

مکتب روحی

مکھارش: نورزمان ریاضی

ویرایش: ہیئت مدیرہ انجمن وحدت نوین جهانی

اشعار: نورزمان ریاضی۔ مسعود ریاضی

ناشر: انجمن وحدت نوین جهانی

چاپ: شرکت آمازون

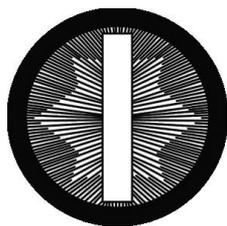
بہا: ۱۹ دلار

سٹاک ۱۳ : ۱۴۹۴۸۱۱۲۰۴ - ۹۷۸

ISBN-13: 978-1494811204

ISBN-10: 1494811200

سٹاک ۱۰ : ۱۴۹۴۸۱۱۲۰۰



با اجازه مافوق‌ترین نیروی قدرت و عظمت
یک محیط سعادت درخشنده وحدت نوین جهانی

مکتب روحی

وحدت نوین جهانی

نورزمان ریاضی

مطرب خوش نوازم، سازخوش نوا بکن از همه عالمی یکی، عاشق حق صدا بکن
 حرف حقیقتی بین، منظر عشق یار ما کر که بگوید سخن، قلب خود آشنا بکن
 عاشق ناز کردنی، ناز تو و نیاز ما حرف محبتی پوشد، زجان و دل صفا بکن
 مکتب وحدت خدا، گشته تو را حور، نمون راه خودت بجوی و تو، قبله می مقتدا بکن
 گفته سخن ز راه نو، علم و حقیقتش شو با سخن جدید او، نمی همه خطا بکن
 دانش و علم خویش را، چون نموده ات عیان تشنه بده به تشنگان، جام می ات دوا بکن
 "مکتب روحی" ات کنون، سرخنی جلا کند تیرگی همه جهان، جمله ز دل جلا بکن
 روح و روان و مردن و بحث تمرکز قوا علم جدید و ساده ای، بررسی و سوا بکن
 سختی و غم چو دیده ای، نفی سخن شنیده ای کرد بدی به دل مکن، این همه بد را بکن
 کر که شنیده شد ز تو، یک دو نفر کلام حق کر همه عالمت زند، حرف خودت ندا بکن
 مطرب خوش نوا می من، جانب حق بکن نظر حق کلام و عشق خود، تحفه به انبیا بکن
 دانش و علم اگر بود، "حکمت نو" شود به سر این همه ایمان و یقین، واسطه می خدا بکن
 می شود عاقبت به دل، روشنی مکار تو روشنی مکار خود، دشمن هر جفا بکن
 وحدت ادیان خدا، می کند عالمی خبر از ره "حکمت نوین"، راحت ما بجا بکن

می شود آن روز خوشتر، روشن و راحت جهان راحتی جهان طلب، خسته ز دل جدا بکن
ساقی خوش مرام تو، می به اشاره می دهد تا بشوی تو مست دل، مستی خود به ما بکن

شادی و "سعود" زمین، یاری حق را تو بسین
علم خفی به ظن دین، روشن و منجلا بکن

فهرست مطالب:

پیشگفتار..... ۶

پدیده مرگ..... ۱۳

روح - جسم - روان

بعد از مرگ چه می شود

مراحل عالم پس از مرگ

چگونه می میریم

علوم روحی چیست..... ۵۲

علوم روحی و علم ارتباطات

حواس و علوم روحی..... ۷۹

تمرکز..... ۸۶

بیماریهای اخلاقی و تمرکز

مواد غذایی و علوم روحی..... ۹۷

کاربرد علوم روحی..... ۱۰۲

پیوست..... ۱۱۰

مکتب روحی از دیدگاه ادیان مختلف

توضیح آرم وحدت

مثنوی خواب روحی از استاد ریاضی

فهرست انتشارات وحدت نوین جهانی

پیشگفتار

در مواجهه با معانی و اسامی جدید، ناآشنا و یا ناشناخته، معمولاً انسان سه حالت و شکل رفتاری به خود می‌گیرد:

از آن موضوع فرار می‌کند و حاضر به بررسی و شنیدن آن نیست. ابراز علاقه می‌کند، می‌پذیرد و برای تعمیق و تفهیم مطلب می‌کوشد. حالتی بی تفاوت و بی انگیزه به خود می‌گیرد و ارتباطی با موضوع مطروحه برقرار نمی‌کند.

این گونه رفتار و عملکرد، ارتباط مستقیمی با شیوه نگرش ما به مسائل، میزان اخلاقمندی و توانایی تحمل شنیدن دیگران دارد.

کتابی که در دست دارید، دارای عنوان «مکتب روحی» است. عنوانی که در روزمره ما انسانها، تازه و در بسیاری مواقع ناآشناست. موضوعی که شاید در آینده ای نه چندان دور مورد بحث محافل و مجالس علمی بسیاری باشد و با توان تاثیر و نفوذی که در زندگی روزمره خواهد گذاشت، مانند دیگر علوم، عمومی تر و مردمی تر گردد، اما امروز جزو «علوم غریبه» است.

در نگارش این کتاب سعی شده، تا حد توان، همه گروه‌هایی را که در بالا نام برده ایم، مد نظر قرار بدهیم. اگر چه کل موضوع بسیار ناآشنا و عمومیت ندارد و طبیعتاً عکس‌العملهای متفاوتی را بر خواهد انگیخت، اما تصمیم بر این است که برای اولین بار کتاب جامعی درباره این دانش، از دیدگاه اندیشه "وحدت نوین جهانی" نگاشته بشود. تشویق اهل تحقیق به ادامه این راه از آمال نگارنده است.

مکتب "وحدت نوین جهانی" بیش از شش دهه است که بخشی از تحقیقات و مطالعات خود را به مسئله "علوم روحی" اختصاص داده است. این مکتب با ارائه تمرینها و شیوه‌های عملی و فنی، پایه‌گذار اندیشه‌ای نو و کارآمد به همراه نگرشی تازه از این دانش بوده و علاقه‌مندان، پژوهشگران و افراد زیادی را با این واژه و با این نوع از دانش آشنا ساخته است.

تکنیک و فن انجام، شیوه نگرش و اندیشه‌ای که در مکتب "وحدت نوین جهانی" راجع به "علوم روحی" مطرح می‌شود را، "مکتب روحی" نام نهاده‌اند. در این راستا تمام سعی بر این بوده، که مطالب لازم برای آکادمیک کردن این علم، در دسترس علاقه‌مندان قرار بگیرد.

نگاه این کتاب به موضوع علوم روحی نگاهی ساختاری و تشریحی است. در این کتاب نمی‌خواهیم از تکنیکها و شیوه‌های اجرایی و عملی علوم روحی سخن بگوییم. تصمیمی به اثبات و به کرسی نشاندن کلام خود و دلیل و مدرک آوردن هم نداریم. قصد آن داریم، با تعریف، توضیح

و تشریح ساختار و چگونگی این علوم، جرقه ای در دانش نوین علوم روحی زده، باشد سینه مشتاقان و عالمان مشتعل شده، به این رشته از علوم هم توجه نمایند.

”حشمت الله دولتشاهی“، ”حشمت السلطان“، رهنمون و بنیانگذار انجمن ”وحدت نوین جهانی“، سالهای زیادی از عمر خود را صرف آموزش و تحقیق در این علوم کرد. سطح دانش و بینش خود را چنان گسترش داد، که شاید بتوان او را یکی از نقاط عطف دانش ”علوم روحی“ دانست.

استعداد درونی، علاقه و پشتکارش موجب گردید، افراد بسیاری را در دوران زندگی خود با این علوم آشنا سازد. از جمله این افراد می توان از شاگردی ارجمند و با استعداد به نام، استاد ”مسعود ریاضی“، سخنگو و انجلا دهنده وحدت نوین جهانی نام برد.

ارتباط با روانها، روشن بینی، تلیپاتی، درمان از طریق علوم هیپنوتیکی، انرژی درمانی و بسیاری از امکانات علوم روحی، که در دوران گذشته بیشتر جنبه خصوصی و دانش مخفی داشت، توسط ”استاد ریاضی“ به کلاسهای دبیرستانهای محل کارش و کوچه و خیابان کشیده شد. حد فاصل بین عام و خاص از بین رفت. فرد انسان، به عنوان شخصیتی مستقل، مورد توجه قرار گرفت و آنچه در پرده بود، برون افتاد. به این طریق، وظیفه انجلاء دهندگی خود، که همانا یافتن استعدادها و علاقه مندان به دانش خدانشناسی و حقیقت بوده را، به انجام می رسانید.

اشتیاق و جذابیت تسلط به این دانش، موجب آشنایی جمع زیادی از افراد، با آن شد. با استفاده بسیار هوشمندانه و دقیق از جذابیت و نا آشنایی این علوم برای جامعه، سعی در جذب علاقه مندان و شیفتگانی شد که به وسیله آنها بتوان، پایه های اندیشه ای نو را در جهان بنا نهاد. اندیشه ای که گفتگو را آیین درویشی می دانست و میان عاشق و معشوقش رمزهایی، قابل فهم برای همه طبقات اجتماع بود.

استاد ریاضی با چیره دستی و تسلطی که به فن و دانش علوم روحی داشت، توانست جمع کثیری از انسانهای فرهیخته را با اندیشه صلح گرای مکتب وحدت نوین جهانی، "حکمت نوین"، آشنا ساخته، قدمی در راه صلح و آرامش انسانها بردارد.

انجمن وحدت نوین جهانی شعبه اروپا، بعد از انتشار اولین کتاب خود به نام "حکمت نوین"، در راستای معرفی اندیشه وحدتی، اینک به بخش دیگری از این اندیشه می پردازد. "علوم روحی" که شاید در مقالات و کتب گذشته این مکتب، تنها اشاراتی به آن شده باشد، موضوع بحث ماست.

عدم وجود منابع نوشتاری کافی، راجع به این علوم، راه نگارش را برای نگارنده ناهموار ساخته است. کتابی که در دست دارید، مجموعه ای از آموزشها و درسهایی است که شاید بتوان آنها را آموزش سینه به سینه دانست، زیرا منبعی برایشان در مطبوعات وحدت موجود نمی باشد، و اگر هست، تنها اشاراتی کوتاه و گذراست.

این مجموعه متشکل از تجربیات شخصی و یادگرفته هایم از آموزشهایی است که از استاد مسعود ریاضی، پدرم، در مدت بسیار کوتاه دانشجویی در خدمت ایشان، آموخته ام. در حد توان و امکان ارائه مطالب، سعی در بازگویی و نشر این موضوعات می کنم، باشد، محققین و دانشمندان علاقه مند به این شاخه از علوم را، دلیلی برای تحقیق در این زمینه گردد.

به دلیل وابستگی زیاد این بخش از دانش مکتب "وحدت نوین جهانی"، به اصول و اعتقادات این مکتب، نگارنده را درخواست آن است که شما خواننده ارجمند، برای همراهی و درک یکسان مطالب این مقال، ابتدا به کتاب "حکمت نوین" مراجعه کرده، با بنیانهای تفکری و اندیشه این مکتب آشنا شوید. هماهنگی و وابستگی این دو کتاب به حدی است که بدون مطالعه کتاب "حکمت نوین" بسیاری از اصطلاحات و واژگانی که در این کتاب ارائه شده، برای خواننده بی معنی و بدون توضیح جلوه خواهد کرد. برای جلوگیری از ازدیاد مطلب، واژگانی که در کتاب حکمت نوین راجع به آنها گفتگو شده، در این کتاب توضیح داده نخواهد شد.

کتاب را با "پدیده مرگ" آغاز خواهیم کرد، موضوعی که جذابیت و گاهی تنفر و ترس از آن، باعث بسیاری از اعمال و عکس العملهای روزمره انسانها شده است. اینکه مرگ چیست، چگونه می میریم و سیستمهای حیاتی ما چگونه اند، آیا مردن پایان زندگی است و یا ادامه راهی هم مفروض هستیم، روان و روح چیستند و چه خاصیتها و یا چه

تعاریفی برایشان مفروض هستیم، عالم پس از مرگ چگونه است و از چه شرایطی تشکیل شده و موضوعاتی در این درباره، مورد توجه این بخش قرار گرفته است.

در فصل دوم به توضیح و تعریف "علوم روحی"، شاخه ها و مراحل این علوم، رابطه علوم روحی و علم ارتباطات و همچنین حواسی که در این شاخه از دانش مورد استفاده قرار می گیرند، صحبت خواهیم کرد. ارتباط با روانها، هیپنوتیزم، مانیتیزم و انرژی درمانی مورد بررسی قرار می گیرد و عناصر موثر در این علوم، تحلیل و تشریح می شوند.

نقش حواس و ارتباط آنها با علوم روحی در بخش سوم مورد تحلیل قرار می گیرد. از مجموع حواسی که در کتاب حکمت نوین به تشریح از آنها نام برده ایم، برخی که در احساس و درک علوم روحی ما را کمک می کنند، در این بخش تشریح و تحلیل می شوند.

تمرکز که پایه ای ترین بخش علوم روحی است، بخش چهارم این کتاب را تشکیل می دهد. باز هم تعاریف و بخشی از تکنیکهای تمرکزی و لزوم و کارایی آن مورد بازبینی قرار گرفته، نقش اخلاق و اخلاقیات، در انجام و تعمیق تمرکز، توصیف می شوند.

مواد غذایی و علوم روحی در فصل پنجم مورد بررسی قرار می گیرد. اهمیت سلامت و بهداشت جسم به همراه بررسی عناصر موجود در مواد غذایی و تاثیر گذاری و ارتباط آنها در علوم روحی، نتیجه حاصل شده از این بخش کتاب است.

ششمین فصل که در حقیقت فصل پایانی این کتاب است، به موضوع کاربرد علوم روحی توجه می‌کند. اینکه شاخه‌های این علوم چگونه می‌توانند در روزمره ما موثر واقع شوند و یا اینکه اساساً نیازی به بررسی این شاخه از دانش وجود دارد یا نه. در پایان کتاب، پیوستی از بخشهای مختلفی که به علوم روحی وابسته هستند، نگارش شده، که مورد توجه قرار خواهند گرفت.

نگارنده و اعضای انجمن "وحدت نوین جهانی شعبه اروپا" را امید آن است که با مطالعه و تحقیق و بررسی، بدون پیش‌داوری، موضوعات این کتاب و کتاب "حکمت نوین" مورد توجه علاقه‌مندان و دانش‌پژوهان قرار بگیرد و در تعمیق و تحقیق و پرورش این علوم تلاشهای لازمه مبذول داشته شود.

پیدہ مرگ

پدیده مرگ

زمانی که از روح سخن به میان می رود، اولین معنایی که در ذهن متجلی می شود، پدیده ایست به نام "مرگ". یعنی می دانیم که وقتی در حالت جسمیت زندگی می کنیم، و زنده هستیم، حقیقت، واقعیت یا تصویری به اسم روح در کنار ما نیست. تنها وقتی به پدیده مرگ می اندیشیم، با موضوعاتی مانند روح و روان مواجه می شویم. اما تا ما زنده ایم و هستیم، مرگ نیست و وقتی مرگ هست، ما نیستیم، جدای از اینکه روحی وجود داشته باشد یا نه. هر اندیشه ای به فراخور دانش خود، تعریفی از روح و روان و عالم پس از مرگ ارائه داده است، و یا به کل منکر زندگی و بودنی بعد از مرگ شده است.

اما مرگ، موضوعی که شبانه روز همراه ما، و سایه به سایه ما در حرکت است. در ماست، با ماست و فرار و دوری از آن اجتناب ناپذیر است. پدیده ای که سالیان دراز، موجب تحقیقات وسیعی در علوم

بهداشتی و پزشکی، برای به تعویق انداختن و یا جلوگیری از آن، گردیده است.

چیست این کلمه؟ این واژه ای که بسیاری را چنان دهشتناک در نظر آید، که حتی اندیشیدن به آن را نمی پذیرند و از آن فراریند. پدیده ای که مانند تنفس، ضربان قلب و همه اتفاقات طبیعی، کنار ما و همراهمان است، اما از آن فراری هستیم.

آیا موجود و ذره ای را می شناسیم که مرگ بر آن مفروض نباشد؟ آیا مرگ را پایان راه می دانیم و یا به بعد از مرگ هم معتقدیم؟ آیا همه زندگی و بودن را فقط در چهار چوب آنچه که می بینیم و لمس می کنیم، می دانیم و یا آشنایی با فضای دیگری به جز فضایی که در آن زندگی می کنیم، داریم؟ آیا جذابیتی برای ما دارد که پس از مرگ چه اتفاقی می افتد؟ آیا زندگی را فقط در تولد و مرگ خلاصه می دانیم، و یا ادامه مسیر و چرخش و گردشی در عالم می بینیم؟ آیا مرگ پایان، نیستی و فناست؟

از کار افتادن ارگانهای زیستی هر موجود زنده که فعالیت بدن را از بین می برد، مرگ نامیده اند. اما اینکه این ارگانها چگونه و چرا از کار می افتند، و چرا با از کار افتادن برخی از ارگانهای حیاتی، هنوز امکان ادامه حیات هست، و چرا گاهی بدن، بعد از مردن، و به حداقل رسیدن و حتی قطع شدن علائم حیاتی، باز هم به زندگی باز می گردد، زنده می شود و گاه سالهای سال ادامه حیات می دهد، موضوعی است که

تفسیر و تشریح آن در اندیشه های مختلف مورد بررسی و بازبینی قرار گرفته و گاهی بنیانگذار مکاتب فکری گردیده است.

همچنین این که بعد از مردن چه اتفاقی می افتد و آیا باز هم انسانی وجود خواهد داشت و زندگی به شکلی ادامه پیدا خواهد کرد و یا نه، موضوعی است که مورد بحث قرار گرفته است. این بررسیها موجب طبقه بندی دو اندیشه واقعگرا و آرمانگرا شده است. اما آیا واقعگرایی فقط وابستگی به حواس ظاهری ماست؟ آیا واقعیت فقط همین است که می بینیم و لمس می کنیم؟

وحدت نوین جهانی در باور و اندیشه خود، مرگ انسان را پایان راه نمی داند و برای او زندگی پس از مرگی هم می شناسد. بخشی از موضوع مکتب روحی، فضا و دنیایی است که ما با آن بعد از مرگ آشنا می شویم. فضایی که بسیاری معتقدند، به جز مردن، شیوه دیگری برای آشنایی با آن ندارند و امکان بررسی و ارزشگذاری و تحقیق مستقیم با علوم امروزی برایشان میسر نیست.

برای دستیابی به دانش چگونگی محیط و شرایط بعد از مردن، در شرایط زندگی، باید توضیحاتی راجع به چگونگی مردن بدانیم. چطور با وجود انرژی مواد غذایی، موتور زندگی از کار می افتد و دیگر چرخ تنفس نمی چرخد؟ چگونه با توجه به تحریکات محیطی و تشویقات مصنوعی پزشکی، برای بازگرداندن زندگی، باز هم می میریم؟ چرا گوشت و پوست و استخوانمان در حالت زنده بودن، دچار پوسیدگی و گندیدگی

نمی شوند، اما به محض مردن، بوی تعفن و گندیدگی کالبدمان، فضای اطراف را پر می کند؟ آیا تنها و تنها دلایل محض شیمیایی، مانند وجود اکسیژن و گردش خون موجب جلوگیری از فساد بدن می شوند و یا امکان وجود دلایل دیگری هم هست؟ برای پاسخ به این سئوالات، باید توضیح و تشریحی راجع به چگونگی انسان یافت. انسان چیست؟ در چه حالات و اشکالی قابل بررسی و احساس است؟ چند بُعد دارد؟

وحدت نوین جهانی معتقد است، همه موجودات دارای دو بُعد، دو شکل، و یا دو جلوه از یک "وجود" هستند. این "وجود" که می توان آن را همان هستی بینهایت، خدا، انرژی کلی این جهان و یا روح نامگذاری کرد، اگر چه به طرق مختلف قابل درک است اما، در محدوده حواس انسان به دو شکل مشخص، جسم و روان تجلی کرده، قابل دیدن می باشد.

روح را می توان دریای بیکران انرژی دانست که هر کدام از ذرات و موجودات، قطره ای از این انرژی بیکران هستند. بررسی این دو بُعد معرفی شده، می تواند راه گشای پذیرفتن زندگی پس از مرگ باشد و باور به پوچ نبودن زندگی و ادامه مسیر برای روان انسان را ممکن سازد.

روح:

روح جلوه ای از عالم، در حد توانایی فهم انسان است. یکتای بی همتاست. قابل دیدن و حس کردن نیست. نمی توان با آن ارتباط گرفت. انرژی بسیار بسیار لطیفی است که همه عالم را فرا گفته. بسیط است و بینهایت. خود خداست. همه وجود است و دوئیت ندارد. یکپارچه و فراگیر است.

همه ذرات هستی، میل و علاقه به هضم و حل شدن درونش را دارند. "وجود"ی است که بدون حواس باطنی، امکان درک و تصورش برای آدمی خالی از مشکل نیست. انرژی است، الله است.

شاید بشود گفت نیستی. شاید بتوان خودِ خودِ هستی نامیدش. شناوری، بی وزنی، نبودن در عین بودن. حالتی که تو نیستی، هر چه هست اوست. یزدان است، مافوق است و برتر. ساکن است و در حرکت. نور است و تاریکی. هر آنچه که می توانیم مثال بزنیم و حس کنیم و برایمان متضاد تجلی می کند، در یک جا جمع است. وحدت است و مطلق. هر چه هست اوست.

^۱ به کتاب حکمت نوین مراجعه نمایید

انرژی و هستی مطلق عالم، برای محدوده حواس و درک آدمی، به دو جلوه ظهور می کند. جلوه ای که با حواس ظاهری، توانایی احساس و ادراک آن را داریم، به آن مادیات می گوئیم.

ماده، جسم، سنگینی، وزن، حجم، جرم، ارتفاع و همه مواردی که از دنیای روزمره خود می شناسیم، به این بخش یا جلوه انرژی هستی مربوط می شوند.

جلوه ای دیگر نیز هست. که این جلوه از ماده لطیف تر و در حد انرژی لطیف است، اما روح نیست. این جلوه را روان یا پریسپری نامیده اند که شرح مبسوط آن در پی خواهد آمد.

روان که جلوه ای قابل احساس و ادراک از انرژی برای حواس انسان است، بعد از مرگ جسد به زندگی اش ادامه می دهد، باز هم می میرد و می میرد و لطیف و لطیفتر می گردد تا جایی که، حل در دریای بیکران احدیت شده، به روح می پیوندد. همه این تشبیهات برای درک و فهم انسان و مخصوص ذهن اوست. عالم را چندگانگی و چند شکلی نیست.

چنان که در کتاب حکمت نوین گفته شد، دانش، از تعاریف و اطلاعاتی تشکیل شده، که می تواند موضوعات و یا اتفاقات و یا پدیده های پیرامون انسان را برایش، توضیح، ترجمه و تشریح کند. شاید در رابطه با وجودی به نام روح، اینگونه قلم فرسائی کردن، نامعمول و نامعقول جلوه کند. اما با استفاده از علوم روحی و ارتباط با روانها، می توان جنبه هایی

از زندگی بشری را شناخت و کشف کرد، که بیشتر برایش نامفهوم و نامعلوم بوده.

شرح این پدیده به مانند فرد از سفر برگشته ای می ماند، که کوله بار تجربیات خودش را از محیط و مکانی که شما به آن آشنایی نداشته اید، در اختیارتان می گذارد. خیلی مواقع، شنیدن این تجربیات خلاف واقع و غیر قابل تصور جلوه می کند.

جسم:

جسم هر موجودی، در همه هستی، نه فقط در کره زمین، از مواد، عناصر و ذراتی تشکیل شده، که هماهنگی کامل با محیط زندگی آن موجود دارد. همه عناصری که در کره زمین وجود دارد، در انسان و در دیگر جانداران موجود در این کره، به نسبت‌های معین و متناسب با زندگی او، قابل شناسایی و بازبینی است. این هماهنگی با محیط، موجب امکان حیات و ادامه آن برای موجودات این کره می‌گردد.

بجز اتفاقات و تصادفات و جراحات، یکی از دلایل مرگ، از تعادل خارج شدن مواد و عناصر موجود در بدن است. یعنی می‌توان گفت با از تعادل خارج شدن مواد و عناصر موجود در هر جسمی، حالتی ایجاد می‌شود که امکان برقراری ارتباط روان، با جسم کم و کمتر می‌شود و نیروی محرکه اصلی بدن، قطع شده، حالت مرگ پدیدار می‌شود.

زیانهای کمبود مواد و عناصر را دانش پزشکی، بدون توجه به روان و انرژی محرکه بدن توضیح می‌دهد، اما دلیل اینکه چرا با کمبود این عناصر و مواد، بدن احساس کسری می‌کند، به دلیل تقلیل ارتباط روان با بدن است. این مواد و عناصر در حکم کاتالیزورهای برقرار کننده ارتباط انرژی روان با سیستمهای عصبی ما می‌باشند. در صورت کمبود و از بین

رفتن هر کدام از این مواد، ارتباط روان با بدن و سیستم عصبی کم می شود و نهایتاً حالت مرگ پدیدار می شود.

روان می بایست با سیستمهای عصبی ما در ارتباط باشد و نیروی خود را به این شبکه برقی بدن ارسال نماید، تا دستورات و فرامین مغز قابل اجرا و انتقال به سراسر بدن باشد. و حتی باید گفت که فرامین مغزی ما هم از ارتباط نیروی روان با جسم ایجاد می شود. بعد از قطع، این ارتباط مغز نیز از کار افتاده، توانایی ارسال دستورات حیاتی را نخواهد داشت.

از عوامل برقراری این ارتباط، وجود عناصر و مواد مورد نیاز بدن، در حد تعادل است. این تعادل که برهم می خورد، انرژی روان به نقاط مختلف سیستم عصبی بدن نمی رسد، و احتمال از کار افتادگی اعضا شدید می شود. به این ترتیب با کمبود مواد و عناصر بدن، خواهیم مرد، که پزشکی و داروسازی از شیوه های مختلف، سعی در تامین و ترمیم و تمديد وجود این مواد و عناصر را دارند.

جسم ما از پوست و گوشت و استخوان و رگ و پی تشکیل شده است. سیستمهای عصبی و گوارشی و تنفسی، راه را برای زنده ماندن ما هموار می کنند و زمانی که این سیستمها مختل بشوند، خواهیم مرد. از انرژی موجود در مواد غذایی که توسط دستگاه های گوارشی می گیریم، توانایی حرکت پیدا می کنیم. اما، آیا زنده ماندن تنها به این گونه انرژی وابسته است؟ آیا اختلالات دستگاهها و سیستمهای بدن ما فقط و فقط به دلیل تغذیه می باشد و یا فرسودگی و پیری؟ چرا فرسوده و پیر می شود؟ چه

دلیلی وجود دارد که این پروسه برای بدن ایجاد می شود؟ چرا باید بمیریم؟

حالت مرگ که برای جسم پدیدار می شود، می میرد، دفن می شود، پوسیده و تجزیه می شود و در مدت زمان مشخصی نسبت به آب و هوای محیط، سلولهای جسد به طبیعت باز می گردند و دوباره در چرخه حیات این کره انجام وظیفه می کنند. خوراک ماران و موران و گیاهان می شوند و می مانند. مرگ به معنای نابودی و از بین رفتن نیست. موضوعی به اسم نیستی وجود ندارد. همه هستی و بودن و بقاست.

روان:

شکل و بُعد دومی را برای هر موجود زنده می شناسیم. معتقدیم همراهی این بُعد با جسم هر موجود زنده، موجب ادامه حیات است. ما این بعد را روان و یا جان نامیده ایم. در فرهنگهای مختلف اسامی مختلفی برای این بُعد انسان وجود دارد که می توان نامهای زیر را برشمرد: روان، جان، نفس، بدل مایتحلل، قالب مثالی، بدن برزخی، کالبد اثیری، اوتما، اوشما، پریسپری و امثال این عناوین و نامها.

روان هر موجودی از نوعی انرژی مغناطیسی بسیار لطیف تشکیل شده است. این انرژی از بسیاری جهات با انرژی مغناطیسی موجود در کره زمین که معروف نظر علم هم هست، شباهت ها و همخوانی هایی دارد، اما از نظر طیف و چگونگی، بسیار لطیفتر و با فرکانسی بسیار کوتاهتر از انرژی مغناطیسی مورد شناخت ما، می باشد.

دقیقا مانند همین نوع از انرژی که در دانش شناخته شده است و توانایی جذب و دفع کردن دارد، در وجود انسان هم این توانایی موجود می باشد، زیرا انرژی تشکیل دهنده روان، انرژی مغناطیسی است. با این انرژی بسیاری از فرآیندهای حیاتی، حسی، حرکتی، ارتباطی و آمیزشی

انسان به وقوع می پیوندند. این انرژی را گذشتگان برای تفاوت قائل شدن با آنچه که در علم می شناسیم، انرژی "مغناطیس حیوانی" نیز نامیده اند. نوع و چگونگی این انرژی در زن و مرد یکسان است. یعنی یک نوع انرژی، تشکیل دهنده روان آدمی است. اما به نسبت تفاوت‌های فیزیکی و اخلاقی هر فرد، کارایی و کاربرد این انرژی، متفاوت می شود. ابزار استفاده کننده از این انرژی، موجب ایجاد تفاوت‌های حسی، حرکتی، رفتاری و ارتباطی بین زن و مرد می شود.

روان، تمام فضای بدن را پر کرده، و تا حدود ۲۰ سانتی متر پیرامون بدن هر موجود زنده، را اعم از انسان و حیوان، فرا گرفته است. امکان دیدن این روان با چشم ظاهری وجود ندارد، اما متصوریم که دانش با ساختن دستگاه‌های دقیق و ریز بین، خواهد توانست از این بُعد انسان، تصاویر و یا حتی فیلم تهیه نماید. در خواب‌های روحی در حقیقت حس روشن بینی و یا چشم دل در حال دیدن روانها خواهد بود. چشم ظاهری، تنها توانایی دیدن مواد و اجسام را دارد. کما اینکه هیچ گونه انرژی را پیش از تبدیل شدن به نور یا گرما یا حرکت نمی توانیم ببینیم.

از نظر شکلیت، بی شکل است، انرژیست، اما در زمان ارتباط با روانهای درگذشتگان، به صورتهای مختلفی جلوه می کند. غالباً در ارتباط با این شکل از وجود انسان، آخرین تصاویری که در ذهن مدیوم^۲ از جسم

^۲ فردی که در ارتباطات روحی به خواب مغناطیسی می رود و می تواند واسطه ای بین دنیای جسم و

روان قرار گیرد

فرد مورد نظر وجود دارد، دیده می شوند. یا اگر مدیوم شخصا فرد را ندیده باشد، تصویری که در ذهن اطرافیان متقاضی ارتباط با فرد در گذشته وجود دارد، توسط مدیوم دیده خواهد شد. در حالتی که تصویر ذهنی از فرد مورد نظر وجود نداشته باشد، روان برای برقراری ارتباط، شکلی را که در حافظه خود دارد، به مدیوم ارائه می دهد. یعنی فردی که در خواب روحی قرار دارد و تصمیم به ارتباط با روانی نا آشنا را دارد، آن روان بر اساس آخرین تصویری که در زندگی از خود داشته، خود را جلوه می دهد.

در مراحل بسیار بالای تمرینات روحی، مدیوم می تواند چگونگی روان در دنیای روان را ببیند، یعنی اگر روانی در عالم روانها تازه تحول پیدا کرده، مرده و رقیق تر شده باشد، نسبت به ارتباطاتی که بیشتر با او گرفته شده است، به وضوح روشن تر و سبک تر است و اگر زمانی باشد که زمان مرگ دوباره و چند باره ی روان است، غلظت و سنگینی را در روان می توان حس کرد.

”وحدت نوین جهانی“ علت حیات آدمی را ارتباط تنگاتنگ و عشق و علاقه و کشش این شکل از انسان، که آن را روان نامیده ایم، با جسم او می داند. معتقد است، در همه موارد، انواع و اشکالی که منجر به مرگ می شوند، ارتباط روان با بدن یا با جسم است که قطع می شود، و پدیده مرگ هویدا می گردد.

این قطع ارتباط در برخی موارد ربطی به از کار افتادگی و اصطلاحاً خراب شدن اندام و جسد ندارد. به این معنی که لزوماً، از کار افتادگی اعضای اصلی بدن، مانند قلب، مغز یا سیستم گوارش و تنفس، موجب مرگ مطلق نمی شود. که این موضوع در گزارشات علمی دانش پزشکی بسیار مشهود است. مواردی دیده شده که حتی ۱۲ ساعت از قطع علائم حیاتی فرد، گذشته، اما دوباره زنده شده است.

روان در طول حیات و هستی و زندگی خود، باید به میزانی از تکامل، رشد، بلوغ و رسیدگی برسد. بخشی از این تکامل در دوران حیات با جسم پدیدارمی شود و ادامه مسیر، بعد از جدا شدن از جسم اتفاق می افتد. زمانی که روان، دوران بالندگی و بلوغ خود با جسم را گذرانده باشد و نیاز به تلطیف شدن و رقیقتر شدن داشته باشد، با همه علاقه ای که به جسم دارد، آن را تنها گذاشته به مسیر خود ادامه می دهد. این جدایی جان از بدن و یا روان از جسم را مرگ می نامیم.

ارتباط روان با اندامهای بدن، ارتباطی مخصوص نیست که با تک تک اندام بدن جداگانه برقرار باشد. روان در کل بدن ساری و جاریست. به این معنی که این انرژی برایش اهمیتی ندارد که چه عضوی در بدن یک شخص در حالت کارکرد قرار داد، که بخواهد با این عضو در ارتباط باشد. یعنی نمی توان گفت که مثلاً روان با مغز از قلب بیشتر کار می کند و یا دست، کمترین میزان انرژی روان را دریافت می کند.

مسلم‌ها در حالتی که عمل مخصوصی و مشخصی را انجام می‌دهیم یا کار به خصوصی می‌کنیم، روان انرژی خود را در آن زمان، در عضو به کار گرفته شده متمرکزتر می‌کند. مثلاً بعد از خوردن خوراک، بیشتر انرژی روان متمرکز بر معده و دستگاه‌های گوارشی می‌شود که بتوانند خوراک مصرف شده را هضم و قابل جذب برای بقیه بدن بکنند. یکی از دلایل خواب آلود شدن و گیجی بعد از هر وعده غذایی همین تمرکز و توجه روان به معده است. به همین دلیل در عبادات و ارتباطات روحی، پیشنهاد خوردن غذاهای سبک و یا امساک از خوردن می‌شود، که روان بتواند ارتباط خود را با جسم به حداقل برساند.

مهمترین اندام بدن برای ارتباط با روان، قلب است. یعنی اگر قلب فردی کارکرد خود را ادامه دهد، روان توانایی و میل ارتباط با جسم را همچنان دارد حتی اگر مغز از کار افتاده باشد و سیستم‌های عصبی توانایی کارایی خود را از دست داده باشند. این حالت را در بیهوشی‌های بیماران می‌توان مشاهده کرد.

روان نیاز به ابزار و اندامی دارد که بتواند با جسم مرتبط باشد. وقتی این اندام به هر دلیل از کار می‌افتد، ارتباط روان با آن بخش کم و به حداقل می‌رسد. در صورتی که بتوان جایگزینی برای آن اندام پیدا کرد، روان ارتباط خود را دوباره برقرار می‌کند. به همین دلیل در بسیاری موارد اعضای افرادی که مرگ مغزی شده‌اند را می‌توان، برای دیگران استفاده کرد. روان، جسم را به شکل کلی می‌نگرد. یعنی تک تک اعضا

در ارتباط با روان موثر هستند. اما اگر بتوان کنشها و واکنشهای اندامهای بدن را به ضرب آهنگ طبیعت رسانید، یعنی در مسیر سالم و طبیعی قرار داد، روان همچنان با بدن کار می کند.

بعد از قلب، مهمترین عضو در ارتباط جسد با روان، مغز است. در صورتی که سلولهای مغز کارکرد خود را از دست بدهند، روان تمایل ارتباطش با جسد کم و کمتر می شود. در حقیقت مغز و سیستم عصبی ما، مجرا و مسیری هستند که انرژی روان از طریق آنها به تمام بدن گسترش یافته، منتقل می شود.

محل ارتباط روان با انرژی طبیعت یا روح، مرکزی است در بدن که در ناحیه شکم و حدود چهار انگشت زیر قلب قرار دارد. این مرکز را "قلب صنوبری" نام نهاده ایم. وقتی روان از جسد جدا می شود، از این نقطه جدا شده و اصطلاحاً پرواز می کند. این قلب صنوبری مرکز حس "شناسایی به عالم لایتناهی" و همچنین مرکز حس "عشق، محبت و جاذبه" است.

در فرهنگهای مختلف که در تعریف عاشقی از کلمه دل نامبرده می شود، منظور همین مرکز است. برای ارتباطات روحی، عامل^۲، با تحریک این مرکز در بدن، سعی در نفوذ و برقراری ارتباط با روان مدیوم را خواهد داشت. به همین دلیل در همه موارد علوم مغناطیسی، مدیوم خواسته و ناخواسته احساس عشق و علاقه شدید به عامل خواهد داشت.

^۲ کسی که فرد دیگری را تحت تاثیر قرار می دهد و او را به خواب مغناطیسی می برد

این عشق به معنایی است، که ما در کتاب حکمت نوین توضیح داده ایم و نه حس شهوت و امور جنسی.

دلیل اینکه در هنگام ترس، دلهره، عشق و یا خشم احساس خاصی در ناحیه شکم داریم، وجود همین قلب صنوبری و یا مرکز ارتباط طبیعت با روح عالم با روان است.

ما معتقدیم که روان نیز مانند جسم، دوران تکامل و پرورش را طی می کند، یعنی از زمانی مشخص، که بدو آمیزش یاخته های تولید مثلی در رحم مادر است، آغاز حیات می کند. پس از آن از حدود چهل روز پس از تولد، انرژی روان در سراسر بدن به اندازه ای که برای کل زندگی مورد نیاز است، بسط و گسترش می یابد. رفته رفته تکامل یافته، توانایی و میزان انرژی اش، بیشتر می شود.

انرژی روان در زنان تقریباً تا سن ۵۰ سالگی و در مردان تا حدود ۴۰ سالگی به تکامل خود، به معنی حجم و گسترش ارتباط با جسم، می رسد. یعنی اگر بتوان برای این نوع انرژی، رشد و بلوغی مفروض شد، از این سن به بعد، دیگر این رشد متوقف می شود و سیر نزولی از نظر میزان ارتباط با جسم آغاز می گردد.

شاید یکی از دلایل طول عمر بیشتر بانوان همین باشد. به علت اینکه روان مدت بیشتری را با جسم برای کامل شدن مصرف می کند، اندامهای اصلی حیاتی بدن دیرتر فرسوده می شوند. شاید به همین دلیل بتوان گفت، کار کردن بهتر حافظه و استعدادهای مغزی بانوان در سنین بالای ۷۰

نسبت به مردان، به همین موضوع مربوط می باشد. که چون روان در زنان، زمان بیشتری برای به حد نصاب انرژی رسیدن، احتیاج دارد، مانایی این انرژی در بانوان بیشتر خواهد بود. حتی گاهی می توان وابستگی و علاقه و امید به زندگی بانوان در سنین بالای ۵۰ سال را نسبت به مردان، به همین موضوع نسبت داد. صد البته این اعداد نسبی و برای هر فردی متفاوت است.

دلیل کم شدن قدرت یادگیری، کم شدن حافظه، ضعیف، خراب شدن اعضا و دستگاہهای بدنی مانند چشم، دندان، مفاصل و دیگر جوارح در زمان سالخوردگی همه حاکی از تغییر رویه نزولی ارتباط روان با جسد است. این تغییر رویه را شاید بتوان کم شدن تمرکز مستقیم روان روی جسم نام نهاد، که رفته رفته برای قطع کامل ارتباط خود با جسد آماده می شود. هیچ موضوعی در طبیعت، آنی و یکباره از امروز به فردا اتفاق نمی افتد. پس روان هم باید برای قطع تعلقات خودش از جسم، مسیری را طی کند.

دانش امروز بر این باور است که دلیل اصلی مرگ یا همان قطع ارتباط روان با جسد، از کار افتادگی و پیری اعضا و اندام حیاتی جسد است. اما ما معتقدیم، پیری اعضا و اندام لزوما دلیل مرگ نیست. گاهی علت مرگ به تکامل رسیدن روان، پیش از ازکارافتادگی جسم می باشد. یعنی مرگهایی که در سنین جوانی دیده می شوند که منشا تصادف و اتفاق و یا

نارسایی های جسمی ندارند، بیشتر به دلیل تکامل و بلوغ سریع تر روان است.

روان شامل انرژی اصلی عملکرد همه حواس و مرکز اصلی همه حواس است. از طریق این انرژی و ارتباط مستقیم آن با اعضا و جوارح و مراکز عصبی موجود در جسم، حواس ظاهری و باطنی ما کار می کنند. همه اعمالی را که ما برای خود و زندگی خود در نظر داریم و می شناسیم، از طریق انرژی این بخش از انسان انجام می شود.

روان بعد از جدا شدن از جسم، نمی میرد و از بین نمی رود. ادامه حیات می دهد، اگر چه بکار بردن کلمه حیات و زندگی شاید برای این بخش از انسان واژه مناسبی نباشد. این ادامه زندگی بیشتر به شکل انرژی است، یعنی جسمیتی وجود ندارد. در برخی موارد می توان، مثالهای زندگی با جسم را برای زندگی روان بعد از مرگ بکار برد. اما شکلیت و کلیت این نوع حیات قابل توضیح به شیوه زندگی روزمره ما نیست.

روان تا زمانی که در انرژی مطلق طبیعت یا روح حل می شود، ادامه حیات داده، رشد می کند، و باز هم می میرد. یعنی بعد از تحول یا مرگ جسم، روان به ادامه زندگی می پردازد و به اصطلاح در دنیای پس از مرگ، ادامه حیات می دهد، رشد می کند، تجربه می اندوزد و باز هم می میرد و لطیفتر می شود. این لطیف شدنها و این مردنها با واحد زمانی امروز ما تقریباً غیر قابل محاسبه است زیرا ظرف مکان و مقیاسهای عالم پس از مرگ با این کره خاکی ما متفاوت است. یعنی نمی توان گفت مثلاً

روان، هر ۱۰۰ سال یکبار دوباره تحول پیدا می کند و یا ارقامی از این قبیل. تحول و دگرگونی توقف و مانایی ندارد.

با ادامه حیات و سپس مردنهای دوباره، که باید آن را لطیف شدنهای دوباره دانست، روان تا مرحله ای پیش می رود که تبدیل به انرژی مطلق طبیعت می شود. این انرژی مطلق را روح نامیده ایم. این مرحله ای است که ارتباط روان با دنیای ما کاملاً قطع می شود و دیگر به عنوان مدیوم، و یا رابط بین عالم روانها با جسم، نمی توان او را احساس کرد.

روان ساری و جاریست. روان توانایی حرکت و انتقال با سرعتی بیشتر از سرعتهایی که تا به حال شناخته ایم، دارد. برخی این بخش از انسان را به "قدرت فکر" هم تفسیر و نامگذاری کرده اند. در برقراری ارتباطات تله پاتیک، روان محدودیت زمانی و مکانی را با چنان سرعتی درمی نوردد که شاید اندازه گیری این زمان بسیار مشکل و غیر قابل انجام باشد.

روان تا زمان زنده بودن ما، دائم همراه جسد است و درون اوست و انرژی حرکتی مورد نیاز بدن است. برای ادامه حیات، اگر بتوان این موضوع را با توضیحات علم ریاضی تشریح کرد، نیاز به ۳۰ درصد حضور در کالبد و یا برقرار بودن ارتباط روان با بدن داریم. یعنی امکان جدا شدن ۷۰ درصد از حجم موجود روان در بدن وجود دارد.

واژه "جداشدن" شاید کارایی درستی برای این مفهوم نباشد. روان قطعه و تکه نمی شود که جدا شود. همواره همه ذرات عالم به یکدیگر پیوسته و وابسته هستند. این گونه اعداد و رقمهایی که در این متن استفاده می شوند،

فقط جهت تفهیم مطلب می باشند. نمی توان گفت روان گسترش می یابد، زیرا این گسترش، تمرکز را از بین می برد و پخش شدن را به ذهن متبادر می کند.

خواب دیدن، انتقال فکر، اختراع، الهام، روشن بینی و آینده نگری، تلیپاتی و فکرخوانی و بسیاری از موارد دیگر، همه اعمالی است که صرفاً با روان انجام می گردد. یعنی آن بخش از روان که می تواند جابجا شود و سیر کند از بدن جدا می شود و به گشت و گذار، تحلیل، و یا درک واقعیاتی از عالم، که هنوز برای انسان کشف نشده بودند، می پردازد.

در خوابهای مغناطیسی می توان، این بخش از روان را با اراده عامل یا کسی که توانایی به خواب مغناطیسی بردن را دارد، از بدن جدا نمود و به سیر در عالم جسم و روانها هدایت کرد.

یکی از دلایل اصلی جذابیت و زیبایی انسان زنده، وجود روان است. اگر با فرد متوفی روبرو شده باشید، سردی و رنگ پریده و اصطلاحاً بی روحی این جسد، آزار دهنده و وحشتناک است. اگر انرژی حیات ما فقط از راه هضم مواد غذایی تهیه و تامین می شد، بعد از مرگ دلیل برای بی فروغی و بی حس و حالی چشمان و پوست و نگاه مرده وجود نمی داشت. چرخش خون در بدن و پمپ کردن قلب از انرژی ساری روان ایجاد و باعث حیات در انسان است.

گفتیم پس از مرگ، روان به زندگی خود ادامه می دهد که آن را "زندگی پس از مرگ" نام نهاده اند. کلیه اطلاعات کسب شده از زندگی،

اعم از دانش روزمره و یا خاطرات و تجربیات اخلاقی، همیشه همراه این روان خواهد بود. چگونگی و شکلیت این زندگی طبیعتاً تناسب کامل با فضای محل زندگی روانها دارد. این فضا در محدوده همین کره زمین است. یعنی دنیای دیگر و عالم دیگری برای روانها وجود ندارد که پس از مرگ به آنجا مهاجرت کنند.

دقیقاً توانایی ها و ظرفیتهای روان هر انسان نیز، مانند خاصیتها و مشخصات جسمی، متفاوت و گوناگون است. بسیاری از جنبه ها و توانایی هایی که منشا درونی دارند و با توضیحات مادی قابل تشریح نیستند، از تراوشات و تاثیرات روان هستند. جذابیت، زیبایی درونی، خوش موجی، کاریزما، مهربان یا خشن بودن، شاد بودن یا افسرده بودن و بسیاری از حالت‌های رفتاری و اخلاقی ما از چگونگی و جنسیت روان حادث می شود.

می توان گفت هر چه بر اثر تمرینات اخلاقی و دوری از خودخواهی ها، دارای روانی لطیف تر و سبکبال تر باشیم، جذاب تر، خوش موج تر، مهربان تر و ... خواهیم بود. انسانهای عبوث و افسرده بیشتر دچار بیماری های اخلاقی هستند که تاثیر مستقیم بر روانشان دارد.

چگونگی لطافت روان، ارتباط مستقیم با اخلاقیات دارد. اخلاقیاتی که در کتاب حکمت نوین، رعایت حد تعادل هشت حالت و صفت عجب، بخل، حسد، غرور، ریا، کبر، سوظن و کینه اش نامیده ایم.

این هشت حالت، در صورت از تعادل خارج شدن، توانایی تخریبی و نابودی شدید تجلیات روان را دارند. به این معنی که بسیاری از تظاهرات روان که در رفتار دیده می شوند، در حالت عدم تعادل هشت صفت فوق ایجاد شده اند.

رعایت تعادل در اخلاقیات، و به اصطلاح خوش اخلاق بودن، موجب جلب توجه دیگران به انسان و عشق ورزیدن آنها به فرد می شود. انسان به طور خودآگاه و یا ناخودآگاه از این انرژی دیگران استفاده می کند و این انرژی کمک به لطیفتر شدن و ساری و جاری تر شدن روان می کند. برای لطافت روان نمی توان تعریف مشخصی از لحاظ فیزیکی ارائه داد. به همان نسبت که انرژی های مختلف در عالم، دارای طول موج و فرکانس مختلف هستند و امکان سرایت و جاری شدنشان متفاوت است. انرژی روان که از مغناطیس تشکیل شده است هم، دارای طول موجها و فرکانسهای مختلفی است. شاید لطافت روان را به کوتاهی طول موجها و بالایی فرکانس مغناطیسی روان، بتوان تشبیه کرد.

در تمرینات مکتب روحی، مرحله ای وجود دارد که پرتوجو، برای کسب توان و انرژی بیشتر، خودآگاه و دانسته، دیگران را به خود عاشق می کند، این ارتباط عشقی به هیچ وجه دارای جذابیت‌های جنسی و شهوانی نیست. این عشق را شاید بتوان به تحلیل و تجربه عرفا و گذشتگان "عشق حقیقی" نام نهاد. اما ریشه و بنیاد این عمل، استفاده از انرژی موجود در این رابطه احساسی است.

روان انرژی مورد نیاز ادامه حیات خود را از انرژی مغناطیسی موجود در عالم و همچنین از انرژی توجه و عشق و تمرکز دیگر افراد بشر می‌گیرد. یعنی روان برای ادامه حیاتش که همانا لطیفتر شدن می‌باشد، نیاز به مغناطیس دارد. این مغناطیس در عالم و در هر موجود زنده وجود دارد. ارتباط انسانها باهم و دوست داشتن و عاشق شدن، به علت نیاز روان برای جذب و گاهی پخش انرژی مغناطیسی موجود در خودش است. عشق برقراری رابطه مغناطیسی بین روانهای موجودات زنده است. این رابطه می‌تواند، بین دو فرد انسان و یا انسان با حیوانات باشد.

خواست و میل هر ذره از عالم تبدیل شدن به انرژی یکپارچه و لایزال هستی است که این سیر، (از دید انسان) همواره قابل مشاهده و بررسی است. برای رسیدن به این خواست و میل، مسیری طی می‌شود و برای مثال زحماتی باید متحمل شویم. هر چه در دوران زندگی، اخلاقمندتر رفتار کنیم، انرژی و ذخیره‌ای که روان برای رسیدن به انرژی یکپارچه احدیت نیاز دارد، بیشتر و رسیدن به این میل و خواستش آسانتر است. این دلیلی است برای اشاراتی که ادیان به "مزرعه بودن دنیا" برای آخرت و امثال این کرده‌اند.

اگر بتوانیم در ذهن خود تفاوت جسم و روان و چگونگی آنها را تصور کنیم، اگر زندگی را محدود و بسته و فقط در حد تولد و مرگ ندانیم، اگر به جلوه‌ها و نشانه‌ها و علاماتی که در زندگی بشری نسبت به وجود

موضوع و شکلی و حالتی دیگر از انسان توجه کنیم، قطعاً با موضوعی به نام روان یا پریسپیری آشنا می شویم.

بسیاری از اندیشه ها و مکاتیب به تایید یا رد این جلوه از انسان، داد سخن داده اند که مکتب وحدت نوین جهانی نیز، خالی از این موضوع نیست. ما معتقدیم که جان یا روان در انسان نقش زیادی بازی می کند و این نقش بعد از تحول انسان هم قابل مشاهده و بررسی است. همه گفتار و رفتار و افکار ما در حافظه ما ضبط شده، همیشه همراه این روان خواهد بود. هر چه در زندگی اخلاقمند تر رفتار کنیم، موجب لطافت و تغذیه روان شده، در عالم پس از مرگ راحتتر به ادامه زندگی می پردازیم.

بهشت و جهنم به شکل تشریح شده در ادیان، دقیقاً همین تفاوت تحول انسان با روانی ثقیل و سنگین و کدر، و یا روانی روشن و آزاد و سبک است.

هرچه روان بر اثر تمرینات اخلاقی و رعایت اخلاقیات و عشق ورزیدن و معشوق واقع شدن، لطیف و لطیف تر بشود، در عالم پس از مرگ امکان رشد و توسعه و سیر و حرکت بیشتری دارد و می توان او را در بهشت تصور کرد. همچنین هرچه این روان تکامل نایافته تر، غلیظ تر و سرشار از خاطرات و یادگاری های بد و زشت، بد اخلاقی و حسادت و خودخواهی باشد، بعد از تحولش با مشکلات بیشتری برای رسیدن به انرژی لایزال عالم مواجه خواهد شد.

باید گفت که چرخش و گردش و بازگردی به عالم ماده برای روان، پس از مرگ وجود ندارد. روان از آمیزش سلولهای تولید مثل در رحم مادر آغاز به بودن می کند و با رشد و تکامل و سیر و حرکت خود، به جلوه و شکلی از بودن، که یکپارچه و کل هستی است، تبدیل می شود.

روان به خودی خود، بد، خبیث، مردم آزار و نامهربان نیست. اعمال، رفتار، سرگذشت و شخصیت هر روان در زمان بودن در جسم، شکل گرفته، رقم می خورد. اینکه در مواقعی اتفاقاتی را به ارواح خبیث یا روانهای ناپاک نسبت داده اند، خیلی بدون ریشه در واقعیت، نیست، اما شرط لازم و کافی هر اتفاقی، دخالت مستقیم روانها نمی باشد.

ارتباط روانها همیشه با انسانها برقرار است. یعنی همیشه تعدادی از روانها هستند، که ارتباط خود را با ما حفظ می کنند. این روانها گاهی مسئولیت انجام امور و حمایتهایی برای ما دارند. روانهایی هستند که از شدت عشق و علاقه به فردی مشخص، برای حمایت او، از همه توان خود استفاده می کنند و حامی اویند. این گونه روانها را می توان "روح حامی" نامید. در بسیاری از فرهنگها این روح حامی به عنوان فرشته نگهبان هم معرفی شده است.

اگر هر کس بتواند با تمرین و تمرکز، با روانی که از او حمایت می کند، ارتباط برقرار کند و هماهنگ و هم داستان با او بشود، توانایی انجام بسیاری از کارهایی که غیر ممکن به نظر می آید را خواهد داشت. انرژی

رقیق شده و لطیف روانها برای انجام بسیاری از کارهای در شرایط جسمیت، توانایی های غیر قابل وصفی دارند.

زندگی پس از مرگ روانها را نمی توان در قالب واژگان و لغات مربوط به حالت جسمیت گنجانید. آنها هم نسبت به محیط و شرایط طبقه ای که هستند، ادامه مسیر می دهند و این فضا و محیط در خوابهای روحی تقریباً همیشه به یک شکل، تجلی داده می شوند.

یعنی مدیوم در زمان برقراری ارتباط با روان، معمولاً یا در شرایط جنگلی و بیشه زار با روانها ارتباط برقرار می کند و یا تصویرهایی از دشت و چمنزار به نظرش خواهد آمد.

ما در حالت جسمیت و در شرایط عادی، امکان تصور و تخیل فضای مشخصی که روانها در آن زندگی می کنند را نداریم. اما در خوابهای روحی هنوز مثلاً تصاویری از وجود خانه یا جاده یا اموری این چنینی دیده نشده. حالت نور و روشنی است، ذات انرژی است، وصف شدنی نبوده، در واژه نمی گنجد.

بعد از مرگ چه می شود

در بسیاری از موارد، روان افراد بعد از مرگ جسم، تا مدت‌های مدیدی اطراف جسد مربوط به خود و یا نزدیک وابستگی که رابطه احساسی بیشتری با او داشته اند، باقی می مانند.

اولین علائم ترک کامل وابستگی روان از جسم مرده، پس از حدود چهل روز ظاهر می شود. یعنی بعد از قطع شدن علائم حیاتی، به علت عشق شدیدی که بین جسد و روان وجود دارد، روان همچنان در کنار و اطراف جسم باقی می ماند. هنوز شرایط جدید و محیط جدیدی را که احساس می کند، برایش گیج و ناآشناست و نمی داند چه اتفاقی افتاده است.

معمولاً اطرافیان کسانی که تحول پیدا کرده، مرده اند، در طی این چهل روز خوابهایی از فرد درگذشته می بینند، که این به دلیل ادامه وجود ارتباط روان با دنیای زندگان و از سوی دیگر ناآشنا بودن شکل زندگی جدید برای روان است. صد البته تمرکز و توجهی که افراد به فرد تازه تحول پیدا کرده دارند، نیز دلیلی برای برقراری این ارتباطات و خواب دیدن‌هاست.

هر چقدر علاقه فرد به دیگری بیشتر باشد، بعد از تحول تا حدود همان چهل روز، ارتباط بیشتری با او برقرار می کند. این ارتباط در بسیاری موارد به شکل خواب دیدن، برای فرد در حیات تجلی می کند. بعد از این مدت، کم کم ارتباط روان با دنیای مادی ما - اگر بتوان این تقسیم بندی را قائل شد - کم و کمتر می شود. میل او به برقراری ارتباط با این دنیا از بین می رود. در مواردی دیده شده که آنچه فرد در زمان حیاتش از گرفتاریهای روزمره، مانند مشکلات تحصیل فرزندان، درآمد خانواده یا امثالهم در زندگی اش داشته، بعد از مرگ تا مدتهای زیادی موجب برقراری ارتباط با نزدیکانش شده و آنها را به این مسائل گوشزد کرده است.

برای برقراری ارتباط با روان در گذشتگان، معمولا این مسیر برعکس عمل می کند. یعنی فرد متوفی تا زمانی که کاملا با محیط زندگی جدیدش تطبیق پیدا نکرده باشد، به اصطلاح، خودش نداند که مرده است، امکان برقراری ارتباط آگاهانه و عمدی با او بسیار سخت و تقریبا غیر ممکن است.

اما بعد از این زمان انطباق، در صورت در دسترس بودن مدیوم قابل و صد البته عاملی که به علوم مغناطیسی وقوف داشته باشد، این ارتباط برقرار می شود. این موضوع برای کسانی که تمرینات روحی کرده اند، استثنا است. یعنی کسانی که در زمان حیات تمرینات روحی کرده، به دانش علوم روحی واقفند، خیلی سریعتر با محیط جدید تطبیق پیدا

می کنند. مواردی دیده شده که حدود ۲۴ ساعت بعد از تخلیه جسد و تحول فرد، امکان برقراری ارتباط روحی با فرد متوفی وجود داشته است. چنان که گفته شد روان برای ادامه مسیر حیاتش - اگر بتوان این تحول را حیات نامید- نیاز به انرژی مغناطیسی دارد. در همه حالات و احوالات، توجه و تمرکز ما به دیگران و دیگران به ما، موجب جاری شدن سیالات مغناطیس می شود. که گفتیم حالت عشق قوی ترین شکل این ارتباط را برقرار می کند.

بعد از تحول تا همان چهل روز اول و حتی بعد از آن، یاد کردن از درگذشته و مثلاً جلب توجه دیگران به او با خیرات و برگزاری مراسم یادبود، موجب برقراری این ارتباط مغناطیسی با متوفی شده، او از انرژی مغناطیسی متمرکز شده افرادی که یادش می کنند، استفاده می نماید. وجود رسوماتی مثل برگزاری یادبودهای سوم و هفتم و چهلم که در بیشتر فرهنگها وجود دارد، نشانه ای از نیاز روان به توجه و انرژی مغناطیسی ما در این زمانهاست.

مراحل عالم پس از مرگ

در همه مکاتیب روحی از طبقه بندی عالم پس از مرگ نامبرده شده. از هفت آسمان یا پنج وادی عشق و مثالهایی این گونه سخن گفته شده. مکتب روحی وحدت نوین جهانی، سیزده مرحله را در سیرهای روحی خود برای عالم پس از مرگ نامگذاری کرده، که مدیومهایش توانایی سیر در این سیزده مرحله را داشته اند.

در ارتباطات با علم روانها، در حالت خواب مغناطیسی برای دستیابی به هر کدام از این سیزده مرحله، شرایط خاصی وجود دارد. این مراحل یا طبقات، وجود مادی ندارند و در اطراف همین کره زمین هستند. اما از نظر طیف انرژی و تکامل یافته بودن روان و یا لطیف بودن آن، با یکدیگر متفاوتند.

توانایی روان مدیوم برای رفتن به طبقات مختلف عالم پس از مرگ، وابستگی به میزان مهارت عامل، وارستگی و تطهیر اخلاقی مدیوم و نوع ارتباط از نظر تکنیکی دارد. در حقیقت روان ما به این مراحل و طبقات راه پیدا می کند ولی در اصطلاح می گوئیم روان فلان شخص در جمع حضور پیدا کرده و یا به ملاقات ما آمده است. این مراحل و طبقات را می توان اجمالاً به صورت زیر تشریح:

مرحله اول: طبقه سنگین یا پایین ترین مرحله (باز هم اشاره می کنم که این تقسیم بندیها بیشتر کلامی و برای فهم مطلب است) این مرحله ای است که معمولا روان حیوانات در آن ادامه مسیر می دهند. کمتر دیده شده روان یک انسان در این مرحله قرار گرفته شده باشد.

مرحله دوم: نسبت به مرحله اول رقیق تر است و اولین طبقه ای است که روان انسانی در آن دیده شده. مدیوم برای رسیدن به این مرحله از نظر جسمی فشار بسیار زیادی را تحمل می کند که حتی بعد از بیدار شدن، اثرات خستگی را در بدنش و چهره اش می توان تشخیص داد.

این مرحله مخصوص روان نوزادان از بین رفته و یا کسانی است که اقدام به خودکشی کرده و بدون کامل شدن روان، با تخریب اندام، موجب قطع ارتباط روان با جسم شده اند. دقیقا به همین دلیل همه ادیان و مذاهب خودکشی را امری مذموم و غیر قابل بخشش دانسته اند. این افراد برای تلطیف شدن راه زیادی را باید طی کنند.

در شرایطی که نوزادی از دنیا می رود، روان او به دلیل نگذردن معمولی دوران تجربیات در جسم، مراحل بیشتری را نسبت به روان تکامل یافته بزرگسالان، بعد از مرگ و تحول باید طی بکند. ارتباط گرفتن با این گونه روانها به دلیل همراه نداشتن تجربیات زندگی و نشناختن عالم انسانی تقریبا غیر ممکن است. هر چه روان، کاملتر و با تجربه تر در حالت جسمیت رشد کند، مراحل بالاتری از دنیای روان را کسب می کند که تفصیل آن در پایین خواهد آمد.

مرحله سوم: باز هم نسبت به مرحله قبل، روان، رقیق تر است. این مرحله مربوط به افرادی می شود که در زندگی اخلاقیات را رعایت نکرده، خودخواه بوده و باعث رنجش و دل شکستن دیگران شده اند. این گروه بعد از تحول به علت اینکه، روان به میزان لازم و شاید و باید تلطیف نشده، برای ادامه طریق، احساس فشار و سختی می کنند و شاید بتوان مثالهایی که ادیان راجع به جهنم را بکار برده اند، برای این مرحله مطابقت نمود. از نظر طبقه بندی شخصیتی که در کتاب حکمت نوین انجام داده ایم، این مرحله را جایگاه افراد با شخصیت "حیوانی" می دانیم.

مرحله چهارم: انسانهای که نه آزاری به دیگری داشته اند و نه خیری به دیگران رسانده اند، بعد از مرگ در این طبقه جای می گیرند. این افراد در زندگی خود به دنبال خور و خواب و تولید مثل بوده، علاقه ای به امور الهی و شناخت جهان نداشته اند. گاهی تازه، علاقه مند به دین و دینداری شده بودند. از نظر طبقه بندی شخصیتی که در کتاب حکمت نوین انجام داده ایم، این مرحله را جایگاه افراد با شخصیت تکامل یافته مرحله حیوانیت و آغاز دوران "بشریت" می دانیم.

مرحله پنجم: انسانهایی که سیر زندگی پس از مرگ خود را از این مرحله شروع می کنند. افرادی هستند که با دین و خدا و اعتقادات آشنا شده اند، علاقه مند به اخلاقیات هستند و رعایت این موضوعات را در برنامه زندگی خود داشته اند. دیگران را دوست داشته و مورد توجه دیگران بوده، از انرژی مغناطیسی آنها استفاده کرده اند. از نظر طبقه بندی

شخصیتی که در کتاب حکمت نوین انجام داده ایم، این مرحله را جایگاه افراد با شخصیت بشر که رو به تکامل به سوی مرحله "انسانیت" بوده اند، می دانیم.

مرحله ششم: این طبقه را شاید بتوان گفت که حدود دویست سال است که، روان افراد بعد از تحول، به آنجا راه پیدا کرده اند. این جایگزینی، مخصوص افرادی است که با دانش و منطق، خدا را شناخته اند. اعمال و رفتار خود را منطبق بر آگاهی کرده، پیروی کورکورانه از دستورات ادیان نکرده اند و به طور مشخص می توان آن را جایگاه اشخاص با شخصیت "انسانی" نام نهاد.

مرحله هفتم: کمتر کسی مستقیم بعد از تحولش به این مرحله تا به امروز راه پیدا کرده است. مرحله ایست که شاید آیندگان و کسانی که در مرحله شخصیتی "آدمیت" هستند، توانایی ورود به آن را پیدا می کنند.

از مرحله هشتم تا مرحله سیزدهم، همه، مکانهایی هستند که روانها با لطیف شدن و رقیق شدن بعد از تحول به آنها دست پیدا می کنند و جایگزین می شوند. این شش مرحله، مراحل هستند که روان بعد از جدا شدن از جسم، مستقیم به آن راه پیدا نمی کند. طبقاتی هستند که روانها بعد از تحولات پی در پی که بعد از جدا شدن از جسم، می گذرانند، به این مراحل می رسند. کسانی که در این طبقات هستند، معمولاً دیگر میلی به برقراری ارتباط با عالم جسم را ندارند و مسیر و زندگی خود را طی می کنند.

برای یک عالم علوم روحی و یک مدیوم خوب، برقراری ارتباط از مرحله هفتم به بعد به طور یک جانبه و مستقیم تقریباً غیر ممکن است. در مراحل بسیار بسیار بالای خواب روحی، می توان تا مرحله ای که روان به روح می پیوندد، یا طبقه سیزدهم، هم پیش رفت. باید دانست که وجود مستقلی برای روح نمی توان متصور شد، که با آن بشود ارتباط برقرار کرد.

برای سیر کردن و ارتباط برقرار کردن از مرحله هفتم به بعد، نیاز به داشتن یک عامل روحی دیگر در حالت خواب روحی هم هست. یعنی عامل اولیه ارتباط مدیوم با دنیای روان را برقرار می کند و در عالم پس از مرگ، عامل دوم چندین بار پیاپی، روان مدیوم را می خواباند و او را لطیف و لطیفتر می کند تا مرحله ای که توضیح و تفسیر آن با کلام بسیار مشکل است. البته برای دستیابی به این مرحله، نیاز به عامل روحی حاذق و مسلط به علوم روحی، واجب است. زیرا ارتباط روان با جسد مدیوم، تا حدود ۷۰ درصد قطع خواهد شد و اگر عامل، ماهر نبوده و خود تمرین کرده نباشد، احتمال تحول پیدا کردن و مردن مدیوم وجود دارد.

این طبقه بندی های ارائه شده، بنابه مشاهدات و تجربیات شخصی نگارنده و برخی افرادی است که در مکتب روحی وحدت نوین جهانی آموزش دیده اند.

همه روانها در مراحل و طبقات مختلف با گذشت زمان و تحولات دوباره به طبقات بالاتر راه پیدا می کنند، اما در زمان جدا شدن روان از

بدن نوع طبقه ای که فردی در آن قرار می گیرد، با میزان اخلاقیات و تعریفاتی که از طبقه بندی شخصیتی انسانها در چهار مرحله حیوانیت، بشریت، انسانیت و آدمیت داشته ایم، رابطه ای مستقیم دارد.

بعد از مرگ، انسان به طور مشخص و معلوم تفاوت جایگاه خود را با دیگر طبقات عالم ارواح نمی فهمد. تنها تفاوت موجود این است که هر چه در طبقات بالاتری در عالم پس از مرگ جای گیری کنیم، روانتر، ساری تر، تواناتر، راحت تر و سبکبال تریم. شباهتهای زندگی روزمره با جسم، هر چه به طبقات بالاتر عالم روانها منتقل می شویم، کمتر می شود. شاید بتوان مثال بسیار ساده اش را تولد فرزندی در یک خانواده با امکانات مادی و مالی زیاد و فرزند دیگر در فقر و تنگدستی دانست. هیچ کدام از این دو کودک در "زمان تولد" تفاوت را درک نمی کنند و تا زمانی که شعور و فهمشان رشد یابد و توانایی مقایسه پیدا کنند، از شرایط خود خبردار نخواهند شد. طبقات پایین عالم پس از مرگ، فقر و تنگدستی انرژی و معنوی عالم روانها را به همراه دارند. امکان توضیح بیشتر این حالت بدون برقراری ارتباط با عالم روانها تقریباً غیر ممکن است.

روانها بعد از تحولشان امکان برقراری ارتباط با روانها در طبقات دیگر را ندارند، مگر اینکه در حال زنده بودنشان با علوم روحی آشنا شده باشند و در این امر تمرین کرده باشند. مسئولین مکاتیب مختلف روحی در کره زمین و افراد تمرین کرده، بعد از تحول هم به این مسیر خود ادامه

می دهند و موجبات ارتباط روانها با یکدیگر در طبقات را بعد از تحول
برقرار می سازند.

چگونه می میریم؟

پس از اینکه انواع ابعاد و اشکال موجود زنده و انسان را نام بردیم بد نیست که از پروسه مرگ هم کلامی گفته شود. این پروسه بسیار شباهت به زمانی دارد که فردی در خواب روحی فرو می رود.

زمانی که روان از بدن جدا می شود، دقیقاً مانند وقتی که به خواب طبیعی می رویم، موضوعی به نام فهم و درک معنا پیدا نمی کند. هیچ کس نمی تواند، دقیقاً لحظه ای را که به خواب طبیعی فرو می رود، تعیین کند و به خاطر بیاورد. اگر تصاویر و صدهایی را در حالت خواب از اطراف می شنویم، یعنی هنوز حواس ما کار می کنند و این به معنی آن است که بیداریم. در لحظه مرگ هم این اتفاق می افتد.

روان برای جدا شدن از جسد از مرکز قلب صنوبری استفاده می کند. در همه ارتباطات روحی نیز، مدیوم وقتی در حالت رفتن به خواب مغناطیسی است، از این ناحیه احساس خاصی می کند. احساسی مانند احساس عشق یا دلشوره و یا نگرانی و اضطراب به فرد دست می دهد. یکی از دلایل شوک‌هایی که در لحظه جان‌کندن از ناحیه شکم به فرد وارد می شود، همین موضع قرارگیری قلب صنوبری است.

وقتی که روان از جسم جدا می شود، اولین اتفاقی که می افتد، تاریکی مطلق است. نوعی تاریکی که در شرایط جسمیت تجربه آن را نداشته ایم، این اولین شوک برای روان خواهد بود که شرایط بودن و زندگی اش تغییر کرده است. بعد از زمان مشخصی، (این زمان را هم نمی توان به معیارهای جسمیت تعیین و تفسیر کرد) با سرعتی آهسته، دریچه هایی از نور معمولا به رنگ زرد کم رنگ برای فرد هویدا می شود و یکی این دریچه رفته رفته بزرگتر می شود و کم کم کل فضای اطراف را می گیرد.

زمان این از تاریکی به روشنی رسیدن، وابستگی مستقیم به میزان رعایت اخلاقیات در حالت زندگی دارد. یعنی هر چه اخلاق مطهری داشته باشیم و عشق و علاقه دیگران را از طریق اخلاق نیکو و خوش خلقی به خود جلب کنیم، این زمان برای ما کوتاه تر جلوه می کند.

در تعریفات گفتیم که به زمان ما حدود ۴۰ روز طول خواهد کشید که روان شرایط جدید خودش را در عالم پس از مرگ احساس کند. اما هنوز نمی دانیم که این ۴۰ روز برای روان چه تجلی ای دارد و آن را چگونه درک می کند. یعنی آیا به همان اندازه که ما آن را درک می کنیم خواهد بود و یا بیشتر و کمتر. در خوابهای روحی معمولا تصاویری که در مدت ۱۰ تا ۱۵ دقیقه برای مدیوم ظهور می کند و اتفاق می افتد، بعد از بیدار شدن برایش بسیار طولانی مدت تر جلوه خواهند کرد. شاید به دلیل تفاوت غلظت انرژی در حالت جسمیت و حالت دنیای پس از مرگ باشد.

دقیقا این در ظلمات اولیه قرار گفتن، همان تاثیری است که از نظر زمانی وابستگی به میزان تطهیر و پاک بودن و مورد عشق و علاقه دیگران بودن دارد. هر چه میزان توجه اطرافیان به ما بیشتر باشد، زمان بودن در ظلمات برایمان کوتاهتر جلوه می کند.

بعد از باز شدن دریچه ها و روشن شدن اطراف، معمولا اولین آشنایی که در عالم ارواح دیده خواهد شد، روح حامی فرد در گذشته است. در حالتی که فرد تمرین نکرده باشد، روانهای فامیل و دوستان و نزدیکان خود را خواهد دید و آنها شرایط و موقعیت جدید را برایش توضیح داده، تشریح می کنند.

بعد از روشن شدن اطراف و دیدن مردگانی از گذشته، فرد تازه به یاد زندگی زمینی اش می افتد و سعی می کند اطرافیان خودش را پیدا کند و با ایشان ارتباط بگیرد. در بیشتر مواقع روان می تواند بستگانش را در حال عزاداری و گریه و زاری کردن و یا شیوه هایی که هر فرهنگی برای خداحافظی از در گذشته دارد، ببیند.

غم، اندوه و افسردگی بعد از مرگ هر عزیزی، عکس العمل طبیعی بدن انسان است و می بایست اتفاق بیافتد، اما بهتر آن است که این اندوه را برای راحتی او هم که شده، کنترل کنیم و با دعا کردن و توجه کردن به روان او موجبات آرامش و تسهیل جدا شدنش را از شرایط جسمی فراهم کنیم. هر چه ارتباط روان با جسم و دنیای جسمیت سریعتر قطع شود، امکان زندگی راحت و آرام در عالم روانها برایش بیشتر است. دعا و

توجه و یادآوری کردن از مرده، انرژی مورد نیاز برای این تحولات را برای روان فراهم می کند.

چنانکه گفته شد، زمان مردن و جدا شدن روان از بدن، رابطه مستقیمی با میزان خوش اخلاقی و تکامل یافتن روان انسان دارد. کسانی که مرگهای سخت را تجربه می کنند از دو حال خارج نیستند:

اول یا انسانهای وارسته ای هستند و خبط و خطاهای احتمالی آنها در زمان مرگ با مرگ سخت، تصویبه شده و اصطلاحاً بدون گناه تخلیه جسد شده، تحول می یابند.

دوم انسانهایی هستند که در تمام عمر به جز مردم آزاری و جذب انرژی منفی برای خود کاری نداشته اند. در این حالت روان برای جدا شدن از بدن دچار معضلات زیادی خواهد شد. یعنی در حالی که اعضا و جوارح کارکرد خود را از دست داده و از نظر جسمی توانایی ارتباط با روان را ندارند، روان به تکامل مورد نیاز خود نرسیده و هنوز نمی تواند از بدن جدا شود. در این حالت، حال جان کندن فرد بسیار سخت و ناگوار برای خودش و اطرافیانش خواهد بود.

ترس از مرگ در دو حال به انسان مستولی می شود. نوع اول و رایج آن، مربوط به عدم آگاهی از دنیای پس از مرگ و ترس از ناشناخته هاست. ترسی که همواره و در همه شرایط از ناآگاهی بر انسان چیره می شود. نوع دوم ترس، ناشی از وابستگی به دنیای مادی و زر و زیور و تجملات آن است.

هر چقدر در اخلاقیات بیشتر کار کرده، و به تطهیر اخلاقی پرداخته باشیم، وابستگی ما به دنیا کمتر شده، و ترس از مرگ بر ما چیره نمی شود.

صد البته در تمرینات و دستورات وحدت نوین جهانی، دوری از جامعه و گوشه نشینی و منتظر مرگ ماندن به این معنی که دنیای بهتری در انتظار ماست، منع شده و شدیداً نهی می شود.

انسان موجودی اجتماعی است. رابطه با افراد و درون اجتماع بودن و لذت بردن از تمام لذتهای زندگی، حق مسلم هر فردی است که باید به این مهم دست پیدا کند.

آنچه وحدت می گوید و ارستگی است، وابسته نبودن به دنیا، به عنوان برترین شرط آسان زیستن. اگر خودخواه نباشیم و همه چیز را برای خود نخواهیم و به هشت صفت و بیماری معروف دچار نباشیم، هم راحت زندگی خواهیم کرد و هم راحت خواهیم مرد.

علوم روحی چیست

علوم روحی چیست یا دانش روان کدام است؟

بطور کلی و خلاصه می توان گفت، هر دانش و فنی، که به نوعی با بخش غیر جسمی انسان و یا روان، که پیشتر تشریح شد، در ارتباط باشد، در زمره این علوم قرار می گیرد.

اینکه جمیع این دانش و فن را علوم روحی، یا دانش روان نامگذاری کرده ایم، به دلیل تعریفی است که از دانش در ذهن داشته، به آن معتقدیم. دانش شامل مجموعه اطلاعاتی است که به شکل قابل درک و فهم برای انسان کدگذاری شده باشد. این کدگذاری می تواند شامل، واژه و کلام، فرمول و یا سایر نمادها باشد. پس اطلاعات راجع به روان انسان که از طرق مختلف علمی، استنتاج، استقرا، تجربه و آزمایشات مختلف تحصیل شده باشند، علوم روحی نام گذاری می شود. به ترتیب قوی شدن و عمیق شدن توان روان، می توان علوم روحی را به بخشهای زیر تقسیم نمود:

— خواب دیدن و رویای صادق: در بسیاری افراد مشاهده شده که در هنگام خواب طبیعی شبانه، رویاها و تصاویری را می بینند که به واقعیت نزدیک می شوند و گاهی زمان را پشت سر گذاشته، از آینده

می بینند. به علت طبیعی بودن این حالت در فرد، معمولاً توجهی به این توانایی نمی شود و در گذار روزمره زندگی ضعیف شده، از بین می رود. افرادی که این توانایی را دارند، در صورت تمرین می توانند مدیومهای خوبی برای ارتباطات روحی باشند. این حالت را می توان دروازه ای به علوم روحی نام نهاد. در تمرینات تمرکزی و روحی اولین تغییراتی که در احوال روزمره مدیوم پدیدار می شود، توانایی دیدن رویاهای صادق و خوابهایی است که به واقعیت نزدیک و یا عین واقعیت می باشند.

- توانایی تعبیر خواب و توضیح نزدیک به واقعیت رویاهای دیگران: در بسیاری موارد، خوابهایی که فرد می بیند، بسیار آشفته و گاهی امکان برقراری ارتباط بین موضوعات دیده شده کم است. هستند افرادی که با شنیدن این رویاها می توانند این تصورات را طبقه بندی کرده، توضیح و تشریحی نزدیک و یا منطبق با واقعیت برایشان ارائه دهند. این حال در مرحله های بالای تمرینات روحی هم برای فرد پدید می آید. با تمرینات خاصی امکان این امر موجود است، که رویاهای دیگران را در زمانی که فرد برای شما تعریف می کند، باز بین کرده، کدهای احتمالی و پیامهایی که در خواب بوده را تشریح و توضیح بدهیم.

- نفوذ کلام و توانایی اقتناع دیگران: شخصیتهای کاریزمای مدیریتی و یا سیاسی در بسیاری موارد دارای این خاصیت هستند. با تمرینات روحی امکان دستیابی به این توانایی وجود دارد که صد البته به سطح دانش و فهم فرد نیز وابسته است. در بسیاری از انسانهای فرهیخته و

دانشمند، دیده شده که به دلیل نبود این توانایی، در جوامع جدی گرفته شده اند و یا ارائه کلام ایشان جلب توجهی در افراد نمی کند. نفوذ کلام و توانایی اقناع دیگران نتیجه ای از قوی بودن حس مغناطیس در فرد است. برای این امر نیز تمرینات تمرکزی مشخص و هدفمندی وجود دارد. این نفوذ کلام و توانایی اقناع در افرادی که دارای تطهیر اخلاقی نباشند، وسیله ای برای تحت تاثیر درآوردن دیگران در جهت منافع شخصی خواهد شد. البته این بی اخلاقی به شکلی طبیعی و کاملاً مشهود ظهور کرده، باعث رسوایی فرد می شود. موضوع کاریزما به هیچ وجه معادل خشونت نیست. گاهی ما خشونت را به عنوان با جذب بودن تاویل می کنیم که مطلب درستی نیست. شخصیت‌های کاریزما در عین حالی که می توانند بسیار مهربان باشند، توانایی نفوذ در دیگران و اقناع آنها و راهنمایی کردن را نیز دارند. در علوم روحی این مکتب پیش از هر چیز، اخلاقمند بودن را به پرتوجو می آموزند و تعهدات اخلاقی از او می گیرند که در صورت تخلف از تعهدات، توانایی فرد از او سلب خواهد شد. زیرا حس وجدان او در طول مدت آموزش به شکلی بیدار و حاضر خواهد شد، که امکان خطا و اشتباه در پرتوجو به حداقل خواهد رسید. حس وجدان در موارد بی اخلاقی مستقیم بر روی دیگر حواس تاثیر گذاشته، کارکرد آنها را مختل می کند. برای مثال حواسی که برای علوم روحی کاربرد دارند، مانند حواس الهام، روشن بینی و یا مغناطیس در کارکردشان دچار مشکل می شوند.

- الهام و ادراک موضوعاتی که در ظاهر قابل شنیدن و حس کردن نیستند^۴: در بسیاری موارد دیده شده، فرد، در حالت بیداری و هوشیاری، موضوعاتی به ذهنش می رسد و درک می کند که این موضوعات را پیشتر نمی دانسته است. این حالت را می توان با تمرینات مشخص روحی ارادی کرد. طبیعی است که وجود حس الهام و میزان استعداد و شدت این حس، برای انجام تمرینات روحی نقش بزرگی بازی می کند. دستیابی به نادانسته های آینده احساس آرامش و امنیت خیال به انسان می دهد. معمولاً تصمیمهای صحیح و عاقلانه برای پیش آمدهایی که از آنها آگاهی داریم، در شرایط مشخصی، امکان زندگی آسانتر و بهتر برایمان فراهم می سازد. اختراعات و کشفیات علمی را می توان از تاثیرات این حس دانست.

- روشن بینی و آینده نگری: دقیقاً همان عملکردی را که در حالت الهام برشمردیم، می توان برای روشن بینی و آینده نگری متصور شد. برخی انسانها به نوعی توانایی دست پیدا می کنند که می توانند تصاویری از گذشته یا آینده را ببینند. این خاصیت نیز با تمرینات مشخص روحی قابل تقویت است. صد البته استعداد حس روشن بینی برای تمرین دادن این حس بسیار حائز اهمیت می باشد. انواع و اقسام فالها (قهوه، ورق، چای و غیره)، کف بینی، چهره خوانی، نبض گیری و همه مدلهایی که برای آینده نگری استفاده می شوند، اگر مجری کلاه بردار

^۴ جنبه های بیمارگونه و مالیخولیایی و غیر واقعی، مورد بحث ما نیست

و مقروض نباشد، تنها نقطه تمرکزی، برای تحریک کردن حس روشن بینی و به کار انداختن آن می باشند. در ارتباطات روحی، موضوعی به نام زمان از دو دیدگاه مطرح است. در اصل زمان، امری حقیقی نیست یعنی در حقیقت زمان وجود خارجی ندارد و فقط حسی است که در نهاد انسان وجود دارد. گذشته و حال و آینده قراردادهایی هستند که انسان برای توجیه و درک آنچه که حس می کند، تعیین کرده است. از طریق روشن بینی می توان تصاویری که از اعمال و رفتار فرد و یا وقایع اتفاق افتاده، در فضا وجود دارند را دید و با آنها ارتباط برقرار کرد. با استفاده از علوم روحی می توان به این نظریه که همه پیشآمدها نقش و تصویری در عالم دارند و ما کم کم به وقوع آن آگاه می شویم، آن را ثابت کرد. آینده و گذشته در علوم روحی معنای خاصی ندارند و همه حال هستند، اکنون و الان. دریافت و ترجمه و توضیح و تعیین زمانی آنچه اتفاق افتاده و یا اتفاق خواهد افتاد، برای یک مدیوم و یا روشن بین کار بسیار سختی است. دقیقاً به همان دلیل که مقیاسهای زمانی تعریف شده برای ذهن انسان در علوم روحی و در عالم روانها قابل تعریف و تعیین نیستند. بسیاری از روشن بینان، توانایی احساس و دیدن وقایع در گذشته و آینده را دارند اما از نظر تعریف زمانی نمی توانند آن را دقیق تعیین کنند. صد البته این موضوع به میزان روشنی، توانایی و میزان تمرین فرد روشن بین هم وابستگی دارد.

- هیپنوتیزم و فن تلقین به افراد: هیپنوتیزم را می توان به "مکتب تلقین"، تفسیر و ترجمه کرد. این فن در علوم روحی، پیش درآمد همه ارتباطاتی است که در این دانش با روان افراد زنده و درگذشته (مرده) برقرار می شود. یعنی در حقیقت هیپنوتیزم راهی است برای تسلط بر حواسی که در علوم روحی نقش بازی می کنند. انسان موجودی تلقین پذیر است و این تلقینات می توانند توانایی های فرد را تشدید و یا در مواردی متاسفانه تخریب کنند. این دانش در دنیای امروز شناخته شده و امکانات آن مورد استفاده قرار می گیرند. در این فن، کسی که عمل هیپنوتیزم را انجام می دهد، عامل و فرد هیپنوتیزم شونده را مدیوم یا واسطه می نامند. هیپنوتیزم تنها یک تکنیک غلبه بر افراد است. آموختنی است و نیازی به تسلط بر حواس به شیوه ای برای دیگر توانایی ها در بالا توضیح داده ایم، ندارد. در بسیاری از مواقع به عنوان نمایش و سرگرمی اجرا می شود. صد البته این فن، تواناییها و ویژگیهای عملی و نظری ارزشمندی هم دارد. تلقین به معنای تکرار موضوع، جمله، کلمه یا صفتی خاص برای فرد می باشد. به دلیل حاضر بودن حس حافظه، وقتی که موضوعی به فردی تلقین می شود، این حس آن موضوع را در خود حفظ می کند و با تعمیم و تاثیر دادن آن به کلیه حواس، سیستمهای حواس را از حالت طبیعی خود خارج می کند و فرد ناخودآگاه به آنچه که به او گفته شده، باور می کند. این باور موجب پذیرش شده، حس اراده شخص را از تعادل خارج می کند. از این شیوه می توان تاثیرات مثبت و

اخلاقمند و همچنین کارهای غیر اخلاقی را به افراد تلقین کرد. موج مثبت، مثبت نگری، خوب دیدن و راضی بودن حالاتی هستند که خاصیت تلقینی برای فرد دارند و او را در زندگی موفق و آرام می کنند. نیروی این عمل به حدی است که توانایی انجام کارهای غیر قابل باور را با استفاده از این نیرو خواهیم داشت.

- غلبه بر دردهای جسمی و عصبی از راه تلقین: با استفاده از تلقین و فن هیپنوتیزم، امکان غلبه بر حواس مختلف حاصل می شود. از جمله این حواس، حس درد است. می توان از طریق تلقین، راه ارسال پیامهای این حس به سیستم عصبی را، مسدود کرد به شکلی که فرد، درد را احساس نکند. در حالتی دردهای عصبی، این سبک می تواند، حواسی مانند ترس و دلهره و یا غم را از کار انداخته و فرد را از افسردگی و یا اضطرابهای شناخته شده دانش روانشناسی خلاصی بخشید.

- فکرخوانی و توانایی درک و فهم افکار دیگران: گفتیم که مجموعه حواس، مرکزی به نام روان دارند. حس تفکر هم از این قاعده مستثنی نیست. اگر بتوانیم از راه علوم روحی با روان افراد ارتباط برقرار کنیم، این امکان وجود دارد که پیامهای ارسال شده مغزی، که هنوز به کلام یا نشانه ای تبدیل نشده اند را ادراک کنیم. اصطلاحاً این عمل به فکرخوانی معروف شده است.

- تله پاتی و توانایی انتقال پیام بدون سخن گفتن: بر اساس توضیحات بالا، این امکان وجود دارد که دو یا چند نفر در مکانهای

متفاوت از طریق ارسال پیامهای فکری، با یکدیگر تماس بگیرند و با هم سخن بگویند. این تماس می تواند در حد ارسال کلمه ای خاص برای شروع و در طولانی مدت به شکل ارسال پیامهای بلندتر انجام پذیرد.

- مانیتیزم و ارتباط مغناطیسی با دیگران: فن برقراری ارتباط با روان دیگران از طریق حس مغناطیس را مانیتیزم می نامند. این فن، امکان می دهد که با کنترل و هدایت حس مغناطیس، با روان دیگر افراد ارتباط برقرار کنیم. جذابیت و کاریزمای شخصیتی افراد، جلوه های ناخودآگاه از این فن هستند. در این فن هم کسی که عمل مانیتیزم را انجام می دهد، عامل یا مانیتیزور و کسی که مورد ارتباط مغناطیسی قرار می گیرد، مدیوم نامیده می شود. در همه اشکال این فن، هیپنوتیزم یا تلقین برای شروع کار، نقش بسزایی بازی می کند. توانایی، توسعه، شکل و چگونگی این فن تفاوتهای قابل بررسی با هیپنوتیزم دارد.

- توانایی عاشق نمودن دیگران: در مراحل بالاتر تمرینات در علوم روحی و دستیابی به دانش مانیتیزم، می توان با اراده و خواست، دیگران را عاشق خویش نمود. این عمل هم شیوه ها و روشهای آموزشی خود را دارد. یک عامل روحی از نیروی حاصله از عاشق شدن دیگران، برای لطیف شدن روان خود و توانایی بیشتر برای توسعه و بسط روانش استفاده می کند. ارتباط احساسی بین عامل و مدیوم، این امکان را به عامل می دهد که به طور ارادی به خواب طبیعی مدیوم رفته، تمرینات و دستورهای مشخصی را به فرد تلقین کند. کانال عشقی و توجهی که بین

عامل و مدیوم و یا عامل و یک فرد برقرار می شود، امکان برقراری این ارتباط را ایجاد می کند. شیوه های تمرینی خاصی برای عامل و مدیوم برای رسیدن به این مرحله وجود دارد. برقراری تماس با افراد به شکل روپا و خواب دیدن، می تواند بدون دانستن و خواست مدیوم انجام شود و عامل در حالتی که خود در خواب طبیعی و یا بیداری است، امکان این عمل را دارد. در بسیاری موارد برای به آرامش رسانیدن افراد از این شیوه استفاده می شود.

- انرژی درمانی و درمان بیماریهای جسمی و عصبی از طریق انتقال انرژی مغناطیسی بدن: اگر بتوان از طریق مانیتیزم، به صورت ارادی، حس مغناطیس را در اختیار گرفت، با لیزره کردن و متمرکز کردن این حس، به بافتهای اعصاب بدنی که دچار مشکل شده است، می توان امکانات درمانی برای فرد ایجاد کرد. از جمله بیماریهایی که با این روش قابل درمان هستند، میگرن، ام اس و کلیه بیماری هایی هستند که از اشکالات سیستمهای عصبی منتج شده اند. این روش از نظر ساختاری با عملکرد درمان از شیوه هیپنوتیزم تفاوتهایی مشخصی دارد. این امکان وجود دارد که طول مدت درمان، نسبت به درمان از طریق مصرف دارو بیشتر باشد، اما تاثیرات آن مانا و پایدار است. این روش بیشتر برای بیماری هایی مناسب است که از عدم تعادل مواد و عناصر مورد نیاز بدن، حادث نشده باشند. بیماریهای میکروبی و ویروسی هم در طبقه بندی این شیوه درمانی نیستند. از طریق انرژی درمانی امکان درمان سرطانهای

مختلف وجود دارد. طبیعی است که تاثیر هر شیوه درمانی برای هر فردی، وابسته به میزان اعتماد و باور فرد به شیوه درمانی اجرا شده می باشد. بدون پذیرش و اعتقاد قلبی به این گونه درمان، امکان موثر واقع شدنش بسیار محدود می گردد. از این طریق می توان حتی در تشخیص بیماری های جسمی و مخصوصا بیماری های منتج شده از عدم تعادل هشت صفت و بیماریهای عجب، بخل، حسد، غرور، کبر، ریا، سوظن و کینه استفاده کرد. یک عامل کار کرده در علوم روحی با بررسی روان یک فرد می تواند بیماری او را تشخیص و دستوراتی برای درمان آن ارائه دهد. همچنین برخی بیماری هایی که امروزه به بیماری های روانی معروفند و ریشه های عدم تعادل کارکرد حواس دارند را می توان از طریق علوم روحی درمان کرد. از این زمره می توان بیماری های زیر را نام برد:

● افسردگی: بیماری که فرد بر اثر تند کار شدن و یا عدم تعادل حس غم و اندوه دچار آن می شود. این حس را می توان با مواد و عناصر موجود در طبیعت و مواد شیمیایی بهبود بخشید، اما با توجه و تمرکز و تمرینات روحی هم امکان از بین بردن این بیماری وجود دارد.

● شیزوفرنی، مالیخولیا یا توهم: دلیل اصلی، از هم گسیختگی حس تفکر و تند کار شدن حس تخیل می باشد. این بیماری فقط از طریق تلقین و علوم روحی و با مهیا کردن محیط مناسب با حال

بیمار، امکان تقلیل و هدایتش وجود دارد. نمونه درمان کامل برای این بیماری نمی توان ارائه داد.

● پارانوایا: این بیماری که مدل پیشرفته و حادثه شیزوفرنی می باشد، علاوه بر ازکارافتادن حس تفکر و تخیل، حواسی مانند حافظه، وجدان و عشق و محبت نیز از مدار اصلی خود خارج شده و نامتعادل می شوند. از طریق علوم روحی انواع بسیار کمی از این بیماری را می توان کنترل و آرامش نسبی برای بیمار فراهم آورد. درمان این بیماری غیر ممکن است.

● کم توجهی و بیش فعالی (هایپراکتیو): این بیماری بر اثر از تعادل خارج شدن حس حافظه به علاوه حس قدرت و توانایی انجام کار حاصل می شود. با مصرف مواد غذایی و طبیعی آرامش بخش و جلب توجه و احتمالاً عاشق نمودن بیمار که غالباً کودکان زیر سن بلوغ هستند، امکان درمان این بیماری وجود دارد. طول درمان به میزان عمیق شدن رفتارهای بیمارگونه و کم توجهی والدین به این موضوع وابستگی دارد.

● وسواس: بر اثر پرکاربودن حس دفاع و عکس العمل، حس نظم و مخصوصاً حس ترس، دلهره و اضطراب پدیدار می شود. بهترین راه برای درمان این گونه بیماری ها مربوط به وسواس، تقویت جنبه های دیگری از حواس فرد و اصطلاحاً بالا بردن اعتماد به نفس است. یکی از بهترین راههای درمان این بیماری، علوم روحی است.

• اضطراب و استرس: بر اثر ناملايمات زندگي و شکستهای پی در پی که شاید ریشه در عدم کارکرد به موقع و هماهنگی حس تفکر ایجاد شده باشد، فرد از اتفاقات نیافتاده و غیر قابل پیش بینی، همیشه احساس ترس می کند. این ترس از بیش فعالی حس ترس و دلهره نیز حادث می شود. از طرق برشمرده شده در رابطه با درمان بیماری وسواس می توان این بیماری را هم درمان کرد.

• سادیسیم و مازوخیسیم یا سادومازوخیسیم: این بیماری بیشتر به دلیل از کار افتادن حس وجدان و مسئولیت پدیدار می شود. ترحم، دیگر دوستی و یا خود دوستی در این گونه بیماران به حداقل می رسد و بیمار از آزار جسمی، جنسی و روانی خود و دیگران لذت می برد. از طریق علوم روحی به همراه تکنیکهای رایج در علم روانشناسی امروز، می توان این اختلال رفتاری را تعادل بخشید.

- اسپریتیزم و یا ارتباط با روانها و دیدن روان درگذشتگان: ارتباط با دنیای روانها، مرحله ای که ما با چشم ظاهر و در حالت بیداری و هوشیاری توانایی ادراک آن را نداریم، از بخشهایی است که در علوم روحی امکان آموزش و تدریس آن مهیاست. برای دستیابی به این توانایی، شرایط و پیش فرضها و تمرینات خاصی در مکتب روحی وحدت نوین جهانی ارائه و توضیح داده شده است. در این روش برای برقراری ارتباط با روانها، حتما وجود یک عامل روحی مجرب و ورزیده واجب است که بتواند مقدمات این ارتباط را فراهم نماید. پرتوجو بعد از

تمرینهای خاص نزد عامل، می تواند به تنهایی هم، با نظارت و هدایت یک عامل روحی، این ارتباط را برقرار کند.

روانها از ارتباط با دنیای ما و استفاده از انرژی مغناطیسی موجود در انسان، نهایت لذت را می برند و این ارتباط برایشان بسیار خوشایند و مفید است.

گر چه پدیده وقت و زمان برای روانها بی معنی یا حداقل به کیفیت و کمیتی که ما برای زمان قائل هستیم، وجود ندارد، برای تمرینهای روحی و ارتباط با ارواح بهتر است که مدیوم و عامل زمان مشخصی را در شب یا روز به این امر اختصاص بدهند. این زمان بیشتر در حکم تلقین و استمرار برای ارتباط با روانها بسیار مثرتر است.

یک مدیوم امکان برقراری ارتباط با طبقات مختلف روانها را، به نسبت توانایی عامل و استعداد خود دارد. معمولاً امکان ارتباط با روانها از طبقات چهارم و پنجم عالم پس از مرگ پدیدار می شود.

روانهای همه بزرگان علم و دین و ادب و همه درگذشتگان را می توان در ارتباطات روحی دید و با آنها ارتباط برقرار کرد، مگر اینکه یکی یا چندی از عوامل مزاحم و پارازیت‌های ارائه شده در این کتاب که در ادامه توضیح داده خواهند شد، تاثیرگذار باشند. امامان، پیامبران، پیشوایان دینی، دانشمندان، متفکرین همه و همه از برقراری ارتباط با دنیای زندگان احساس رضایت و خشنودی خواهند داشت. صد البته باید تاثیر مستقیم و قوی تطهیر اخلاقی را در این گونه ارتباط همیشه مد نظر داشته باشیم.

بدون تطهیر اخلاقی امکان برقراری ارتباط هست، اما همیشگی نیست. یک عامل روحی می تواند این ارتباط را برقرار کند، اما امکان تاثیر پارازیتها بر این ارتباط زیاد خواهد بود.

در عالم به جز انسان، بر اساس شرایط محیطی و اقلیمی هر کره، موجودات دیگری هم زندگی می کنند. اینکه تاکنون امکان ارتباط با آنها را نداشته ایم، دلیل بر دفع و نفی آنها نیست. جن، پری، فرشته، غول، دیو و یا همه اسامی که در اساطیر و فرهنگها از آنها نامبرده شده، همگی موجوداتی هستند که به فراخور محل زندگی خودشان، در این عالم لایتنهای زندگی می کنند. اینکه انسان خودش را تنها موجود در عالم می داند به وسعت دید و نوع نگرشش به خود و عالم بستگی دارد. از طریق علوم روحی و ارتباط با روانها، می توان با چنین موجوداتی هم ارتباط برقرار کرد. البته این تکنیک ارتباط با دیگران نیز، می بایست در موجودات نامبرده شده وجود داشته باشد و آنها هم باید این توانایی را داشته باشند، اما امکان پذیراست.

ارتباط با روانها در حالت خواب اتفاق می افتد یعنی عامل، مدیوم را در حالتی از خلسه و خواب فرو می برد و در حالت خواب دقیقا مانند خواب طبیعی، تصاویر و صداها توسط مدیوم دیده و شنیده می شوند. تفاوت اصلی خواب مصنوعی یا خواب مغناطیسی با خواب معمولی، در میزان خستگی و نوع ارتباط با عالم غیر مادی است. در خواب طبیعی دلیل خوابیدن خستگی و نیاز بدن به استراحت است و طبیعی به خواب

می رویم و برای تمدد اعصاب و راحتی از فشارهای روزانه، خوابهایی می بینیم که غالباً در حافظه هم ضبط نمی شوند. در خواب روحی، مدیوم می خواهد بخوابد و با عالم روانها ارتباط برقرار کند و این اراده و خواست تفاوت بزرگ خواب طبیعی و مصنوعی است. در غیر این صورت مکانیسم و نوع خوابیدن شباهتهای زیادی به یکدیگر دارند.

- علم لدن و دستیابی به آگاهی: به نسبت علاقه به دانش و عمق مطالعات فرد امکان دستیابی به نوعی آگاهی وجود دارد که پاسخگوی بسیاری از سئوالات ذهنی همگان است. با تمرکز و برقراری ارتباط با دنیای روانها، می توان از دانش ساری و جاری در عالم استفاده نمود و پاسخگو بود.

- توانایی غلبه بر آتش و نسوختن در اثر حرارت آتش، توانایی غلبه بر انرژی الکتریکی و برق: در صورتی که با علوم روحی بتوانیم بر حواس و روان خود کنترل داشته باشیم، امکان اینکه نیرویی مافوق نیروی گرمای آتش و یا انرژی الکتریکی در محیط بدن ایجاد کنیم، وجود دارد. در این صورت مدیوم با عمیق شدن خوابش و یا کسی که خود را به حالت خواب مغناطیسی برده، می تواند بر حرارت آتش و یا جریان الکتریسته غلبه کند.

- توانایی غلبه بر آب و فرونرفتن در مایعات: درحالتهای پیشرفته تر تمرینات علوم روحی، امکان اینکه انسان بر کشش ایجاد شده از کره زمین، یا هر دلیل دیگری که موجب ایجاد وزن در انسان می شود، غلبه

کند. در این صورت می تواند روی مایعات قدم بگذارد و راه برود و بر شکنندگی و نرمی مایعات غلبه کند.

- توانایی پرواز با جسد: مرحله بالاتر از غلبه بر وزن، پرواز با جسد است. این موضوع در افسانه ها و قصه ها از افراد مختلفی گفته شده و افراد خاصی هم در مکاتیب مختلف روحی دیده شده اند، که این توانایی را داشته اند.

- توانایی تبدیل جسم به انرژی: اگر بتوان انرژی روان را با اراده کنترل کرد، می توان جسد انسان را به انرژی تبدیل کرده و دوباره آن را بازیافت کرد. تمرینات شدید و رعایت اصول اخلاقی و اعتقاد به این موضوع، توانایی این امر را برای انسان مهیا می کند.

- مرگ ارادی، قطع علائم حیاتی و توانایی دوباره زنده شدن: شکل دیگری از تواناییهای علوم روحیست. با تسلط بر انرژی روان، امکان اینکه فرد، دیگری یا خود را به مرحله ای از خواب روحی فرو ببرد، که همه دستگاههای موجود اعلام مرگ بکنند، هست. این میزان یعنی قطع کردن ارادی بیش از ۷۰٪ ارتباط روان با جسم.

چگونگی و تنوع این دانشها ارتباط مستقیمی با تشریح و توضیح حواس مختلفه انسان دارد. در کتاب حکمت نوین به تشریح کامل این حواس پرداخته ایم. در این کتاب هم در حد امکان، به بررسی دقیق و تفاوت‌های حواس دخالت کننده در این علوم، خواهیم پرداخت.

همه این علوم و فنون نام برده، می توانند در صورت تحقیق و بررسی اندیشمندان به رشته هایی برای آموزش تبدیل شوند. اینکه این علوم در گذشته همه به علوم خفیه، مخفی، برای اهل دل و یا از جمله این تعابیر نامگذاری شده اند، مربوط به دورانهای شخصیتی بوده که شرح آن را در کتاب "حکمت نوین" ارائه کرده ایم.

این علوم در هر مرحله از مراحل و دورانهای شخصیتی چهار گانه حیوان، بشر، انسان و آدم، به فراخور فهم و درک افراد در مرحله شخصیتی خودش وجود داشته و تا کنون مورد استفاده قرار گرفته است. بسیاری از رسوم و شیوه هایی که در گذشته برای عبادت و نماز تعیین شده و تاکنون دیده می شوند، راه هایی است برای ارتباط بهتر با عالم پس از مرگ.

توجه و تمرکز بر آتش، ماه و ستارگان، رقص و سماع، ذکر گفتن، نمازهای طولانی و عبادتهای شبانه، همه و همه شیوه‌هایی است که در دورانهای مختلف شخصیتی انسان، برای ارتباط با روانها بوده‌اند.

وحدت نوین جهانی معتقد است، طلوع دوران آدمیت از سال ۱۳۵۱ هجری شمسی آغاز شده است. افرادی که بعد از این زمان متولد شده‌اند، توانایی بیشتری برای درک، فهم، آشنایی و آموختن این علوم دارند. طبیعی است این نکته کاملاً نسبی و حکم مطلق نیست. در همه ادوار گذشته تاریخ بوده‌اند کسانی که از نظر طبیعی حواس قوی برای درک این امور داشته‌اند.

بنابر اصل تکامل، هر چه حجم دانش دریافتی انسان از محیطش بیشتر می‌شود، رشد و توسعه حواس و ادراک او بیشتر شده، توانایی‌های گوناگونی در او تجلی می‌کند. شواهد قابل لمس در ارتباط با استفاده از تکنولوژی و ابزارهای الکترونیکی، در دست است، که توانایی هضم، فهم، درک و استفاده نسلهای متفاوت از تکنولوژی بسیار مختلف است. دانش علوم روحی و فهم آن هم از این قاعده مستثنی نیست.

موضوع توانایی درک، چنان که گفته شد به این معنی نیست که در گذشته کسی یا کسانی وجود نداشته‌اند که به این علوم مسلط نبوده و از آنها استفاده نکرده باشند. در هر مرحله شخصیتی، امکان درک و فهم این علوم وجود دارد، اما تکامل حواس و بسط و عمق استفاده از حواس، موجب تسهیل در این امر گردیده است.

اساساً می‌توان هفت مکتب و شیوه مختلف برای علوم روحی در دنیا نامگذاری کرد که نهایتاً، همه این مکاتیب به ریشه‌ای مشخص و معلوم بازگشته، همه به زبان و شیوه درک و به فراخور جامعه خود این علوم را تشریح و توضیح داده‌اند. از جمله این مکاتیب می‌توان به مکتب روحی اینکاهای سرخ پوست و یا مکتب شنتوایسم در آسیای دور، انیمیسیم در قاره سیاه و یا مکاتیب هندی در شبه قاره هند اشاره کرد.

تفاوت اصلی مکاتیب در توضیح و تشریح این علوم، فنون استفاده شده برای ارتباط با روانها، اعتقادات موجود در مکاتیب و در نهایت کانالهای موجود در عالم پس از مرگ، برای برقراری ارتباط می‌باشد. توضیح و تشریح این مکاتیب را به محققین علاقه‌مند باز می‌گذاریم.

از نظر تاریخی می‌توان بنیانگذار مکتب روحی، در بخش مرکزی کره زمین را، سقراط حکیم نامید. این فیلسوف و دانشمند یونانی با آگاهی و توانایی که در این علوم داشت، آنها را قابل فهم و تدریس (طبیعتاً در خور فهم انسانهای نسل خودش) کرد و افلاطون به عنوان شاگرد او، مکتب اشراق را از این بخش علوم سقراط، بنیان گذاری کرد.

مکتب وحدت نوین جهانی در زمینه علوم روحی پیرو و ادامه دهنده اندیشه‌ای است که سقراط حکیم بنیانگذار آن بوده. اندیشمندان بسیاری در این زمینه فعالیت داشته‌اند که نام بردن تک تک آنها از حوصله این نوشتار خارج است.

معجزات و کرامات تعریف شده در تاریخ، بیشتر با استفاده از این شیوه ها حادث شده اند. اگر معجزه و کرامت را، کارهای خارق العاده و بدور از توانایی انسانهای معمولی تعریف کنیم، تمامی این شیوه های نامبرده شده، در زمره معجزه قرار می گیرند.

یکی از استفاده های اصلی علوم روحی جلب توجه و نظر افراد برای آموزش و تلقینات اخلاقی و انسان بودن است. معجزات و کراماتی که از انسانهای برجسته و پیامبران نقل شده اند، چیزی به جز استفاده از علوم روحی نبوده و نیست.

در بسیاری مواقع معجزات به شکل اعمالی تجلی می کنند که شاید خلاف طبیعت باشند. محدوده شناخت انسانها از توانایی های طبیعت، کم و محدود است، در غیر این صورت هیچ اتفاقی در عالم به جز در حد و حضور اعمال طبیعت نیست. اما چون شناخت ما نسبت به طبیعت محدود است، کارهایی که خودمان قادر به انجامش نیستیم را یا خلاف واقع می دانیم و یا آن را به معجزه و کرامت نسبت خواهیم داد.

فردی که توانایی انجام چنین اموری را دارد، اگر به توانایی خود شک داشته باشد و یا نداند که توانایی انجام این کار را دارد، نخواهد توانست آن کار را انجام دهد. باور و اعتقاد، اصلی ترین شرط علوم روحی است.

شاید نسوختن پوست، غلبه بر الکتریسیته و یا پرواز با جسم و اعمالی از این قبیل را در زمره اعمال غیر طبیعی بگذاریم. اما همه این کارها ریشه های طبیعی دارند و با دانش امروز قابل توجیه و تعریف هستند.

بر اساس میزان استعداد و حضور حس مغناطیس، انسان ها را می توان به سه دسته مشخص تقسیم بندی کرد. این سه گروه را شاید بتوان مانند مواد غذایی به انرژی دهنده، انرژی گیرنده و خنثی که نه گیرنده انرژی هستند و نه دهنده، تفسیر کرد.

۱- کسانی که دارای حس مغناطیس قوی هستند و این انرژی در آنها زیاد است، اگر تحت تعلیمات روحی قرار بگیرند، با رعایت کردن دستورالعملها و شرایط خاص اخلاقی، توانایی عامل علوم روحی شدن را دارند. این گروه که دسته بسیار کوچکی از افراد را تشکیل می دهند، می توان به انرژی دهنده تعریف کرد. صد البته امکان این موضوع وجود دارد که این افراد به هیچ وجه به دنبال علوم روحی و هیپنوتیکی نروند، اما در روزمره معمولا وقتی به این گروه برخورد می کنیم، احساس کسب انرژی و آرامش می کنیم و شاید بتوان گفت که بسیاری از آنان نفوذ کلام دارند.

۲- برخی افراد که حس روشن بینی و الهامشان قوی کار می کند، حس مغناطیس آنها استعداد جذب و گیرندگی دارد، یعنی باید گفت توانایی عاشق شدن دارند، برای مدیوم قرار گرفتن مناسبند. این توانایی عاشق شدن، خود نیاز به تطهیر اخلاقی و پاکی ذهن دارد. برای مدیوم واقع شدن هم دستورالعملها و تمرین های خاصی وجود دارد. این گروه را می توان گیرنده انرژی نام نهاد.

۳- دسته سوم انسانها، نه علاقه ای به این دانش دارند و نه استعدادشان در این رابطه قوی است. زندگی عادی معمولی خود را می گذرانند و اگر دست به مخالفت با این دانش نزنند، از کنار آن به سادگی می گذرند، این دسته سوم را خنثی نامگذاری کرده ایم.

علوم روحی و علم ارتباطات

در بخش ارتباط با روانها که شاید بتوان آن را جذابترین و ناشناخته ترین قسمت علوم روحی دانست، از واژه ارتباط استفاده می کنیم. آیا می توان این نوع ارتباط را با اصول ارتباطات انسانی و اجتماعی تشریح کرد؟

در دانش ارتباطات انسانی شش عنصر اساسی برای فرآیند ارتباط، وجود دارد:

۱- فرستنده: در ارتباطات روحی، منبع و فرستنده اصلی، روانها هستند. یعنی اگر روانها مایل به برقراری ارتباط نباشند، امکان برقراردن ارتباط با روانها صفر است. غیر ممکن است، اگر خواست و تمایل روان در گذشته ای در میان نباشد، از طریق خوابهای روحی بتوان با این روان تماس گرفت. اما در بیشتر مواقع، به دلیل لذت و کسب انرژی که روان، از نیروی مغناطیسی مدیوم می کند، این تمایل در او وجود دارد. در ارتباطات "صحیح" این روان است که تصمیم می گیرد چه پیامی را به ما مخابره کند. اگر چه سیستم منولوگ نیست و پس فرستهای (فیدبک) هم در ارتباط وجود خواهد داشت. صفت "صحیح" را از این نظر بکار می برم که حدسیات، تخیلات، گمان و وهم مدیوم در ارتباطات با روانها، بسیار

معضل بزرگی است، در بسیاری مواقع سد راه ارتباط می شود. یک عامل روحی حاذق، از نوع ارتباط مدیوم، توانایی تشخیص صحت ارتباط را دارد و می تواند مدیوم را راهنمایی، هدایت و کنترل کند. در حقیقت مدیوم فقط واسطه ای بین عامل و عالم روانهاست. به طور خلاصه می توان، فرستنده را عالم روانها دانست. در خیلی از مواقع، به دلیل اینکه روان امکان جایگزین شدن در کالبد مدیوم را دارد، فرستنده شخصا بدون حضور مدیوم، با عالم زندگان تماس می گیرد. در بسیاری از این مواقع حتی حالت چهره و صدای مدیوم تغییر کرده و شباهت زیادی به روانی که با او در ارتباط است، پیدا می کند. دیده شده که مدیومی حتی به زبانی که روان به آن سخن می گفته، شروع به برقراری ارتباط کرده، در حالی که در حالت عادی مدیوم آشنایی به آن زبان نداشته است.

۲- گیرنده: گیرنده، عالم زندگان است. این عالم را می توان به عامل، مدیوم و یا شخصی که از طریق یک فرایند خواب روحی مایل به برقراری ارتباط با روان درگذشتگان است، تعمیم داد. گیرنده امکان ارسال پس فرست و گفتگو با روان را دارد. صدایی رد بدل نمی شود و به صورت امواج فکری، هم پیام فرستنده ارسال و هم دریافت می شود. در این ارتباط، گیرنده منفعل نیست، تلاشی برای اقتاع او نمی شود، مخاطب قرار می گیرد اما آثار تلقین و تعمیق در ارتباط نیست. دیالوگ و گفتگوست که هر دو طرف ارتباط علیرغم به متفاوت بودن جنسیتشان، در شرایط یکسانی هستند.

۳- پیام: حجم اطلاعاتی که در ارتباط با روانها منتقل می شود را می توان به عنصر پیام، تعمیم داد. پیام، در شرایطی می تواند خواسته ای از روان مورد ارتباط را تشکیل بدهد و یا سئوالی از طرف دنیای زندگان باشد. گستردگی و حجم و میزان پیام، به نوع ارتباط و توانایی عامل و مدیوم بستگی دارد. در برخی ارتباطات فقط کلمات منقطع و نامشخص منتقل می شوند و در ارتباطات قوی تر گفتگویی کاملاً معمولی و دوجانبه است.

۴- کدهای ارتباطی: زبان مشخصی برای ارتباط با روانها وجود ندارد. تا زمانی که روان از جسد مدیوم استفاده نکرده، موضوعی به نام کدهای ارتباطی شکلیت نمی گیرند و موضوعیت پیدا نمی کنند. یعنی نمی توان ارتباط با روان را به فکر کردن هم تعریف کرد. دقیقاً وقتی که فکر می کنیم، با کدهای ارتباطی یا زبانی که آموخته ایم، این کار را انجام می دهیم. در ارتباط با روانها هم نیازی به تغییر زبان یادگرفته خود، نداریم. آنها پیام خود را به شیوه ای کدگذاری می کنند که مدیوم به زبان خودش توانایی فهم آن را دارد. پیام مدیوم را هم دریافت می کنند، بدون اینکه همزبان باشند. در شرایطی دیده شده، حتی با اینکه عامل و مدیوم در حالت زنده بودن زبانهای متفاوتی داشته اند، اما مدیوم همه دستورات عامل را که به زبان دیگری، بجز زبان مادری مدیوم، انتشار یافته، درک کرده و فهمیده است.

۵- حامل یا منتقل کننده پیام: به علت متفاوت بودن فضا و متفاوت بودن پیام، نمی توان حامل مشخصی برای انتقال پیام تعریف کرد. یعنی مثلا اگر در گفتگو، حامل را صدا و هوای بین و نفر و یا در تلفن خط تلفن را حامل می دانیم، در ارتباط با دنیای روانها نمی توان حامل مشخصی را تعیین کرد. این ارتباط، ارتباط موج و انرژی است. شاید بتوان حامل پیام را موج نام گذاری نمود.

۶- پارازیتها و مزاحمهای برقراری ارتباط: پارازیتها برقراری ارتباط را می توان چنین برشمرد:

- ترس و اضطراب مدیوم: در صورتی که مدیوم بر اساس تلقینات و توهمات و تخیلات، از روانها بترسد و یا اینکه شخصا تمایل به خوابیدن نداشته باشد، امکان برقراری ارتباط روحی وجود ندارد.

- عدم اعتماد به عامل: اگر مدیوم کاملا تسلیم عامل نباشد و اجازه ورود فرامین و امواج مغناطیسی عامل را به خود ندهد، به هیچ وجه امکان برقراری ارتباطات روحی وجود نخواهد داشت. عاملهای تمرین کرده و قوی می توانند با استفاده از تکنیکهایی خاص بر هر مدیومی غلبه کنند، اما از نظر اخلاقی و از نظر جسمی برای عامل و مدیوم، این کار صلاح نمی باشد.

- عدم اعتقاد به عالم روانها: برای ارتباط با عالم روانها، فرد متقاضی ارتباط و اطرافیانی که در جلسه ارتباط با روانها شرکت

می کنند، باید از صمیم قلب معتقد به وجود این دنیا باشند. امواج منفی و پس زنده و شک و شبه آمیز در جلسه ارتباط با روانها یکی از بزرگترین سدهای برقراری ارتباط خواهد بود.

- عدم تمرکز: پریشانی فکر، عذاب وجدان، بلد نبودن تکنیکهای ایجاد تمرکز و به طور کلی هر عاملی که باعث برهم خوردن تمرکز حواس عامل و یا مدیوم باشد، مخل برقراری ارتباطات روحی خواهد بود.

- بیماری و دردهای جسمانی: در صورتی که عامل یا مدیوم، دارای درد جسمانی باشند، به دلیل بهم خوردن تمرکز در این شرایط، امکان برقراری ارتباط وجود نخواهد داشت.

- عدم تمایل روان: در بسیاری از مواقع، درخواست مدیوم برای برقراری ارتباط با روان خاصی، پذیرفته نمی شود. وقتی که عامل از روان خاصی می خواهد که با مدیومش تماس بگیرد، اگر به هر دلیل آن فرد در گذشته نخواهد این کار را انجام بدهد، ارتباط برقرار نخواهد شد. البته به دلیل لذت و انرژی که روانها در ارتباطات با عالم زندگان دریافت می کنند. غالباً همه با میل و رغبت به این امر تن می دهند مگر اینکه موارد خاصی در بین باشند و تمایلی به این ارتباط وجود نداشته باشد.

- وجود رابطه جنسی بین عامل و مدیوم: هیچ عاملی امکان به خواب روحی بردن همسر خود را ندارد. در صورت داشتن

رابطه جنسی بین عامل و مدیوم، به دلیل قوی بودن حس امور جنسی، امکان متمرکز کردن مابقی حواس، که نیاز برقراری ارتباط روحی هستند، وجود نخواهد داشت و طرفین ارتباط، به نقطه تمرکز مورد نظر نخواهند رسید.

- امواج منفی فرد و اطرافیان: برای برقراری ارتباط روحی، اعتماد و اعتقاد نقش اصلی را بازی می کند. وقتی در ذهن امواج منفی تولید شوند، امکان ارتباط روحی به صفر نزدیک می شود. ما انسانها همه به وسیله امواج به هم وابسته ایم و این امواج تاثیرات غیر قابل انکاری بر همه اعمال و رفتار و زندگی ما دارند.

- گرفتاری به بیماری های اخلاقی نامبرده شده در کتاب حکمت نوین: این بیماری ها به طور ناخودآگاه باعث ناراحتی وجدان می شوند. در بخش "حواس و علوم روحی" به تاثیر ناراحتی وجدان و ارتباط روحی اشاره خواهد شد.

با توجه به فرآیندی که در ارتباط با روانها پدید می آید و حجم اطلاعات و پیامهایی که رد و بدل می شوند، آیا می توان ارتباط با روانها را در طبقه بندی ارتباطات تعریف شده انسانی گنجانید؟ این سئوالی است که با توجه به نگرش ما به مسئله اصلی این ارتباط، یعنی اعتقاد به وجود یا عدم وجود روان قابل پاسخگویی است.

حواس و علوم روحی

حواس و علوم روحی

امکان برقراری ارتباطات روحی به توانایی های بسیاری از حواس درونی ما وابسته است. با توجه به اینکه حواس همه باهم مرتبط و به صورت یکجا و یکپارچه عمل می کنند و نقش بسزای آنها را در هر گونه عمل درک در انسان، نمی توان نادیده گرفت، علوم روحی نیز که نیاز به فهم و درک دارد، به عملکرد حواس وابسته است.

کارکرد حواس البته فقط به ادراک محدود نمی شود و تحقیقا همه اعمالی را که انسان در زندگی انجام می دهد، ریشه و وابستگی به حواس دارد. چنان که در کتاب حکمت نوین توضیح داده شد، همه حواس در حالتی جمعی و وابسته بهم کار می کنند و رابطه مستقیمی بین عملکردشان وجود دارد. شاید بتوان دلیل اصلی این همکاری را وجود مرکز اصلی این حواس در روان دانست.

در بین حواس، حس مغناطیس و حس حافظه تنها حواسی هستند که بطور مشخص با دیگر حواس کار می کنند و تاثیر گذارند. یعنی از طریق حس مغناطیس می توان بقیه حواس را تحت تاثیر قرارداد. همچنین هر

حسی برای خود دارای بخشی مربوط به حافظه است که جمع این مجموعه به علاوه عملکرد خود حس حافظه برای یادگیری، کارکرد حس حافظه را تشکیل می دهد.

حواسی که به هر شکل در علوم روحی نقش بازی می کنند را می توان به قرار زیر برشمرد:

۱- حس شهوت: این حس به عنوان قویترین حس ظاهری در انسان نقش زیادی در توانایی برقراری ارتباط روحی بازی می کند. کسانی که این حس در آنها قوی است و کنترل و هدایتی برای امور جنسی خود ندارند، توانایی کمتری برای به خواب مغناطیسی رفتن و برقراری ارتباط با روانها دارند. اما اگر همین افراد تحت تعلیم عالم روحی آگاهی قرار بگیرند و به دستورات و تمرینات عمل کنند و نیروی زیاد این حس را بسوی دیگر حواس هدایت کنند، می توانند مدیومهای خوبی بشوند. عدم کنترل این حس برای یک عامل روحی به معنی عدم امکان ایجاد ارتباط با مدیوم است. اخلاقیات و کف نفس در این موضوع نقش بزرگی بازی می کند. این موضوع به معنی مخالفت در برطرف کردن نیاز این حس به حد معقول و متعادل نیست. وحدت با هر گونه گوشه نشینی و ترک دنیا کردن مخالف است و معتقد است، نیاز هر حسی را باید در حد تعادل برطرف کرد.

۲- حس تفکر: نقش این حس در شروع برقراری ارتباطات روحی بی بدیل است. در صورتی که فرد نتواند به هر دلیل بر حس تفکر خود

غلبه کند و آن را متمرکز نماید، به این معنی که در حالت برقراری ارتباط روحی، دائماً فکرش پریشان و به عامل روحی تمرکز نداشته باشد، امکان برقراری ارتباط روحی، نزدیک به صفر خواهد بود. در مکاتیب مختلف برای دستیابی به این تمرکز از موسیقی و یا ذکر گفتن و یا حرکتهای موزون بدنی استفاده شده و می شود. همه این مسائل کمکهایی هستند که حس تفکر بتواند خود را متمرکز کند و از قوای این حس برای کمک به مابقی حواس استفاده کنیم.

۳- ترس و دلهره و اضطراب: کسانی که در این حس قوی هستند، به علت وجود دلهره و اضطراب شدید در وجودشان، توانایی دیدن و حس کردن روانها را ندارند. در بیشتر مواقع اساساً به دنبال این علوم نمی روند.

۴- کنجکاوی: یکی از دلایل و عوامل مهم به دنبال این علوم رفتن، کنجکاوی و میل به تحقیق و بررسی است. کسانی که حس کنجکاوی قویتری دارند، تمایل به کشف ناشناخته ها و موضوعاتی دارند که در دسترس نیست. تحریکات این حس موجب می شود به علوم روحی علاقه مند باشند و با تلاش و سعی، به آموختن این دانش پردازند.

۵- تخیل: گام اول برای توانایی ارتباط با روانها تخیل است. یعنی مدیوم در مراحل مختلف خوابهای روحی، ابتدا با تلقین و تاکید عامل، توانایی دیدن و احساس کردن موضوعاتی را که عامل می گوید، پیدا می کند. رفته رفته با تمرین و توجه و تمرکز، می تواند به واقعیات عالم پس از مرگ دست پیدا کند. بدون حس تخیل و تحریکات این حس،

حواس روشن بینی و الهام به کار نمی افتند. با تمرین و تمرکز، گام به گام تاثیرات حس تخیل کمتر و عملکرد حسهای دیگر قوی تر می شوند.

۶- روشن بینی: مهمترین حس برای دیدن در خوابهای روحی است. برای تقویت این حس تمرینات مشخص و منظمی وجود دارد.

۷- الهام: دقیقا به مانند حس روشن بینی، برای برقراری ارتباط و درک عالم پس از مرگ، نیاز به شنیدن داریم که این شنیدن از راه حس الهام انجام می شود.

۸- عشق: برای برقراری ارتباط روحی بین عامل و مدیوم، این حس نقش بسزایی بازی می کند. اگر مدیوم عاشق عامل نباشد، امکان به خواب روحی رفتن برای او به صفر می رسد. افرادی که در این حس قوی ترند، امکان مدیوم شدن بیشتری دارند.

۹- وجدان یا دادگاه بدن: اگر این حس در کسی ضعیف باشد، امکان برقراری ارتباط روحی ندارد. اخلاقیات حرف اول و آخر را در علوم روحی می زنند. یعنی اگر کسی اخلاقیات را رعایت نکند و خودخواه باشد و همه چیز را برای خود بخواهد، نه توانایی مدیوم شدن دارد و نه توانایی عامل شدن. روان ما با تاثیرات مثبت اخلاقی به توانایی های بسیاری دست پیدا می کند. همچنین اگر حس وجدان در سیستم روانی ما دچار اشکال باشد به این معنی که اصرار و تکرار خودخواهی ها و حسادتها و بد اخلاقی های ما، عملکرد این حس را از حالت طبیعی خارج کرده باشد، امکان برقراری ارتباط روحی نخواهیم داشت.

۱۰- دفاع و عکس العمل: پذیرش و اطاعت در کسانی که دارای حس دفاع و عکس العمل قوی هستند، بسیار محدود و شکننده است. گفتیم برای برقراری ارتباط بین عامل و مدیوم می بایست مدیوم عاشق عامل باشد. کسانی که حس دفاع قوی دارند، کمتر عاشق شده و بیشتر به بیماریهای اخلاقی دچار می شوند که این بیماریها و حجابها، روشنی و شفافیت روان را از بین می برند.

۱۱- مغناطیس: مهمترین حس در علوم روحی، حس مغناطیس است. این حس برای کسانی که تمریناتی برای عامل علوم روحی شدن، دریافت می کنند، حرف اول و آخر این علوم را می زند. ارتباط با روانها، از طریق برهم زدن نظم و تعادل حس مغناطیس در مدیوم اتفاق می افتد. اگر بتوان تعادل این حس را در بدن تغییر داد، یعنی اگر فرد داری حس مغناطیس قوی باشد، از میزان آن کم کرد و اگر این حس در او ضعیف است، این مقدار را افزایش داد، حالت خلسه و خواب آلودگی بر فرد حائز می شود. کسانی که دارای استعداد و توانایی بیشتری در این حس هستند، قابلیت فراگیری بسیاری از انواع علوم روحی که بیشتر نامبرده شد، را به خودی خود دارند. اصلی ترین تمرینات علوم روحی توانایی کنترل ارادی این حس در انسان است.

گاهی در زندگی روزمره تجربه می کنیم که در حالی که در جایی تنها هستیم به یکباره کسی یا چیزی سریع از پیش چشمانمان می گذرد و یا مثلاً احساس می کنیم که کسی پشت سر ما ایستاده است ولی در واقع کسی پشت سر ما نیست و یا کسی رد نشده است.

این احساس گاهی به قدری قوی است که غالباً در این موارد وحشت زده می شویم. این حال اگر از فشارهای اعصاب و مشکلات ضعف اعصاب پدیدار نشده باشد، قطعاً نشانه ای از وجود استعداد مدیوم شدن می باشد.

در بسیاری مواقع، حس روشن بینی فرد مستعد است و فرد این توانایی را دارد که بتواند از این حس استفاده های بیشتری بکند. پس دیدن این حالات، خارق العاده و غیر طبیعی نیست.

در شرایطی هم دیده شده که دیدن تصاویر ناگهانی به دلیل فعال بودن حس تخیل است که در این صورت عامل آگاه می تواند با تکنیکهای خاصی تشخیص بدهد که آیا فرد دچار ضعف اعصاب بوده و حس تخیل او از اراده خارج شده است یا اینکه واقعا توانایی دیدن و ارتباط با ارواح را دارد.

تکرار

تمرکز

جمع کردن قوای حواس بر موضوعی خاص، تمرکز نامیده می شود. در حقیقت چون روان، حاوی و مرکز کلیه حواس انسان است، می توان گفت، لیزره کردن و کانالیزه کردن قوای روان بر موضوعی خاص، تمرکز است. در بسیاری از مشتقات علوم روحی، مشخصا تمرکز حس تفکر، و جلوگیری از تشتت افکار، اصلی ترین راه دستیابی به این علوم می باشد. بر اساس تجربیات دانشمندان، در هر لحظه تعداد زیادی فکر از ذهن می گذرد. اگر بتوان قوای حس تفکر را بر موضوع خاصی متمرکز کرد، و از پریشانی و هرز رفتن این انرژی جلوگیری کرد، امکان به خواب مغناطیسی رفتن، و دیدن روانها پدید می آید. طبیعی است که این تمرکز، بدون داشتن آگاهی از علوم روحی و چگونگی فنون ارتباط با روانها پدیدار نمی شود.

در ارتباط با روانها و به خواب روحی بردن، عامل، مشخصا با متمرکز کردن حس مغناطیس، سعی در تاثیرگذاری بر مدیوم خود می کند. با این شیوه، عامل، با تمرینات و روشهای مشخص، می تواند بر حس مغناطیس

مدیوم تاثیر گذاشته، تعادل این حس را برهم بزند و فرد را به حالت خلسه و خواب فروبرد.

شرط مهم به خواب رفتن، این است که مدیوم هم بتواند قوای حس تفکر خود را متمرکز کند، نترسد و قلبا و درونا خواهان به خواب رفتن باشد. در صورت شک، مقاومت و ایستادگی، ارتباط بین عامل و مدیوم برقرار نمی شود و مدیوم تحت تاثیر عامل قرار نمی گیرد. در بسیاری از موارد دیده شده که افراد، به خواب روحی نرفتن توسط عامل ورزیده را، توانایی و قدرت خود قلمداد می کنند که این تصور، بی بنیاد است.

عامل روحی قوی، توانایی تاثیرگذاری بر افرادی که مقاومت می کنند را هم خواهد داشت، اما این اعمال نفوذ باعث ضررهای جسمی به مدیوم می شود که هیچ عامل تطهیر اخلاقی کرده ای، خواهان آن نیست.

بعد از به خواب مغناطیسی رفتن و در حالت خلسه، تمرکز بر حس تخیل و بعد از آن استفاده از نیروی حواس روشن بینی و الهام، امکان دیدن و حس کردن عالم روانها را میسر می سازد.

در عرفان و تصوف، شیوه ای که برای تمرکز استفاده می شود، ذکر گفتن و انجام حرکات موزون سر و بدن است. این نوع رقص یا سماع به مدیوم کمک می کند، بتواند از تشنت افکار خود جلو گیری کند.

در دین، دستور عبادت، دعا و نماز برای دسترسی به همین تمرکز داده شده است. با خواندن اوارد و آیات مشخصی، فرد سعی می کند حس تفکر خود را از مشغولیات روزمره جدا ساخته، به موضوع مشخصی که

خدایش نامیده اند، توجه و تمرکز کند. راز و نیاز کند، عشق بورزد و خود را به آرامش برای زندگی بهتر برساند.

قوی ترین و نهایی ترین حالت تمرکز قوای دماغی، حالت عشق است. اگر چه عشق هم یکی از حواس درونی ماست و ما توسط این حس، حالت عشق را درک می کنیم، اما این درک به تنهایی به معنای عاشق بودن نیست، عاشق متمرکز بر معشوق خود است. به همین دلیل برای برقراری رابطه روحی بین عامل و مدیوم، مدیوم باید عاشق عامل باشد و او را از همه بیشتر بخواند. این حال طبیعتاً با حالت شهوت، که متأسفانه در فرهنگ امروز جایگزین عشق ورزیدن شده است، بسیار متفاوت است. نیرویی که از تمرکز برای فرد حاصل می شود، توانایی انجام بسیاری از کارها را ایجاد می کند که در حالت معمول غیر ممکن به نظر می رسد. در امور روزمره مانند درس خواندن، رانندگی، نواختن موسیقی، نویسندگی و بسیاری از اعمالی که انسان شبانه روز انجام می دهد، "تمرکز" کارایی دارد و به صورت اتوماتیک انجام می شود. اما در ارتباطات روحی، این تمرکز باید با آگاهی و خواست و عمدی انجام بگیرد.

تمرکز موجب دور شدن از توجه به خود یا همان خود خواهی می شود. یعنی اگر به موضوع دیگری بجز خودمان فکر کنیم، گامهایی برای دور شدن از هشت صفت و بیماری نامبرده شده در کتاب حکمت نوین برداشته ایم. به همین دلیل، علوم روحی می تواند کاربرد بالایی برای تطهیر اخلاقی داشته باشد.

در مکاتیب مختلف روحی، نوع برخورد با تطهیر اخلاقی متفاوت است. در برخی مکاتیب، مدیوم با تمرین در علوم روحی، سعی در دور کردن خود از خودخواهی ها می کند. در دیگر مکاتیب ریاضتها و سختی کشیدن های جسمی همه تلاشی است در امر تطهیر اخلاقی برای دستیابی به تمرکز بیشتر.

مکتب روحی وحدت نوین جهانی معتقد است، تطهیر و آگاهانه رفتار کردن فرد، می باید رویه همیشگی او باشد و صد البته تمرین در علوم روحی کمک فراوانی به این امر می کند. آگاهانه رفتار کردن فرد حتما به معنی رساندن آزار و اذیت به جسم و بدن نیست. می توان با متعادل برطرف کردن نیازهای جسمی و روحی و همچنین توجه به اینکه می بایست اخلاقمند باشیم، به تمرکز دست پیدا نمود. یعنی برای دستیابی به علوم روحی، تطهیر اخلاقی را مقدم می داند.

برای دستیابی به تمرکز، تمرینات مختلفی وجود دارد که مدیوم تحت تعلیم، از استاد و عامل خود دستورات مشخص را دریافت می کند. مانند شنیدن موسیقی، رقصیدن هدفمند، خیرگی چشم و توجه به نقطه ای مشخص، عشق ورزیدن، سعی در احساس گذشت زمان بدون نگاه کردن به ساعت و بسیاری تمرینهای دیگر، در حد مکانیسم و معرفت هر مدیوم، برای دستیابی به تمرکز سفارش شده اند.

اساسا، تمایل و خواست انسان در زندگی، دستیابی به آرامش است. ناآرامی و ناراحتی، موضوعی است که از همه بیماری ها و دردها انسان را

بیشتر زجر می دهد. حتی دلیل ناراحتی ها و دردهای جسمی هم نا آرامی است.

تمرکز به انسان آرامش می دهد. وقتی حتی لحظه های هر چند کوتاه از تشتت افکار خود دست می کشیم، احساسی که به ما دست می دهد، برای ادامه زندگی، حیاتی و لذت بخش است. همگی غالبا به شیوه ای ناآگاهانه و خودکار، سعی در دستیابی به این تمرکز داریم. موزیک گوش می دهیم، به آرامش و سکوت کوهستان توجه می کنیم، ورزشهای جسمی انجام می دهیم، از نگرستن به دریا و امواج و یا غروب و طلوع خورشید و بسیاری اعمال دیگر که آرامش را در وجود ما پدید می آورد، لذت می بریم. اما در علوم روحی می بایست این متمرکز شدن، ارادی و با خواست فرد انجام بگیرد.

از لحاظ فنی و تکنیکی، امکان بودن در حالت تمرکز از حدود سه دقیقه به بالا تقریبا غیر ممکن است. در بهترین حالتها تمرکز ارادی، فرد عادی حدود دو تا سه دقیقه توانایی جمع کردن قوای دماغی خود را دارد. در افراد تمرین کرده، این زمان تا حداکثر ۱۰ دقیقه امکان پذیر می شود و بعد از آن به دلیل اینکه افراط در تمرکز بر سلولهای مغزی آسیب می رساند، خود به خود بدن، عکس العمل نشان داده، تمرکز را قطع می کند.

برای به حالت به خواب روحی رفتن، به حدود ۳۰ ثانیه تمرکز عمیق نیازمندیم. یعنی اگر مدیومی بتواند حواس خود را برای حدود ۳۰ ثانیه

متمرکز کند، می تواند به خواب روحی برود. بعد از این مدت، با توجه به توضیحاتی که از توانایی عامل ارائه شد، عامل می تواند زمام حواس مدیوم را در دست بگیرد و او را به مسیری که باید، رهنمون شود.

بعد از به حالت خواب مغناطیسی رفتن، بدن خود به خود، توجهش از تفکرات روزمره و موجهای گذرکننده از فکر منحرف شده، متمرکز می شود. در صورتی که مدیوم از حالت خواب بیرون بیاید، عامل می تواند تمرکز را دوباره و سه باره و چندباره به او برگرداند. این حالت قطع و وصل دائمی در همه ارتباطات روحی همیشه وجود دارد.

تمرکز بر روی هر یک از حواس، می تواند استعداد و نیروی آن حس را افزایش دهد. افراد به طور ناخودآگاه و بدون انتخاب قبلی، به یک یا چند حس خود تمرکز بیشتری نشان می دهند و به دلیل استفاده از این حواس در روزمره خود، آن را قوی می کنند. «علوم روحی» این توانایی را به فرد می دهد که آگاهانه و با تمایل شخصی، یک یا چند حس خود را تقویت و یا حواس دیگر را مهار نموده، کنترل کنند.

تمرکز، مهمترین عامل در امر تطهیر اخلاقی و در تعادل آوردن هشت حجاب معرفی شده است. بدون تمرکز و بدون اینکه توجه خود را به رفتار خود بدهیم، ناخودآگاه همیشه خودخواهانه رفتار کرده، باعث دلشکستن و ناراحت کردن دیگران می شویم.

سعی در انجام تمرینات تمرکزی پیوسته در ساعت معین و به میزان مشخص زمانی از جمله تمرینات دستیابی به علوم روحی خواهد بود.

بیماری های اخلاقی و تمرکز

بزرگترین سد برقرارشدن تمرکز در انسان، عدم تعادل هشت صفت نامبرده شده و یا موضوع «اخلاقمندی» است که در کتاب حکمت نوین شرح آن رفته است. هر یک از عناصر تشکیل دهنده ارتباط روحی و برقراری تمرکز، یعنی عامل، مدیوم، فضا و مکان انجام ارتباط روحی و مشاهده کنندگان اگر متاثر از عدم رعایت اخلاقیات باشند، بر روند انجام ارتباطات روحی تاثیر خواهند گذاشت.

- عامل: عنصر پایه ای و اصلی امکان اجرای امور و برقراری ارتباط روحی، عامل است. عامل شخصی است که:

- خود در مسیر علوم روحی تمرین کرده و توانایی برقراری ارتباط، بدون وجود شخص ثالث را با عالم روانها دارد
- او از نظر دانش علوم روحی، تحصیلات کافی کرده، چگونگی روان آدمی و سیستمهای ارتباطی باجسم رابه خوبی می شناسد.
- توانایی جذب و عاشق کردن دیگران به خود را دارد.
- می تواند به وسیله تمرکز و تمرین در دیگران نفوذ کرده، آنها را قانع به باور و اعتقاد خود، بکند.

- مسلط به فنون و شیوه های رسیدن به تمرکز و متمرکز کردن قوای دماغی خود، می باشد.
- داری استعداد و قدرت و توانایی بیشتری در حواس مغناطیس، عشق و محبت و جاذبه، شهوت، اراده و اختیار، قدرت و توانایی، روشن بینی، الهام و وجدان است و بر روی این حواس تمرین کرده.
- فردی می تواند به عنوان عامل، انجام وظیفه کند، که توانسته باشد اخلاقیات و هشت صفت مورد اشاره «وحدت» را به طور مطلق در تعادل نگاه دارد. این تعادل به شیوه ای است که اطرافیان او خواه نا خواه علاقه مند به منش و سیر و سلوک و زندگیش می شوند و همیشه موج مثبت و علاقه نزدیکانش همراه اوست. خیرخواه و یاری دهنده همگان است و لطف و محبتی الهی از ارتباط و کلامش بر مخاطب جاری می شود. این تطهیر اخلاقی به گونه ای است که آشنایی با چنین فردی موجب ایجاد آرامش جسمی و روحی در اطرافیانش می گردد. عاشق نوع انسان است و از با دیگران بودن احساس لذت و آرامش می کند.
- افرادی که به دانش علوم روحی مسلط می شوند و تکنیکهای آن را می آموزند، اگر از نظراستعدادهای درونی هم قابلیت این کار را داشته باشند، می توانند خدمتگزاری برای برقراری ارتباطات روحی باشند اما اگر با تمرین و توجه و تمرکز، توانایی در

تعادل نگهداشتن اخلاقیات خود را نداشته باشند، دیر یا زود رسوا شده، و عشق و علاقه ای که افراد می بایست به عامل، برای برقراری ارتباط روحی پیدا کنند، از بین می رود و امکان این کار برایش مهیا نمی شود.

- از نظر جنسیت معمولاً مردان امکان و توانایی جسمی و روحی بیشتری به طور طبیعی، برای عامل شدن را دارند، که این امر در تجربیات پدیدار شده در این علم نیز قابل محاسبه و بررسی است. باتوان به دلیل شرایط جسمی و روحی و حسیشان، که بنیانگزار و پایه اصلی موضوع تولد و تولید مثل هستند، کمتر برای عامل قرار گرفتن مناسبند. بهترین سن برای هر عامل علوم روحی، در مردان از ۳۵ سال تا ۶۰ و برای زنان از ۴۵ تا ۶۵ می باشد.

— مدیوم: فردی است که:

- دومین عنصر اصلی برقراری ارتباط با عالم روانهاست. دارای حواس قوی از جمله، عشق، تخیل، خواب و رویا، الهام، روشن بینی، اراده و اختیار می باشد.

- دارای تعادل در اخلاقیات و هشت صفت معرفی شده در حکمت نوین می باشد.

- باور به وجود روان و امکان ارتباط با این عنصر طبیعت، نقش بسزایی در توانایی مدیوم واقع شدن بازی می کند.

- از نظر طبیعی توانایی مدیوم واقع شدن بانوان از مردان بیشتر است. که این توانایی در دوران تخمک گذاری بانوان به نهایت خود می رسد.
- اعتماد و اعتقاد و باور به عامل بزرگترین نقش را در برقراری ارتباط روحی بین عامل و مدیوم بازی می کند. بهترین سن برای مدیوم واقع شدن، بین سنین ۱۵ تا ۴۰ چهل سالگی در بانوان و ۲۰ تا ۴۵ سالگی در مردان است.
- فضا و مکان برقراری ارتباط روحی: محیطی که برای تمرکز انتخاب می شود باید دارای چنین شرایطی باشد:
 - تمیز و بدور از آلودگی های محیطی و هوایی
 - آرام و ساکت باشد البته موسیقی ملایم می تواند نقش موثری داشته باشد.
 - کم نور و متعادل بدون تشنج و پریشانی باشد.
 - سیستم نشستن و یا دراز کشیدن مدیوم باید به شکلی باشد که فشارهای جسمی به او وارد نشود
 - به دلیل ذی شعور بودن مواد و عناصر، محیطی که اعمال غیر اخلاقی در آن انجام شده باشد، مکان خوبی برای برقراری تمرکز و ارتباط با روانها نیست، به همین دلیل در عبادتگاه ها رعایت قوانین اخلاقی قویا سفارش می شود.
- مشاهده کنندگان: بهترین حالت برای برقراری ارتباطات روحی، شرایطی است که عامل و مدیوم به تنهایی اقدام به چنین کاری نمایند. در شرایطی که در جمع این عمل انجام شود، شاهدان این اقدام، نقش زیادی

در امکان برقراری ارتباط بازی می کنند. در صورت عدم اعتقاد به این موضوع و ایجاد پارازیت و صدا و ارسال امواج منفی ذهنی حاصل از عناد و قبول نداشتن این امور، تمرکز عامل و مدیوم به هم خورده، ارتباط با موفقیت برقرار نمی شود.

مواد غذایی و علوم روحی

مواد غذایی و علوم روحی

سلامت بدنی، مهمترین عامل توانایی برقراری ارتباط با روانها و به شکل کلی موفقیت در علوم روحی می باشد. یکی از مهمترین عوامل سلامت بدن، در تعادل نگهداشتن مواد و عناصری است که در طی روز مصرف می کنیم. رعایت دستورات سلامتی جسم که شامل بهداشت، ورزش و تغذیه مناسب است، بزرگترین عامل پیشرفت در امور روحی است. در ارتباطات روحی به دلیل همخوان و یکنواشدن انرژی روانی عامل و مدیوم، بسیاری از بیماری هایی که شاید مسری نیز نباشند، امکان انتقال به دیگری را پیدا می کنند، پس سلامت جسم از مهمترین آحاد این نوع ارتباط است. عدم سلامتی نه تنها به دلیل بیمار ساختن دیگری مضر است، بلکه امکان تمرکز، در حالت بیماری تقریباً وجود ندارد.

تعادل در همه اصول عالم برقرار است و آدمی نیز می باید این تعادل را در امور روزمره خود رعایت کند. در بسیاری از مکاتیب روحی، برای برقراری ارتباط دستوراتی مبنی بر پرهیز از مصرف مواد غذایی و امور جنسی صادر می شود.

وحدت نوین جهانی معتقد به رعایت تعادل در همه امور انسانی است و همه مواد و عناصر موجود در طبیعت که باب میل و خواست حس چشایی و حس بویایی بشر باشد را، در حد تعادل، برای او مفید می‌داند. در امر تغذیه برای تمرینات روحی معتقد به رعایت تعادل و هوشیاری و دقت بیشتر در این امر هستیم، که آنها را می‌توان چنین برشمرد:

- در هر وعده خوراک، نباید زیاده روی کرد که معده سنگین شود و همچنین نباید انقدر امساک کرد که مواد و عناصر مورد نیاز بدن تامین نگردد. مواد غذایی پر انرژی و کم حجم برای امور روحی سفارش می‌شوند.

- در رژیم غذایی که برای کسب قدرت روحی ارائه می‌شود، استفاده از مواد غذایی محلی و سنتی (که بدن به آن عادت دارد) هم باید رعایت شوند که ناگهان بدن با تغییرات بنیادی مواد غذایی روبرو نشود.

- رژیم غذایی برای افراد مختلف بستگی به مکانیزم بدنی آنها دارد و یک دستور عام را نمی‌توان برای همه افراد بکار برد. بر اساس چگونگی بدنی هر فرد، دستور خاصی ارائه می‌شود. صد البته می‌توان انواع اندام و طبع‌ها را طبقه بندی کرده، دستورات مشخصی برایشان ارائه داد.

- اصول نظم و ترتیب در زمان و میزان غذا خوردن نقش بزرگی در تمرینات روحی دارد. در شبانه روز می‌بایست ساعات مشخصی را برای تغذیه مناسب در نظر گرفت و این ساعات با اختلاف کمی باید

همیشه رعایت شوند. نظم، موجب آرامش و راحتی روان انسان است، حس اراده و اختیار را نیز تقویت می کند.

- صرف خوراک بدون عجله و با صبر و حوصله، جویده شدن و با بزاق دهن مخلوط شدن آن، از سفارشات اکید تغذیه در علوم روحی است.

- تعادل در میزان قند خون برای علوم روحی واجب است. پایین بودن یا بالا رفتن قند، اختلالات تمرکزی برای انسان فراهم می آورد.

- مواد غذایی مفید و موثر برای علوم روحی از دیدگاه مکتب روحی وحدت نوین جهانی را می توان چنین طبقه بندی کرد:

• انواع میوه جات تازه و خشکبار از قبیل: انواع بادام، گردو، پسته، کشمش، توت خشک، انجیر خشک یا تازه، نارگیل و موز. این مواد با توجه به میزان کالری و انرژی که در خود ذخیره دارند، اگر در حد تعادل مصرف شوند، تاثیرات زیادی بر قوای تمرکزی انسان دارند.

• انواع سبزیجات: اسفناج، ریحان، نعنا، ترب و جعفری سفارش می شوند، اما بیشتر سبزیجات نفاخ مانند کلم، کاهو و ... برای این امور مناسب نیستند.

• مرکبات: در بین مرکبات گریپ فروت و همچنین کیوی تاثیر بیشتری بر حس مغناطیس و طبیعتا بر علوم روحی خواهند داشت.

- حبوبات: به طور کل همه مواد نفاخ برای علوم روحی سفارش نمی شوند. مصرف در حد تعادل این مواد در روزمره توصیه می شوند. در میان حبوبات عدس، تاثیر زیادی در حس مغناطیس دارد.
- صیفی جات: مانند هندوانه و خربزه و طالبی بسیار مفید و سفارش شده هستند، مخصوصا هندوانه رسیده و به رنگ قرمز حاوی مقادیر زیادی انرژی مغناطیسی است.
- پروتئین و چربیها: گوشتهای بدون چربی مخصوصا گوشت گاو برای ارتباطات روحی سفارش می شود. گوشت گوسفند در صورت طبخ صحیح (نه خام و نه کاملا پخته) نسبت به گوشت خوک و دیگر گوشتهای قرمز ارجحیت دارد. مرغ و دیگر پرندگان تاثیر چندانی در تمرینات تمرکزی ندارند. انواع آبزیان در دوره تمرینات روحی سفارش می شوند.
- لبنیات: و انواع پروتئینهای حیوانی و گیاهی مانند حبوبات تاثیر چندانی در علوم روحی ندارند.
- نوشیدنیها: در ارتباط با علوم روحی، آب معمولی و بدون مواد معدنی اضافه شده، بهترین نوشیدنی است. قهوه و نوشیدنی هایی که دارای کافئین هستند، برای دوران تمرینات تمرکزی سفارش نمی شوند. چای سیاه، گل گاوزبان، آویشن و بهار نارنج از مفیدترین نوشیدنیها برای دوران تمرینات روحی هستند. انواع آبمیوه ها

مخصوصاً آب سیب و آب آناناس دارای حجم زیادی انرژی مغناطیسی هستند. الکل از مضرترین مواد برای برقراری ارتباطات روحی است. کاکائو و فرآورده های این دانه، مانند شکلات تاثیر مثبتی بر آرامش و به تمرکز رسیدن دارند.

کاربرد علوم روحی

در همه مواقع وقتی با موضوعی آشنا می شویم، به دنبال عملکرد و کاربرد این دانسته، در زندگی روزمره می گردیم. به راستی فلان موضوع چه تاثیری در زندگی ما دارد و یا آن دیگر دانش، چه نقشی در بودن و هستی ما بازی می کند.

بطور مطلق می توان گفت، هر دانستنی و هر گفته شده ای، هر چند خیال گونه تصور شود، خالی از فایده و بدور از حقیقت نیست. اگر اتفاقات و اکتشافات و دانش امروز را، برای فردی که حدود ۱۰۰ سال پیش می زیسته تعریف می کردیم، به طور قطع و یقین به شعور و عقل و دانش ما شک می کرد و تمام سخنان ما را خلاف واقع و تخیلات فرض می نمود. اما می بینیم که امروزه همه آنچه پیشتر برایمان تصور بود، هست و واقعیت دارد.

اساساً سیستم تفکری انسان چنین عمل می کند، هر آنچه که در حال حاضر برایمان غیر قابل قبول جلوه می کند، امکان این برایش مفروض است که در آینده به واقعیت بیبندد. تنها به دلیل وجود حجابها و خودخواهی های ماست که ندای حس وجدان خود را ناشنیده انگاشته و

ناعادلانه آنچه را که نمی دانیم و درک نکرده ایم نمی پذیریم. باید گفت شخص انسان، و شنونده موضوعات تصمیم گیرنده برای تحقیق و بررسی راجع به پدیده بوده و می تواند به دنبال اثبات و یا انکار آن برود. در خیلی از مواقع اعتقادات و دانش امروز ما برایمان غیر واقعی تجلی کرده اند و بسیاری مواقع برعکس.

“علوم روحی”، همه گیر نیست. مانند همه دانشهای دیگر نیاز به افرادی دارد که اول، استعداد این دانش را داشته باشند، و دوم علاقه و پایداری برای دستیابی به این دانش را در خود احساس کنند، که این امر برای همه دانشها قابل مشاهده می باشد. زیست شناسی، که در سخت ترین شرایط آب و هوایی و بدنی به اکتشافات و تحقیقات می پردازد و یا یک فیزیکدان، که در آزمایشگاهها و یا در طبیعت به دنبال قوانین فیزیکی می گردد، افرادی هستند که مکانیسم و استعداد مغزیشان برای این امر پرورش یافته و بدان علاقه مندند و در این راه پایداری و استقامت می کنند.

کاربردهای علوم روحی را می توان به ایجاز چنین طبقه بندی کرد. لازم به ذکر است که این طبقه بندی، به ترتیب دستیابی به این کاربردهاست و بجز موارد استثناء به میزان تمرین و استعداد فرد بستگی دارد:

۱- باور و ایمان به ادامه زندگی پس از مرگ: از اولین کاربردهای علوم روحی اثبات موضوعی به نام روان است. اعتقاد به این موضوع از

یک طرف موجب رعایت بسیاری از اصول اخلاقی در زندگی ما می شود و از طرف دیگر مهمترین اضطراب و ترس آدمی را از او دور می کند که همانا ترس از مرگ است.

۲- تقویت حواس: به وسیله علوم روحی و تکنیکهای تمرکزی می توان تک تک حواس انسانی را تقویت و یا تضعیف کرد. در بسیاری از موارد عملکرد حواس باعث ایجاد اختلالات و یا مسبب پدیدار شدن مشکلات رفتاری، آموزشی، تحصیلی و از این جمله شده است. به وسیله علوم روحی و تمرینات هیپنوتیکی می توان تاثیر مستقیم بر تقویت و عملکرد حواس داشت.

۳- پیشگویی و روشن بینی: با توجه به اینکه زمان امری قراردادیست و در عالم به نسبت موقعیت مکانی درک می کند، و همچنین بر این اساس که هستی خلق نمی شود و همیشه بوده و هست و خواهد بود و نسبت به مکانیسم مغزی و حواس ما برایمان آشکار می شود، می توان از پدیده ای به اسم آینده نگری و پیشگویی نام برد. با تمرینات علوم روحی می توان حس روشن بینی و الهام را تقویت کرد و از اسرار و اتفاقات آینده که در زمان حال قابل درک نیستند، باخبر شد

۴- دستیابی به آرامش: مهمترین و اساسی ترین کاربرد تمرینات تمرکزی و علوم روحی دستیابی به آرامش است و این همان امری است که در همه ادیان به عنوان عبادت و دعا مورد توجه بوده و به پیروانشان تلقین شده است. تشتت و پراکندگی و ترس و دلهره و اضطراب در زندگی

انسانها با تمرینات روحی و یادگیری شیوه های صحیح اجرای آن، بسیار شکسته شده، و کم می شود. زمانی که در تمرینات روحی حالت دعا و توجه به انسان دست می دهد، تمرکز قوای دماغی موجب بارور شدن و پرورش حواسی در درونمان می شود که این حواس، کارایی و توان انجام کار و خواسته هایمان را افزایش می دهد. تلقین و توجه موجب می شود، آنچه که ناشدنی بوده، برای ما قابل انجام بشود که این توانایی سبب ایجاد آرامش می شود. از بزرگترین دلایل ناراحتی ها و افسردگی های روزمره ما، پراکندگی افکار و حواس و عدم تمرکز است. با عبادت، با دعا، با نماز که همه شاخه های اجرائی و تکنیکهای تمرکزی هستند، می توانیم پراکندگی را از خود دور کرده، آرامش پیدا کنیم.

۵- تاثیر مستقیم بر اخلاقیات: برای برقراری ارتباط با عالم روانها، نیاز به پذیرفتن و باور کردن یک عامل روحی داریم. یعنی ابتدا باید بدانیم، که عامل روحی تواناتر و داناتر از ماست و سپس این دانستن، باید به باور و یقین تبدیل بشود. تا یقین نکنیم که عامل روحی، از ما قویتر و تواناتر است، امکان برقراری ارتباط سالم با عالم روانها وجود ندارد که این یقین مستلزم غلبه بر خودخواهی است. برای پذیرفتن دیگران، باید از خود خواهی خود بگذریم. یعنی باید بتوانیم خود را کنار گذاشته دیگری را ببینیم. این کنار گذاشتن، خود، تمرینی است برای اخلاقمند شدن. اگر باور داشته باشیم که ذره ای در این دنیا از ما برتر است، گام بزرگی در راه رفع بیماری ها و حجابهای هشتگانه که پایه و اساسشان را

خودخواهی تشکیل داده برداشته ایم. در ادیان این باور و یقین را برای خدا و به خدا مربوط دانسته اند. معقدند باور به خدا موجب خودخواه نشدن انسان خواهد شد و احساس حضور موجود یا نیرویی مافوق، از خودخواهی و خبط و خطای ما جلوگیری خواهد کرد. در علوم روحی، با توجه به رابطه عشقی و احساسی که بین عامل و مدیوم برقرار می شود، آن نیرو و انرژی و آنچه که خدا نامیده شده، جسمیت پیدا کرده و قابل احساس می شود. باید توجه داشت که آموختن دانش علوم روحی، تنها دلیل تسلط به این علوم نیست و از گزند مدعیان دروغین، باید خویش را حفظ نمود. متأسفانه به موارد و افرادی برخورد می کنیم که با آموختن تئوری های علوم روحی و توضیحات موجود در آن، به بی اخلاقی و سواستفاده از افراد دست زده، منافع شخصی و خودخواهی های خود را پی می گیرند.

۶- کشفیات و اختراعات: در همه کشفیات و اختراعات از این علوم استفاده شده است. خوابهای صادق، به فکر رسیدن، تجلی کردن، دستیابی ناگهانی به موضوعات علمی و کشفیات، همه پدیده هایی هستند که با تمرکز بر روی موضوعی خاص برای فرد حاصل می شود. با آموزش تکنیکهای تمرکزی و دستیابی به آرامش درونی، راجع به هر موضوعی که تحقیق و بررسی کنیم، نتایج بسیار قابل قبول و شگفت آوری حاصل می شود.

۷- توانایی و استعداد شناسی: موضوع آموزش، به این معنی که چه کسی چه نوع آموزشی ببیند، از مشکلات و مسائل اصلی انسانها بوده و هست. اینکه آموزشها مستقیم بر اساس استعدادها و توانایی یادگیری ما باشد، موجب بالا بردن راندمان کاری و در نهایت رضایت و خوشحالی انسانها از کاری که انجام می دهند و دانشی که می آموزند، می باشد. از طریق علوم روحی می توان با توانایی عملکرد حواس و حوزه و محیط توانایی حواس فرد آشنا شد. این توانایی و این ظرف و قدرت حواس را استعداد می گوئیم که از راه علوم روحی قابل درک و کشف و اندازه گیری می باشد.

۸- تعلیم و تربیت: با استفاده از تکنیکهای اقناعی و توانایی تسلط بر حس تفکر افراد، می توان بهترین شیوه های آموزشی و پرورشی را اجرا کرد. معلم اگر بتواند با جذابیت و دانش خود، نظر دانش آموزان را به خود جلب کند، تمام مطالبی که به عنوان سرفصلهای آموزشی ارائه می کند، مستقیماً در ذهن و فکر دانش آموز یا دانشجو نقش بسته فراموش نمی شود. در بیشتر مواقع در تجربیات خود با چنین آموزگاران برخورد کرده ایم. تاثیر دیگر علوم روحی در امور تربیتی است. با توجه به تکنیکهای که برای عاشق کردن فرد به خود وجود دارد، اگر بتوان فرد را به خود عاشق کرد، و از این عمل فقط تصمیم به تربیت و پرورش فرد داشته باشیم، موثرترین راه را انتخاب کرده ایم. عاشق تمام آنچه که معشوق می گوید و انجام می دهد را بدون چون و چرا می پذیرد. برای

انجام همه این امور اخلاقمند بودن و دانش کافی آموزشی و پرورشی، از واجبات به مقصود رسیدن است.

۹- درمان جسمی و روانی: از دیگر کاربردهای علوم روحی، با شناخت صحیح این دانش و دانش حواس مطرح شده، موضوع درمان است. کاستن دردهای جسمی، درمان بیماری‌هایی که ریشه‌های عصبی دارند، تقلیل و درمان بیماری‌های روانی مطرح شده در دانش امروز، همه از امکانات تسلط به علوم روحی هستند.

در پایان باید یادآور شد. آموختن این دانش دلیلی بر تسلط عملی و توانایی اجرای بر آن نیست. برای مثال اگر کسی دانش موسیقی را از لحاظ شناخت آواها، نتها و دستگاهها و گوشه های موسیقی داشته باشد، دلیل بر این نیست که نوازنده خوبی است. برای رسیدن به توانایی های انجام علوم روحی، نیاز به تمرین و جدیت و استعداد و خواست بالایی داریم.

تطهیر اخلاقی و انسان بودن، مهمترین رمز توانایی و دستیابی کامل و صحیح به این علوم هستند. بدون رعایت اصول اخلاقی، اگر حتی با تمرین زیاد بتوانیم به بخشهایی از این علوم دست پیدا کنیم، با توجه به این که روان ارتباط مستقیمی با اخلاقیات دارد، در کوتاه مدتی زیانهای غیر قابل جبرانی از سواستفاده از این علوم خواهیم دید. بسان یک شیمی دان که بجای استفاده مفید از مواد شیمیایی برای سلامت و بقا و آرامش انسانها، آنها را در راه غیر مفید بکار بندد. تفاوت اساسی این علوم با علوم طبیعی در مسئله سواستفاده این است که اولین ضربه و زیان متوجه فرد خاطی می شود و عدم تعادل رفتاری و روحی از اولین صدمات استفاده غیر اخلاقی از این علوم خواهد بود.

اگر چه تفاوت اصلی این علوم با علوم طبیعی میزان جذابیت، تازگی و کاربردی بودن آنهاست که علاقه مندان زیادی را به خود جلب می کند این علوم بسان همه دانشها، برای عام و همه نیستند. همه افراد بشر نمی خواهند و نمی توانند شیمی دان یا ریاضیدان باشند.

انجمن وحدت نوین جهانی علاقه مند به آشنایی با استعدادها و افرادی است که در این علوم تمایل و توانایی تحصیل و تمرین داشته باشند.

پوست

علوم روحی و ادیان

به نقل از کتاب مکتب روحی ۱

آشنایی به امر بهداشت و سلامت زیستن از لحاظ مانیتیسیم و

هیپنوتیزم

از تراوشات فکری حشمت الله دولتشاهی، حشمت السلطان

تاریخ چاپ: شهریور ماه ۱۳۵۷

صفحه ۸ تا ۱۸

اگر در ادیان عالم بررسی کنید، می بینید که هدف آنها تامین سلامت جسم انسان و ایجاد تعادل در قوای او و استفاده از راه حد وسط و اجتناب از افراط و تفریط و تامین فضیلت اخلاقی و مکارم و اجتناب از سیآت و کارهای زشت و تامین رفاه زندگی بهتر است. در عین حال به وسیله عبادت و دستورات عبادتی مختلف، می خواهد بشر را به تمرین روحی وادار کند تا خود او بتواند به وسیله شهود و کشف روحی، دری به عالم غیب که از این عالم جدا و منفک نیست، بگشاید.

برای فهم این موضوع یک نظر اجمالی به ادیان بزرگ جهان بیاندازیم.

نخست به ادیان خاور دور می پردازیم که تائویسیم، شتویسیم، کنفوسیوسی و بودایی و دین هندو مهمترین آنهاست.

نکنه مشترکی که در این ادیان می توان دید توجه افراطی آنها به امور معنوی و اخلاقی و فرو رفتن در نفس و غفلت از دنیا و توجه به باطن و پاکیزگی اخلاقی است به طوری که در اکثر آنها اصل عدم شدت (Non-violence) را جزء اصول دین قرار داده و پیروان را به تسلیم و افتادگی دعوت می کنند و حتی برخی از آنها برای اینکه به حیوانات نیز آزاری نرسد، از خوردن حیوانی اجتناب و به گیاه خواری اکتفا می نمایند. توجه آنها به این امور طوری است که، تا حدی تعادل مادیات و سلامت جسم در آنها رعایت نشده. البته مقصود، تخطئه سرچشمه و اصل دین نیست بلکه آنچه را امروز بین پیروان دین معمول است ملاک سنجش قرار می دهیم.



دین تائویسم بیشتر به فلسفه طبیعی حیات می پردازد. ولی از شناختن منشاء و موجد نیروی عالم اظهار عجز می کند و در عین حال این نیرو را بزرگ و قابل احترام ولی غیر قابل شناسایی می داند. دین تائوی بیشتر به نگهداری ارزشهای اجتماعی پرداخته. این دین به آزادی مطلق و صلح مطلق اعتقاد دارد و با جنگ مخالف است و مدینه فاضله در نظر آن عبارت است از سرزمینی که مردمان در آن به طور طبیعی و آرام با صلح زندگی کنند.

درباره تعلیمات روحی می گوید: اربابان هنرمند تائو در زمانهای پیشین با شهودی دقیق و با شکوه اسرار را دانستند و چنان ژرف شدند که

معلومات بشری را به دست آورند. بدون اینکه از منزل خود خارج شود، آنچه را که زیر آسمان اتفاق افتاده می داند. بدون اینکه از پنجره به خارج نگاه کند (تائو) آسمانها را می بیند. هر چه انسان از نفس خود دورتر شود معلوماتش رو به کاهش می گراید. پس عاقلان، دانش خویش را بدون سفر می آموزند (تائوته کینگ). مرد نابینا، از مشاهده زیبایی تصاویر قشنگ و مرد کر، از شنیدن صدای زنگها و طبلها محروم است، اما مگر تنها حواس جسمانی است که نابینایی و کری مانع آن است. همین نقص در ذهن و فکر هم پیدا می شود. آن کسی که تائو را می شناسد از شناختن اصولی که اشیاء را اداره می کند، مطمئن است و چون آنها را شناخت، به خوبی می داند چگونه رفتار خود را در حوادث مختلف منظم کند، و چون کرد، نمی گذارد چیزی او را بیازارد. کسی که در اخلاق کامل است، آتش او را نمی سوزاند و آب او را غرق نمی کند و سرما و گرما وی را رنج نمی دهند و پرندگان و وحوش او را صدمه نمی رسانند.

پس گفته شده آنچه آسمانی است، درونی و آنچه بشری است، بیرونی است. فضیلت انسانی آسمانی است. اگر بتوانید تشخیص دهید که چه چیز آسمانی و چه چیز انسانی است، ریشه آنچه آسمانی است و وضع فضیلتی خود را درک می کنید. به این ترتیب به راه درست آمده اید و می توان در باره شما گفت که به تکامل رسیده اید. (کوانگ تسو)



دین کنفوسیوس بیشتر بر فلسفه خلقت و نیروی بشری استوار است. محور تعلیمات آن، تشکیل اخلاق فردی است که موازی با اخلاق اجتماعی می باشد (امروزه بین این دو تفاوت قائلند). منظور از تعلیمات آن ایجاد یک دموکراسی توأم با خرد و یک نظم اجتماعی عاقلانه است. دین کنفوسیوس بر اصول اخلاقی بنا شده و معتقد است که هیچ فرد و هیچ ملتی نمی تواند سعادت خود را بر پایه بدبختی دیگران بنا کند. تقسیم کارها را برحسب استعدادهای مختلف بشر ضروری می داند و علاوه بر جنبه معنوی، دستورات اجتماعی و اقتصادی صحیح را برای دین لازم می شمارد.

درباره تسلط بر نفس و تمرکز قوا می گوید: هنگامی که نفس خود را به طور ثابت و دقیق تحت مراقبت قرار دادید و رفتار شما برابر با فضیلت صحیح بود، آنگاه می توانید شادمانی کنید. (شوکنینگ)

یک مرد برتر باید هر وقت تنها شود، مراقب خویش باشد (تعلیمات بزرگ)

مرد بزرگ قلب خود را می آزماید تا در آنجا چیز ناپسندی نباشد و دلیلی برای عدم رضایت وجود نداشته باشد. (روش مردم متوسط)

عمل کردن بدون فهم و انجام آن بی فکرانه و طی طریق از راه زندگی بدون دانستن ماهیت آن همانا روش هزاران هزار مردمان است. هیچ لذتی بالاتر از آن نیست که با صداقت، آگاه به آزمایش نفس باشیم. (منسیوس)

مرد برتر خود را در آنچه می آموزد با اشتیاقی ژرف و با قدمهای شایسته پیش می برد. با آرزوی اینکه آنرا، مانند نفس خود در دست گیرد و چون گرفت، آرام و استوار در آن مسکن می گزیند و چون گزید، بر آن اطمینان می ورزد و چود ورزید، آنرا در چپ و راست خود می گیرد و همه جا با آن سر و کار دارد. چون چشمه ای که از آن چیزها جاری است. به این خاطر است که مرد برتر آرزومند است، که آنچه را می آموزد مانند نفس خود در چنگ گیرد. حفظ شخصیت روحی و خوراک دادن به طبیعت خودمان راهی است، برای خدمت به آسمان. همه چیز در وجود ما هست (منسیوس)



دین هندو به هر گونه تکاپو و جستجو در زمینه علم، ادبیات و خدمات اجتماعی جنبه دینی می دهد و آن را جزء وظایف انسانی می داند. ادبیات این دین خیلی وسیع است و چند کتاب مفصل از آن باقی مانده است. این دین جنبه مدارا و سازش و تسامح دارد و با سایر ادیان مخالفتی نمی کند. به همین لحاظ سایر ادیان در هندوستان پیشرفت سریع کرده اند. در طی تاریخ هند مجددین (تجدیدکنندگان) چندی، پیدا شده اند که تغییرات زیادی در اصول دین هندو پدید آورده اند.

به عقیده هندوان دین، منحصر به تشریفات و عقاید نیست بلکه راه زندگی با توازن و عقل و حقیقت است. خداوند بینهایت است و حتی او را از صفات بالاتر می داند. راه رسیدن به خداوند عمل و خدمت اجتماعی و

طی طریق از راه علم و عقل و عبادت و بندگی است. این دین به تناسخ معتقد است و آن را وسیله تصفیه اخلاقی می داند. به اختلاف طبقات یا جامعه کاست (Caste) عقیده مند است و جامعه را به چهار طبقه بزرگ روحانی، جنگجو و اداری، کشاورز و خدمه تقسیم می کند ولی این عقیده بعدا منحرف شده طبقات را به صورت وراثتی در آورده اند.

در دین هندو درباره تربیت نفس و تمرین روحی مطالبی بیان شده است. در بهاگوات گیتا می گوید: "هرکس نفس خود را تربیت نکرده، آمادگی ذهنی ندارد. مردی که خود را تربیت کرده، بیدار است وقتی که برای همه موجودات شب است و وقتی که همه موجودات بیدارند، شب مرد خردمند خودشناس است."

کسی که قلبش در میان پریشانیها ناراحت نیست و علاقه ای به لذات ندارد و در روی احساس ترس و خشم خاموش شده به نام یک صاحبدل روشن ذهن نامیده می شود، آرامش فکر، نرمش، سکوت، کف نفس و پاکی دل را یک روحیه خوب می خوانند.

خود آن کسی که نفس را مهار کرده و آرام است و در غوغای سرما و حرارت، لذت و غم، افتخار و بی افتخاری کاملا تمرکز ذهن دارد. (شخصیت یک روح تمرین کرده است)

در دین بودایی قربانی حیوانات و پرستش طبیعت و آتش که در ادیان سابق مرسوم بود، لغو گردید. برخی از تعالیم دین هندو را تصویب کرده،

مانند ابدیت عالم و تولدهای مکرر (تناسخ). چاره رفع گرفتاریهای بشر را از بین بردن خواهشها و تمنیات نفس و یا ترک لذات می داند. به تساوی کلیه نژادها و ملل معتقد است. قسمت مهمی از تعالیم بودا، امروز در دین هندو و به صورت تعلیمات عملی در آمده، از قبیل محبت به حیوانات و گیاهخواری و اجتناب از الکل و غیر مادی بودن دنیای خارجی. دین بودائی به علت تبلیغ مساوات افراد بشر، تاثیر زیادی در رفع فواصل طبقاتی جامعه هند داشت. روح تسامح و مدارا و عدم تعصب جزء خصوصیات آن است. اخلاق را بیشتر از آداب، اهمیت می دهد و چون سایر ادیان نیز جنبه اخلاقی دارند، به نظر دشمنی به سایر ادیان نمی نگرد. امروزه تعلیمات بودایی مثل دیگر ادیان از روشهای ساده و روشن اولیه خارج شده، شاخ و برگهای بسیار بر آن اضافه گردیده و حتی به شخص بودا که خود را معلم ساده ای می دانست جنبه نیمه الوهیت داده اند.

در دین بودایی به تربیت روحی اهمیت فراوان داده شده و در کتاب دها ماپادا می گوید: افرادی که نتوانسته اند نفس خود را تربیت کنند، در جوانی چنین گنجی نبینند، مانند استخوانهای شکسته، کارشان تاسف خوردن بر گذشته است. باید هر فردی، نخست خود را تربیت کند و وقتی که به تربیت نفس موفق شد به تربیت دیگران بپردازد. کسی که دست خود، پای خود و سخن خود را تحت فرمان خویش دارد به نام "بھیکخو" نامیده می شود.

هر کسی فرمانده نفس خویش و پناهگاه نفس خود است. پس خود را تربیت کن، همان گونه که بازرگانان اسب خوب را تربیت می کنند. هر گاه مردی در جنگ هزار نفر را برای هزار بار تحت انقیاد در آورد دیگری نفس خود را منقاد سازد دومی از اولی بزرگتر است. بلکه اگر نفس خود را مطیع کرد بهتر از مطیع کردن همه مردمان است.

شینتو به معنی راه خدایان است و با اینکه آن را جزء ادیان به شمار آورده اند، ولی در واقع یک دین مدون نیست. در آن تعلیمات اخلاقی بیان نشده زیرا معتقد است هر فرد ژاپنی (که پیروان این دین هستند) اخلاق را از قلب خود، الهام می گیرد. ضمنا مردمان را به اطاعت از پیشوا و رهبر ملت (میکادو) توصیه می کند زیرا میکادو را از اخلاف ربه النوع آفتاب تابان می شمارد. در این دین، قهرمانان بزرگ تاریخ با نظر تقدیس نگریسته می شوند. توجه پیروان دین، به امور طبیعت است و در زندگی به سادگی معتقد می باشند. بر خلاف بودائیها، مجسمه ها و تصاویر را مورد پرستش قرار نمی دهند.

دین زرتشت، مربوط به نژاد آریایی است و در کشور ایران پدیدار شده است. زرتشت با عقیده ساده و پاک خود، مردمان آن روز را که دچار آشفته‌گی و بی رحمی و خرافات بودند، به سوی اخلاق و انسانیت و سادگی فرا خواند. به همین لحاظ در تبلیغ خود آزارها دید. زرتشت

محور سخنانش بر این بود که (درستی بهترین چیزهاست). دروغ و خدعه و صفات زشت را خلاف و اهریمنی می دانست و موضوع بقای روح با وضعی روشن در کتب زرتشتی تبلیغ شده و به موضوع اخلاق اهمیت خاص می دهد. مردمان را از انزوا و عزلت بر حذر می دارد و کارکردن، مخصوصا کشاورزی و درختکاری را مقدس می داند. کسی را که فقط به فکر نجات خویش است، مشمول مراسم اهورا مزدا نمی داند و از برخورداری از لذات جهان منع نمی کند. نکته بارز دین زرتشت، اعتقاد به دو نیروی خوب و بد (یزدان و اهریمن) است. مبارزه بشر بایستی به وسیله پندار نیک، گفتار نیک و کردار نیک صورت گیرد تا خود پیروز شده و باعث پیروزی نیکی بر بدی گردد. خودکشی را گناهی بزرگ می داند. اهورا مزدا را روح عقل نیکو و منشاء تمام نیکوییها و اخلاق می شناسد. بشر، با اخلاق می تواند به صفات اهورایی برسد و ضمنا باید نظافت و پاکی بدن را رعایت کند. چهار عنصر خاک، آب، هوا و آتش را قابل احترام می داند و بشر را به رعایت پاکی آنها دعوت می کند. راست گفتن و وفای به عهد و پرهیز از وام گرفتن را توصیه می نماید.

درباره زندگی روحی در زند اوستا در فصل "دنیایی مایونگ خراد" می گوید: در بین سودهایی که برای بشر فراهم است، خرد و دانش خوبست زیرا از این راه نه تنها می توان زندگی دنیایی را تامین نمود بلکه می توان با نیروی خرد و دانش یک زندگی روحی داشت. گفته شده که

اهورا مزدا آفرینش را توسط علم لدنی آفریده. تامین زندگی های روحی از طریق خرد و دانش است.

مرد درست کردار، در آسمان پایدار و جاودان، بی ترس و بی اضطراب و بی نگرانی است. در همه جا پر از افتخار، خوشی، مسرت و پر از شادمانی و سعادت است. در همه اوقات نسیمی خوش و بویی فرحناک به سوی آنها می آید و بالاتر از هر مسرت و پر جلوه تر از هر جلوه است. نشستن و راه رفتن، مشاهده و معاشرت آنها با ملائک و ارواح عالیه و مردمان راست کردار برای همیشه است.

در وندیداد می گوید: "روح مردمان نیکوکار، به جایگاه زرین اهورا مزدا، به جایگاه زرین امشاسپندان و به خانه سرودها و منزلگاه اهورا مزدا و اقامتگاه سایر موجودات مقدس می پیوندد."

دین یهود در حدود چهار هزار سال است به موجودیت خود ادامه می دهد ولی پیروان آن نسبتا خیلی کم است و حدود ۲۰ الی ۳۰ میلیون می باشد. این دین، تبلیغی نیست و آنرا منحصر به نژاد بنی اسرائیل می دانند و خودشان معتقدند که روزی جهانگیر خواهد شد. تشریفات و آداب مذهبی آن قوی است و تا امروز حفظ شده است. نسبت به خداوند عقیده توحید دارد و خدا را یکتا می داند. می گوید بشر باید در اخلاق شبیه خداوند باشد. به بقای روح معتقد است و در کتاب مزامیر داوود نکات لطیفی در این باره می توان یافت. یهودیان خود را از نژاد برگزیده

می دانند. منتظر ظهور فرد بزرگی هستند که او را "مسیا" می نامند ولی این مسیا را مسیح نمی دانند بلکه معتقدند هنوز مسیا ظهور نکرده است. پیروان این دین تعصب و عناد شدیدی نسبت به سایر ادیان ندارند و هر دینی را برای قوم خود مناسب می دانند. خانواده را مقدس و مالکیت فردی را محترم می شمارند. آداب و مراسم آن منجمله رعایت روز شنبه و فصیح و هانوکاپوریم و پاسوور جزء آدابی است که حتما رعایت می شود. ذیلا آیاتی از عهد قدیم که نشان دهنده توجه به امور روحی است بیان می شود:

هان خوشا به حال شخصی که خدا تنبیهش می کند (ایوب ۵) لیکن در انسان روحی هست و نفخه قادر مطلق ایشان را فطانت می بخشد (ایوب ۳۲) روح خدا مرا آفریده و نفخه قادر مطلق مرا زنده ساخته است (ایوب ۳۳) زیرا خداوند حکمت را می بخشد و از دهان وی معرفت و فطانت صادر می شود. به جهت مستقیم، آن حکمت کامل را ذخیره می کند. زیرا که حکمت، به دل تو داخل می شد و معرفت نزد جان تو عزیز می گشت، تمیز ترا محافظت می نمود و فطانت ترا نگاه می داشت (امثال سلیمان ۲) دانا دل احکام را قبول می کند اما احمق پرگو، تلف خواهد شد (امثال ۱۰) ثمره مرد عادل درخت حیات است و کسی که جانها را صید کند حکیم است (امثال ۱۱) مشورت در دل انسان آب عمیق است، اما مرد فهیم آنرا می کشد (امثال ۲۰) و روح خداوند بر دل تو مستولی شده با ایشان نبوت خواهی نمود و به مردی دیگر متبدل خواهی شد (اول

ساموئل (۱۰) کیست که به کوه خداوند بر آید و کیست که به مکان قدس او ساکن شود؟ او که پاک دست و صاف دل باشد که جان خود را به بطالت ندهد و قسم دروغ نخورد. او برکت را از خداوند خواهد یافت (مزامیر داود ۲۴)

دین مسیح دنباله دین یهود است و مسیحیان تورات را قبول دارند و آنرا عهد قدیم می دانند و حضرت مسیح (ع) معتقد بود که نیامده تا نقطه ای از تورات را کم و بیش کند. انجیلی که فعلا در دین مسیح معمول است چهار جلد و چندین کتاب اعمال رسولان می باشد. در سابق خیلی بیشتر بوده و بعدا توسط دستگاه روحانیت محدود گردیده است. این انجیل، شامل دستورات دینی مدون نیست، بلکه شرح احوال و روایات شاگردان از زندگی و رفتار و کلمات حضرت مسیح می باشد. در خود انجیل، دستورات دینی مثل تورات به طور مدون بیان نشده، ولی دارای دستورات اخلاقی و روحانی و تسامح و مدارا و تحمل و گذشت از دنیا و تجملات آن است. فقط در کتب اعمال رسولان، برخی از دستورات دین یهود، لغو شده است. دین مسیح دین محبت است و مانند دین یهود به روح معتقد می باشد و زندگی پس از مرگ (تحول) را حتمی می داند.

دین عیسوی در امور روحی می گوید: اگر کسی از سر مولود نشود ملکوت خدا را نمی تواند دید. آنچه از جسم مولود شد، جسم است و آنچه از روح مولود گشت، روح است (یوحنا ۳) و حق را خواهد شناخت

و حق شما را آزاد خواهد کرد (یوحنا ۸) چون ما روحانیها را برای شما کاشتیم، آیا امر بزرگی است که ما جسمانیهای شما را درو کنیم (اول بولس بقرنتیان ۹)

خداوند روح است و هر که او را پرستش کند می باید او را به روح و راستی بپرستد (یوحنا ۴) و کسانی که جسمانی هستند نمی توانند خدا را خشنود سازند لیکن شما در جسم نیستید بلکه در روح، هر گاه روح خدا در شما ساکن باشد (پل برومیان ۸)

دین اسلام که آخرین ادیان الهی بشمار می رود در نظر مسلمانان کاملترین و بزرگترین ادیان است. در این دین به کفه مادی و معنوی توجه افراطی و نامتعادل نشده، بلکه به هر دو آنها می پردازد. هم به سلامت جسم توجه دارد و دستورات بهداشتی و سلامت را تجویز می کند و از اسراف برحذر می دارد. هم به دستورات اجتماعی و رفتار بشر نسبت به یکدیگر اهمیت خاص قائل است و تکالیف مشروعی نسبت به روش معاملات و عقود بیان می کند.

پیروان خود را به عدل و انصاف فرا می خواند و در مورد دستورات اخلاقی دقیق است. علاوه بر آیات بسیار اخلاقی که در قرآن مجید وجود دارد، احادیث اخلاقی بسیاری از پیشوایان دین و خود پیامبر اسلام (ع) و حضرت علی و ائمه اطهار (ع) نقل شده است.

اسلام به اخلاق چنان اهمیت می دهد که حضرت پیامبر فرمود: "بعثت لانتم مکارم الاخلاق" (مبعوث شدم تا مکارم و فضائل اخلاقی را تکمیل کنم).

خلاصه اسلام در تمام شئون فردی و اجتماعی، مادی و معنوی، اخلاقی و روحی مطالب و دستوراتی بیان می کند و در اعتقادات و عبادات به طور مشروح دستوراتی مقرر داشته و کتابهای متعدد درباره عقاید اسلامی و رسالات عملی و اخلاقی حاکی از نظرهای وسیع اسلام در این امور می باشد.

دیانت مقدس اسلام در امور روحی نیز وارد است و به بقای روح و معاد معتقد می باشد. درباره روح در قرآن می فرماید: "ویسئلونک عن الروح، قال الروح من امر ربی" (الاسراء ۱۷) ترا از روح می پرسند، بگو روح از امر خدای من است. روح را وابسته به خداوند و متعلق به خداوند و امانت الهی در مخلوقات می داند چنانکه در مورد خلقت انسان می فرماید: "ونفخت فیہ من روحی" (الحجر ۱۵) از روح خویش در او دمیدم - "یلقی الروح من امره علی من یشاء من عباده" (غافر ۴۰) روح را از امر خود به سوی هر یک از بندگان خویش که می خواهد فرو می فرستد - "فارسلنا الیه روحنا فتمثل بشرا سویا" (مریم ۱۹) پس روح خود را به سوی مریم فرستادیم و به صورت بشری خوش قامت بر او مجسم شد - "فنفخنا فیہ من روحنا" (الترحیم ۶۶) از روح خویش در مریم دمیدیم.

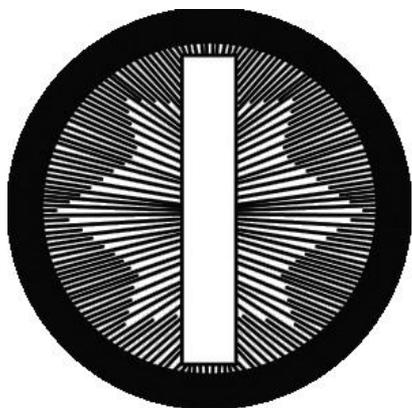
در موضوع پریسپری یا قالب مثالی نیز در دین اسلام اشارات زیادی در احادیث مخصوصا در روایات وارده از حضرت صادق (ع) امام ششم می بینیم. در قرآن نیز آیات بسیاری وجود دارد که تجسم اعمال جزا و روز قیامت را بطور روشن بیان می نماید، این آیات مربوط به شهادت اعضاء بدن است به این معنی که می فرماید، در روز جزا، نیازی به سخن گفتن برای محاکمه نیست، بلکه خود اعضاء نمایش اعمال خود را در دنیا می دهند که به اصطلاح امروزی می توان آنرا مانند فیلم سینما که روی حلقه فیلم ضبط می شود و بعدا بدون کم و زیاد بازگو کننده حرکات و اعمال بازیگران است، تشبیه کرد. از این قبیل آیات در قرآن مجید بسیار است مانند آیه ۶۵ سوره یاسین که می فرماید: "الیوم نختم علی افواههم و تکلمنا ایدیهم و ارجلهم" آروز بر زبانها مهر زده می شود و دستها و پاها سخن می گویند. "یوم تشهد علیهم السنتهم و ایدیهم و ارجلهم بما کانوا یعلمون" (النور ۲۴) روزیکه زبانها و دستها و پاهایشان نسبت به آنچه می کردند شهادت می دهند. "فمن یعمل مثقال ذره خیرا یره و من یعمل مثقال ذره شرا یره" (الزلزله ۹۹) هر کس به قدر ذره ای عمل خیر کند آنرا می بیند و هر کس به قدر ذره ای عمل زشت کند آنرا خواهد دید. در اینجا توجه شما را به کلمه دیدن جلب می کنم که اشاره به همان نمایش پریسپری است.

حتی در عبادات اسلامی نیز عنایت به امور روحی شده، چنانکه توجه در نماز و تمرکز نمودن به یک نقطه و خیره شدن به مهر، خود یک تمرین

دائمی تمرکز است به این معنی که وقتی مسلمان در روز، پنج مرتبه با توجه به نقطه ای خیره شود، می تواند همان دریچه روحی را که باعث اتصال قوای روحی او به حقایق عالم است بر خویشتن بگشاید.

موضوع توجه به نماز به قدری در اسلام اهمیت داده شده که نماز بدون توجه را اصولاً نماز نمی شناسد و شرط حتمی و لازم را توجه می داند چنانکه در حدیث فرمود: "لاصلوه الا بحضور القلب" نماز جز با حضور قلب (یعنی توجه روحی و تمرکز فکر) صحیح نیست. نیت نماز نیز که باب گشایش و افتتاح آن است، برای کمک به جلب توجه و تمرکز روحی می باشد. اگر مسلمانان به این نکته مهم عنایت کنند و از همان ابتدای زندگی که نماز می خوانند این موضوع را در مد نظر قرار داده و عملی سازند، ممکن است به ترقیات روحی بزرگی نائل شوند. روزه نیز فواید روحی بسیار دارد و اطاعت روزه دار از دستورات دینی و مخالفت با هوای نفس و مقاومت مداوم در قبال هوس خوردن و آشامیدن در طول روز و عباداتی که روزه دار با توجه انجام می دهد و پرهیز از منهیات و صفات نکوهیده، خود نوعی تمرین روحی است که اثر عملی قوی دارد.

باری همانطور که بیان شد دین مقدس اسلام علاوه بر امور مادی و اجتماعی به جنبه های اخلاقی و روحی نیز التفات بسیار دارد.



آرم مکتب وحدت نوین جهانی

تعریف و تشریح آرم وحدت نوین جهانی

ابعاد:

در آرم وحدت، نسبت عرض به طول مستطیل سفید رنگ وسط، یک به شش است. قطر خط محاطی دور مستطیل نسبت به عرض آن یک سی ام است.

قطر خطوط و تشعشعات جدا شده از مستطیل وسط با قطر خط دور مستطیل یکسان است. نسبت عرض مستطیل واقع در وسط آرم به پهنای خط دایره، $\frac{1}{6}$ به یک است. یعنی عرض مستطیل وسط آرم $\frac{1}{6}$ برابر قطر خط محاطی دایره موجود در شکل است.

فاصله بالا و پایین مستطیل وسط آرم با خط تماس با دایره، یک سوم عرض مستطیل است. قطر داخلی دایره برابر طول مستطیل به علاوه دو سوم عرض مستطیل است.

مفهوم:

تجلی عالم، با معیار قرار دادن انسان، به همراه محدودیتهای حواس و ابزار در اختیارش، به شکل نقطه است. نقطه ای که همه فرآیندها و تعریفهای بینهایت را شامل می شود، اما مرکزیت دارد. همین نقطه در تئوری های فیزیک به عنوان مبدا عالم و مرکز شروع عالم تصور شده است. نقطه به خودی خود وجودی ندارد. یا از برخورد دو خط پدیدار می شود و یا از برخورد دو کمان. این نقطه آغاز و پایان ندارد، زمان برایش بی معنی است، قابل لمس و دسترسی نیست و تنها تعریفی است، از تصور یک بودن، همه این خواص با خواص بی نهایت تطبیق می کند، مگر مرکزیت داشتن نقطه.

این نقطه در هر لحظه، در هر گوشه عالم، به وسیله حواس و ابزار انسانی قابل رویت است، یعنی نمی توان نقطه مشخصی را به عنوان مرکز تجلی عالم تصور کرد، چون تجلی است از یک حقیقت مستتر در عالم. تجلی حرکت در محدوده حواس انسان، از حرکت نیلوفری (ماریپیج) این نقطه به خط، خط به سطح و سطح به حجم پدیدار می گردد.

گسترش عالم در ذهن انسان به شکل دایره و یا کروی است. این دقیقا بدان معنی است که در عالم، بُعد وجود ندارد و بینهایت است. در تصور دیگر اشکال هندسی آشنا برای ذهن انسان، برای عالم، ابعاد طول و عرض و ارتفاع و یا بالا و پایین و چپ و راست را می توانیم متصور

بشویم، اما برای دایره یا کره، شمال و جنوب و شرق و غرب، بالا و پایین، چپ و راست را نمی توان تعریف کرد.

آرم وحدت نوین جهانی که مسطح است، نشانه ای از تجلی عالم ماده از پشت دید انسان می باشد. در تعاریف، نیرویی که انسان آنرا، به عنوان قدرت خلاقه طبیعت درک می کند، خدای خالق، رب، پروردگار و یا نورالانوار نام نهاده اند، و آن خداوند، موجود و یا نیرویی است که تولید می کند، می زایاند، پرورش می دهد و در نهایت زندگی را خاتمه می دهد، می میراند.

از دید حکمت نوین، این موجود در عالم لایتناهی وجود ندارد. عالم، یک حقیقت یکپارچه و یکرنگ و بی بُعد است. خودش در خودش است و فقط بر اساس حواس ظاهری انسان، گوناگونی و تلون و چندگانگی درک می شود.

ستون یا مستطیل وسط آرم وحدت نوین جهانی نشانه و مظهري از نورالانوار و یا همان خدای خالق است که برای تبدیل انرژی عالم به بخش قابل ادراک انسانی و یا همان ماده و جسمیت، مسئولیت دارد.

تشعشعاتی که از این قطب یا محور عالم و یا نورالانوار به شکل منحنی های در حال انبساط برای انسان تجلی می کند، شش بُعد معروف طول، عرض، ارتفاع، زمان، شرق و غرب را می سازد. دایره محیط شده در این آرم مظهري از عالم قابل ادراک ما بوسیله حواس است که همچنان در حال بزرگ شدن و منتشر شدن است. این آرم در حالت های مختلف

خواه‌های روحی به رنگ‌های متفاوتی برای انسان تجلی می‌کند. انتخاب رنگ آبی از تصمیمات بنیانگذاران وحدت در ایران بوده است. که یک تجلی از رنگ آسمان در دید ماست.

صد و هشتاد خط، به نسبت مساوی محاط بر مستطیل موجود در آرم هستند. این تشعشعات سنبل‌ی از تجلی انوار نورالانوار برای انسان است. تعداد صد و هشتاد خط قابل ترسیم این خطوط، به نشانه سنبل‌ی از سیصد و شصت درجه در دایره، سیصد و شصت حس انسان، سیصد و شصت عنصر موجود در عالم، سیصد و شصت مامور و مسئول الهی که در عالم در فعالیت اند، می‌باشد.

شش بُعد گیتی به طور مساوی در دو طرف این ستون وجود دارد، که این ستاره شش پر به وسیله خطوط، تشکیل شده است و خود محدودیت مشخصی ندارد، یعنی خطی برای نمایش دادن این ستاره شش پر در آرم ترسیم نشده است. عدم ترسیم محدوده برای این ستاره، امکان متحرک بودن، چرخیدن و حرکت کروی را برای ابعاد عالم، متصور می‌سازد. این ستاره از تشعشعات جدا شده محور عالم و یا همان مستطیل موجود در آرم و بازتابهایی که از دایره موجود در آن منتشر شده، ترسیم می‌شود. خطوطی که از محور یا مستطیل در آرم جدا شده، به همراه بازتابهایی که از دایره محیطی در آرم ارسال شده اند، وجود حرکت و تعامل را در عالم مشخص می‌کنند.

تشریح مراحل خواب روحی

شعری از استاد مسعود ریاضی

یا بشنو ز نی آهنگ نو را
نوامی نی تو راهی می زند بی
که نی دیگر نه در پرده سراید
یا بشنو حدیث عشق مجنون
یا یکدم بشو دمساز عشاق
یا با ما نشین در راه معشوق
یا گر طالبی با ما در آمیز
یا بشنو سخن از راز عشاق
به امر نافذ نور حقیقت
یا بشنو تو اسرار حقایق
سخن گویم ز اسرار طریقت
ز اسرار ولایت راه پنهان
نبوت را کنم تشریح و تقریر
کنم روشن دل مشتاق حق را

بین راه نوین فرسنگ نو را
یا بشنو نوای حق تو از نی
حال غائب از پرده در آید
بین تو رهروان راه پر خون
یا بشنو نوا از ساز عشاق
که تا از راز حق کردی تو مسوق
یا در دل تو عشق حق برانگیز
که تا کردی به راه عشق مشتاق
بگویم شرحی از اسرار وحدت
که تا آگه شوی تو بر دقائق
نه از اخبار و تاریخ شریعت
عیان سازم نهفته راز جانان
رسالت را بین از بهر تنویر
پیام مژده می حق نور یکتا

ز نور نافذ یزدان ز اسرار	بگویم کاین بود از نورانوار
به جز حق انظار از من مدارید	خطاب از حق بود دل برنگارید
بیا ای طالب مشتاق یزدان	بیا ای عاشق حق روی جانان
بیا تا آگهت از ره نایم	که در عصر فنا من رهنایم
بیا تا شرحی از احوال دل را	بگویم تا بدانی حال دل را
به دین و دانش و عشق و یقینم	مجزز اینک می بینی نه اینم
مقامات سلوک و راه محبوب	نمودم طی شدم آگاه محبوب
چو عمرم در گذشتی از چهل سال	به یک شب من نمودم درک احوال
شریعت را نمودم طی زمانی	شدم سالک طریقت را به آنی
دین ره سازده استاد قابل	که هر یک در مقام خویش کامل
ما رهبر شده سوی حقیقت	به تعلیم شریعت یا طریقت
مقام معرفت از شمت الله	گرفتم تا شدم بر خویش آگاه
معارف را به من تعلیم او داد	ره صبر و رضا، تسلیم او داد
طریق کسب حکمت را بیاموخت	چراغ حکمت در دل بیافروخت
معارف را به کسب و ذوق و احساس	به الهام و وحی و کشف و اطاس
گرفتم تا که از احوال و از راه	شدم با حکمت نو نیک آگاه
مقام معرفت را طی نمودم	برای نیل حق من ہی نمودم

که حشمت بود استادم دین راه
 شدم آماده ی راه حقیقت
 حقیقت را ندیدم راه و منزل
 حقیقت وحدت است و شک نباشد
 یکی نوری که من و صلعم به ذاتش
 فقط آن نور باشد غیر او نیست
 که راه و رهرو و رهبر ندیدم
 نمی دانم که من خود بودم آنجا
 بگفتم من ندانم بلکه دانم
 به قول صوفیان فانی شدم من
 دگر از خود ندیدم من نشانی
 در آنجا بین من با او دوئی رفت
 یکی گشتم یکی دیدم به یک روی
 که این عشق به خود مطلوب حق است
 فنا گشتم ولی دیدم بقا را
 همه خود را بیدم ذات یزدان
 شدم عشق و شدم معشوق و عاشق
 که او شد رهنمونم سوی الله
 نهادم پای دل در کوی وحدت
 مراحل کنی بود در ذات کامل
 که در عالم همی جز یک نباشد
 که این انوار و کشرتها صفاتش
 که امواج جهان جز سیر او نیست
 چو پای جان در آن وادی کشیدم
 و یا محبوب غائب گشته پیدا
 که دانش گشته این روح و روانم
 فنا در بحر وحدت ذات ذوالمن
 تو گر فانی گشتی این ندانی
 ز دل احساس آن ما و توئی رفت
 شدم عاشق به خود بی همی و بی هوی
 که سالک واصل و محبوب حق است
 وجود مطلق و ذات خدا را
 که من بودم فقط در ملک امکان
 شدم عشق و شدم عذرا و دامت

منم قبله منم سالک به هومن	منم عشق و منم لیلیا و مجنون
تجلی گاه حسن روی جانان	در آنجا آنچه دیدم نور نیردان
حجاب ظلمت جسم شده شق	در آنجا آنچه دیدم نور مطلق
که ذات پاک حق نیرو نشان است	همه نور و همه قدرت عیان است
که نور حق درون جان و تن بود	که بعد چارم و لاهوت من بود
جان نیروی خلاق طبیعت	بیدم نورالانوار هدایت
که جز با قدرت او من نکویم	که من در اویم و با او که اویم
که با او نزد تو روشن عیانم	بود این صورت لاهوت جانم
مرا بین تا که قبله برگزینی	خدا را گر که می خواهی بینی
نبوت را نمودم درک آسان	چو این احوال شد احساس با جان
نبوت قدرتی بهر هدایت	کمال آن ولایت شد نبوت
که در جبروت باشد آن ولایت	که در ملکوت باشد این نبوت
بیدم وحدت ادیان نیردان	نبوت را نمودم درک، در جان
شدم آگه ز راه و رسم و آئین	گرفتم من خبر از حق و از دین
شدم از بهر نشردین به هر سو	به الهام و به وحی حق سخنگو
برای جذب دلها و هدایت	خدایم داد نیروی ولایت
غبار ظلمت و روشن نمایم	ز چشم باطن سالک زدایم

به نیروی ولایت عشق مطلق مسیرت را نایم بر ره حق
 یا ای طالب مشاق و رنجوی ولی عصر را بشناس و ره پوی
 امام عصر خود را گر نجونی ره دین خدا را چون پوئی؟
 بین نیروی یزدان را عیانی همان ذاتی که غیب است و نهانی
 در این عصر فضا شد دانش و دین به هم تلفیق و غاب گشته تبیین
 حقایق بر ملا گشت و بیان شد که وحدت در جهان فاش و عیان شد
 تو چشم دل گشا انوار حق بین ز ذات جهان اسرار حق بین
 بین تو حکمت نو نور دانش بین تو وحدت نو پر فروزش
 بین تو مکتب روحی وحدت که باشد ابتکار آن ز حشمت
 بین تو رہنمون وحدت نو تراوش کرده فکرش حکمت نو
 بین که قدرت یزدان عیان شد که اسرار نهان فاش و بیان شد
 بین بگر شهاب حق عطا را که شد او باغبان، باغ صفا را
 بین اشرف دبیر کل و ناظم بین روح مقدس قلب سالم
 بین که انجلائی حکمت نو به امر حق دهم در وحدت نو
 سخن گویم ز اسرار حقیقت نایم جان مشتاقان هدایت
 چه گویم دیگر از آنچه که دیدم و یا ز اسرار حق آنچه شنیدم
 نمودم فاش اسرار دل خود نمودم ساده حل مشکل خود

وفا بنا وفا شد شرط ایمان	تو راز من نگهدار و به بیان
که شش سال اندر آن احوال بودم	ولایت را چه مثل طی نمودم
چو دیدم نور حق لاهوت بنمود	که آن جبروت من شش ساله طی شد
ملاست؛ ز بد گویان شنیدم	مقامات ولایت را بدیدم
به ملک فقر من دولت بخواهم	به جان و دل چو من ذلت بخواهم
به هر یک راضی و دل بوده ساگر	ریاضت؛ و زحمت‌های وافر
نباشد توشه‌ی دل غیر محنت	که در این راه پر از رنج و زحمت
قدم بگذار تا خود کردی آگاه	چه گویم از گرفتاری این راه
که بی رنجی نکرده حاصلت گنج	به جان و دل پذیرفتم همه رنج
به ملک فقر تا شای ریسم	در این ره خواری و ذلت کشیدم
ز اسرار نمان و از عیاش	زبان خود قاصر آمد از بیانش
ترسانم تو را جز حق نکویم	دگر از مشکلات ره نکویم
ولایت را میمودم در این راه	به یمن همت پیر دل آگاه
قلوب طالبان را جذب کردم	فنون دلبری را کسب کردم
عیان کردم حال حق به حق بجوی	نمودم پخته جان خام ره پوی
ره دینداری و ایمان نمودم	ره تطهیر جسم و جان نمودم
برای جلوه‌ی جانان بگوشم	به راه وحدت ادیان بگوشم

تو را با خود به راه وحدت آرام	برون از جلوه‌گاه کثرت آرام
تو را مجذوب سازم ره نایم	ز اسرار طریق آگه نایم
به چشم من بشو خیره تو حیران	که تا کردی تو جذب نور یزدان
بشو تسلیم و فرمان گوش می‌کن	شهراب عشق حق را نوش می‌کن
پذیرا باش تلقین را پذیرا	هر آنچه گویمت پنهان و پیدا
به فکر و با زبان فرمان برانم	بگویم با تو با روح روانم
تو را دعوت به کوی یار سازم	برای وصل آن دلدار سازم
اگر خواهی که این ره را پوئی	خدا را یابی و حق را بجوئی
یکی کن فکر و واحد را طلب کن	خدا را جستجو در روز و شب کن
به یک نقطه چو کفرت جمع گردد	دلت پروانه می آن شمع گردد
بخوابی می‌روی، آرام آرام	تحوّل یابی و جانت شود رام
چو در این خواب رفیق تا دم مرگ	نمی بر خودپرستی پا دم مرگ
ز خود بی خود شوی تو مات و حیران	نه از حسمت خبر باشد نه از جان
به چشم تو عیان گردد سیاهی	که آن ظلمت بود عین تباہی
بود ظلمت حجاب جسم بر جان	که باشد این حجابت سدّ ایمان
در آن تاریکی مدّش شوی غرق	ندارد تیرگی با گم‌رسی فرق
به ظلمت می‌شوی غرق و ندانی	شوی مضطر در آن وادی بانی

ز خودخواهی و گمراهی، تباہی است	حجاب چشم جان و دل سیاهی است
بخنزار یہ گمراهی خویش	تو غرق نطمت خودخواهی خویش
بکش بر وادی نور خدا رخت	بین خود را در آن تاریکی سخت
در آن نطمت ز یزدان راه می خواه	چو تو گشتی ز احوال خود آگاه
بگو بنا خداوندا ہدایت	طلب را تقویت کن تا نہایت
نجاتی بخش جان را زین سیاهی	الہی یا الہی یا الہی
دین نطمتگندہ داماندہ ہستم	بگیر از قدرت یکتا تو دستم
دین شام یہ دیدم نہاشد	بخز تو دیگر امیدم نہاشد
بکن تو رہبری دل را بسویت	بدہ چشمی کہ میند نور رویت
بخز تو نور امیدی نذارم	اگر تو رد کنی رو بر کہ آرم
چہ ہست و کیت در عالم خدایا؟	بخز ذات تو ای یزدان یکتا
کہ او را ہچو جان خود ستایم	کہ من سر را بہ درگاہش بسایم
کہ این جنبش بخز از سیر تو نیست	ولی دانم خدایا غیر تو نیست
عیان کن راہ و رہبر بر دل ما	خدایا راہ دل را نیک بکش
رساند عاقبت بر ذات وحدت	تمنای وصال یا حقیقت
تمنای تحوّل کن ز دنیا	ز یزدان مرگ خود را کن تمنا
اگر خوابی کنی سیر محال	بشو آمادہ سی مرگ و تحوّل

کمی ترک همه، دل را بگری	تو باید از همه دنیا بگری
مقام سالک آگاه عشق است	که قطع این علایق راه عشق است
شود طی طریقت حاصل تو	اگر آزاد شود جان و دل تو
بکن تقدیم از دل، سر بر دوست	بشو تو بی اراده در بر دوست
اگر تسلیم کردی حق عیان است	که شرط عاشقی تسلیم جان است
بلی موت ارادی راه دین است	تمنای وصال حق همین است
بود موت ارادی یا محال	که تسلیم دل و جان شد تحال
دلت بر آرزایش نائل آید	تو را اگر موت اینسان حاصل آید
یکی جلوه ز حسن او هویدا	شود بر دیده ی جان نور پیدا
تمنای رسیدن بر حقیقت	دعا کن با تمنای هدایت
به نور خود به جان و دل اثر کن	بگو با سوز دل یزدان نظر کن
به یک نقطه شوی خیره بتابی	طلب را اگر نصاب و حد بیابی
به یک نقطه بتابان نور یکتا	همه انوار جان خود به یک جا
یکی نقطه که روشن گشته چون مو	شود روشن ز نور جان ره جو
که آن نورت همی راه است و ره بر	بشو خیره به آن روشن تر از خور
بگو ای قدرت یکتا تو دریاب	تمنا کن ز یزدان فتح آن باب
شده وامانده در این غفلت خویش	که من دامانده ام در ظلمت خویش

کشایش ده خدایا راه بنا
 الهی اهدنا راهی عیان کن
 ز انوار فروزان حالت
 تو ای رحر و تمرکز ده به افکار
 به دل آن جمله خواهشهایی کن
 یکی خواه و یکی جوی و یکی گوی
 تمرکز چون نمائی تو به آن نور
 در آن ظلمت بجز آن نور نبود
 شود چون دایره آن نقطه کم کم
 شود چون یک توئل در دید باریک
 بود نامش ره برنخ به قرآن
 صراط و پل همین راه است هشدار
 قدم بگذار در این راه ظلمت
 به سوی حق برو تو با پر جان
 به پای جان قدم نه در ره او
 گذر کن از ره برنخ به سویش
 چو از ظلمت گذر کردی چو موسی
 نجاتم بخش زین ظلمت خدایا
 مرا روشن ز انوار جهان کن
 عنایت کن هدایت بر جلالت
 یکی کن فکر و جان را کن شرربار
 هدف در زندگی تنها یکی کن
 بشو عاشق دین عالم به یک روی
 به آن نقطه که روشن گشته از دور
 که آن نور امید است و مجرد
 برون روشن درون تاریک و مظلم
 درون راه مبنی سخت تاریک
 ره تاریک مین جسم با جان
 که باریک است و تاریک و خطر بار
 که باشد راه سختی کوی وحدت
 تویی پرتوجوی انوار جانان
 بشو سالک به راه عشق بی سو
 بشو سالک تو ای حق جو به کویش
 شدی بهره به خضر راه پیا

پس آنکه وادی طورش بینی
 قدم در طور سینا گر گذاری
 به صحرای وسیع و روشن و پاک
 رسیدی نور زرد شمس وحدت
 که ظلمت از نظر محو و نمان است
 درخت وحدت داده بر و بار
 در آن وادی ایمن تپه ماهور
 بینی تپه و کوه پر ز اشجار
 کنون باید که بر قله کنی سیر
 چو بر قله کنی پرواز با جان
 ز راه عشق با سرعت گذر کن
 نزولی کن تو بعد از سیر و پرواز
 که بعد هر صعودی یک نزولی است
 مقامات سلوک حق همین است
 مترس از این نزول بس خطرناک
 شجاعت شرط راه عاشقان است
 تو از صبر و ثبات و استقامت
 مکان در قله ی سینا کزینی
 دگر از ظلمت ره غم نزاری
 که نه تاریک باشد نه خطرناک
 نموده روشن آن وادی ظلمت
 چو نور حق ز طور حق عیان است
 شده روشن دلت از نور انوار
 پر از نخل است و روشن گشته از نور
 که خورشید از پس آنها شرر بار
 که تا بر وادی دوم کنی طیر
 شوی بر وادی دوم شتابان
 ز قله سوی آن وادی نظر کن
 که تا کردد به تو افشای آن راز
 که بعد هر طلوعی یک افولی است
 که پستی با بلندی هم نشین است
 دین ره باش جانا پست و چالاک
 ثبات و استقامت در همان است
 ز تقوی و ز ایمان و شجاعت

رسی آخر به مقصود نهائی
 چو قبض و بطن روحی شرط راه است
 هر آنچه در رهت آید بود خیر
 برو جانا در آن وادی روشن
 بین تو آسمان دووم آنجا
 تو پذاری که بر دیا رسیدی
 بگو یا وحدت و در بحر کن سیر
 که وحدت اسم اعظم ذات یزدان
 مگر نشنیدی ای حق جوی روشن
 به ذکر وحدت اسم اعظم حق
 کسی که او زرقه این ره عشق
 کسی که طی نکرده این مراحل
 توای پرتوجوی وحدت در این راه
 پذاری که من اسرار پنهان
 که نادان خود همیشه در حجاب است
 من این راز نمان را با تو گویم
 سخن را روی با صاحب‌دلان است
 نه از سستی و ترس و بی‌وفائی
 اگر راضی نباشی دل تباه است
 ز قبض و بطن در دیدن و یا سیر
 قدم در بحر توحید خدا زن
 چو بحر بیکرانی شد هویدا
 چو نور آبی آن را بیدی
 برو در آسمان عشق کن طیر
 به ذکر وحدت یزدان شد آسان
 به اسم اعظم عالم گشته گلشن
 قدم نه در ره و شو بهدم حق
 نباشد در جهان او آگه عشق
 نباشد واقف از راز منازل
 قدم بگذار و شو ز اسرار آگاه
 نمودم فاش بهر قوم نادان
 ولی بر شخص دانا فتح باب است
 بجز راه حقیقت من نویم
 که این شرحی ز حال و اصلان است

کسی که او بخواند این بیان را
 مگر چون تو شود سالک دین راه
 اگر چه پرده بردارم ز اسرار
 ولی جز رهرو چالاک عاشق
 نمی فهمد معانی مقالات
 بیان انبیا در هر کتابی
 تو از آیات قرآنی چه خوانی
 مزامیر و صحف، تورات و انجیل
 هر آنچه انبیای شرق یا غرب
 همه فرزاهان دین و دانش
 هر آنچه گفته اند با هر بیانی
 اگر رفیق ره و دیدی منازل
 پس آنگه همچو من کوئی مقالی
 کنون بشنو بگویم شرح احوال
 تو را از وادی دوم بگفتم
 رسانیدم تو را تا بحر توحید
 به نور آبی خورشید یزدان
 نگردد واقف اسرار نهان را
 که تا گردد ز راز عشق آگاه
 کنم روشن به نور عشق، افکار
 بجز پرتوجوی دراک صادق
 نگردد واقف از سیر مقامات
 چنین باشد که معنایش نیانی
 تو از اقوال پنجمبر چه دانی
 هر آنچه گفته شیت و نوح و ازیل
 هر آنچه اولیای شرق یا غرب
 حکیمان جهان با نور بینش
 اگر رهرو نی آن را ندانی
 شوی آگه تو از راز مراحل
 به قدر فکر خود شرحی ز حالی
 ز اسرار طریق حق به امثال
 به راه عشق حق دریا بستم
 که باشد کوی دوم راه تجرید
 شده روشن فضا در وادی جان

به ذکر وحدت از وادی گذر کن
 به سوی وادی سۆم نظر کن
 رهی پیدا شود در انتهایش
 که دل را می‌کشد نور صفایش
 به سوی آسمان سۆم آن راه
 هدایت می‌کند جان را خودآگاه
 به هر سویی درختان بهشتی
 پر از میوه گلستان بهشتی
 گل و میوه ز جنس نور مینی
 همه رنگی ولی از دور مینی
 توجّه تو مکن بر آن مناظر
 مبین جز نقطه‌ی توحید ظاهر
 بشو خیره ز یزدان راه می‌خواه
 در آن ره رهبر آگاه می‌خواه
 طلب کن رهبر و مگر به گلزار
 ز کثرت سوی وحدت راه بسار
 اگر در این طلب با صدق و اصرار
 شوی خیره که یابی نورانوار
 میان آسمان آن ره عشق
 شود پیدا امام آگه عشق
 تو را رهبر یکی گوئی است از نور
 که قرآن گفته آن را نجم کبری'
 به دنبال ستاره راه بسپر
 که باشد آن مقام شخص موسی'
 به یک گنبد رسی در طور سینا
 بود خیر و بشو با ما تو بهدم
 کلیم الله تو را گوید که مقدم
 که تو محرم شدی راز نمان را
 بیدری روشن اسرار جهان را
 قدم نه در ره شهر چهارم
 بشو در مقدم عیسی چو من کم

کتم من ہمری تا طارم عشق	تو را تا آسان چارم عشق
میجا را بسین در نور میکتا	برو در ملک عیسی نور میضا
که آنجا جز دل آگاه نبود	که ما را جرأت آن راه نبود
ز حسن عیوی انوار بینی	پس آنکه آسان چار بینی
تعلقهای دل را ترک بنا	مقام عیوی را درک بنا
بشو تو منظر ایمان مطلق	مجرد شو چو عیسی جان مطلق
منظر شو ز خودخواهی تو بگذر	چو با عیسی شدی همراه و همپر
کنی خدمت ز جان با نیت خیر	تعمد کن چو برکتی از این سیر
به نشر دین و دانش پنخ انوار	به راه وحدت و تطهیر افکار
شوی تو عال سیر محال	بکوشی از دل و جان را تحمل
بیندی می شوی تو عیوی دم	چو بیان با حضور ابن مریم
کنی زنده دل مرده به ایمان	به علم الروح یابی دست آسان
ز عیسی ساغری بتان و سرکش	به پشم آسان عشق پرکش
چو عیسی شو به حق دل داده می عشق	بشو سر مست و گرم از باده می عشق
نیاید بیش از این فن در کرامات	همی گفتم تو را تا این مقامات
بشو اوراق در مینای وادی	اگر در راه حق گامی نهادی
که دنیا را نباشد هیچ رویی	شوی آگه پس از این خواب روحی

نباید گفتش بیش از همینم که تا پنجم فضای آخرینم
 پس از این باشدت ای یار زیبا سه و پنج آسمان نیک پیدا
 بدان این را که این تمثیل باشد کلید این سخن تبدیل باشد
 چه گویم تا تو این حالت بینی که در لفظم تو اشکالات بینی
 پس از مرگت بود یکجا انرژی کجا جلوه کند بر ما انرژی؟
 ببیند چشم دل طرح و مثالی که تا عقلت کند باور به حالی
 همه باید که عقل ظاهر اندیش در این وادی نمایی دور از خویش
 که تا ظاهر شود مهر الهی که تا آسان شود هر چه که خواهی
 اسامی مریدان و مرشدان استاد یاشی در طول دوران سلوک و

هدایت ایشان:

میرزا علی اصغر بهاتی، قاسم احدی، احمد نورمحمدش، احمد
 اردکانی، خیرالله حاکساری، عبدالعلی متصری، حسین جانی،
 غلامعلی عقیقی، سید محمود طباطبائی قمی، شیخ محمد حسن حجت
 حرینی، سید محمود امامی حرینی، سید حلیم مجاری، محمد تقی
 نیرومند، شریعت مدار (من آل آفا)، ماشاءالله خان محمد
 مشوف، ششت السلطان دولتسای

فهرست پاره ای از انتشارات وحدت نوین جهانی

- دینامیسم آفرینش، حشمت الله دولتشاهی، سال انتشار ۱۳۴۶
- پگاه نیک اختری، مجموعه مقالات، سال انتشار ۱۳۵۴
- اسراری از آفرینش، مسعود ریاضی، سال انتشار ۱۳۴۸
- سخنی چند از وحدت، مجموعه مقالات، سال انتشار ۱۳۴۸
- گلهای راهنمایی جلد اول، حشمت الله دولتشاهی، سال انتشار ۱۳۴۹
- گلهای راهنمایی جلد دوم، حشمت الله دولتشاهی، سال انتشار ۱۳۵۰
- لزوم خدانشناسی، دکتر عطاالله شهاب پور، سال انتشار ۱۳۵۰
- مجله نوردانش، مجموعه مقالات، سال انتشار ۱۳۲۴
- سالنامه نور دانش، مجموعه مقالات، منتشر شده از سال ۱۳۴۹ تا ۱۳۵۲
- مکانیسم آفرینش، حشمت الله دولتشاهی، سال انتشار ۱۳۳۲
- نور سخن در وحدت، مجموعه مقالات، سال انتشار ۱۳۵۱
- مکتب روحی یک، حشمت الله دولتشاهی، سال انتشار ۱۳۵۷
- هدیه عید نوروز، مجموعه مقالات، سال انتشار ۱۳۳۴
- تجلیات حکمت نوین
- وحدت در عالم لایتناهی، مجموعه مقالات، سال انتشار ۱۳۴۶
- سراسر جهان از پیشنهاد «وحدت نوین جهانی» استقبال می کنند، مجموعه مقالات، سال انتشار ۱۳۴۶
- Pedagogy and culture in the N.U.U
- The Light of the Word
- حکمت نوین، نورزمان ریاضی، سال انتشار ۱۳۹۲ (۲۰۱۳ میلادی)

